

ہمراہ با پیامبر اکرم در آخرین سفر حج



مؤلف: عبدالوہاب الطریری
مترجم: سید بلال عاصمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى
وَعَلَيْهِ
وَسَلَّمَ

همراه با پیامبر اکرم

در آخرین سفر حج

مؤلف: عبدالوهاب الطریری

مترجم: سید بلال عاصمی

همراه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین سفر حج

نویسنده: عبدالوهاب الطریری

مترجم: سید بلال عاصمی

ویراستار:

انتشارات:

صفحه آرا:

فهرست مطالب

۹.....	مقدمه
۱۳.....	به سوی مکه
۲۵.....	تصور و خیال انبیاء ﷺ
۲۷.....	معلمی در مسیر راه
۳۱.....	مشکلات سفر
۳۷.....	در مکه
۳۹.....	در صحن مسجدالحرام
۴۱.....	بین صفا و مروه
۴۷.....	در ابطح
۵۳.....	در سرزمین عرفات
۶۰.....	در کوه رحمت
۶۵.....	به سوی مشعرالحرام

روز حج اکبر.....	۷۱
خطبهٔ روز عید قربان	۷۵
در قربانگاه	۸۰
به‌سوی حرم.....	۸۵
روزهای منا	۸۹
روز قَر (روز بعد از عید قربان؛ روز اجتماع حاجیان در منا).....	۹۲
رمی جمرات	۹۵
یادآوری خاطرات	۹۶
پیامبر آسان‌گیر بود.....	۹۸
نگاه‌های خداحافظی.....	۱۰۰
احساس خداحافظی.....	۱۰۳
در غدیر خُم	۱۰۹
باقی‌مانده راه.....	۱۱۷
صبح ورود	۱۲۵
مسیر کتاب	۱۳۱

مقدمه

این مجموعه، سفری ست با قلب و وجدان بیدار، که در آن پرده‌های زمان را کنار می‌زنیم و روزها و سال‌های تاریخ را طی می‌کنیم. در این مجموعه با بزرگترین سفر و گرامی‌ترین مسافر آشنا می‌شویم؛ با رسول خدا ﷺ، در آخرین سفر حج؛ با پیامبر بزرگواری که عمر خود را در راه هدایت بشر به پایان رسانید؛ دعوت خود را به خوبی ابلاغ کرد؛ و رسالتش را به درستی و کمال انجام داد. خداوند متعال نیز وعده خود را برای او تحقق بخشید و چشمان آن حضرت را با انتشار دین و هدایت مردم روشن فرمود. در این سفر در رکاب رسول خدا ﷺ هستیم؛ با ایشان زندگی می‌کنیم؛ و همراه ایشان، لحظه‌لحظه سفر مبارک ایشان را مشاهده می‌کنیم. در طول سفر، خیال ما لحظه‌ای از آن حضرت غایب نیست و هیچ چیزی از حال و احوال ایشان از ما مخفی نمی‌ماند. داستان این سفر در خاطرات یاران گرامی ایشان حفظ شده و موبه‌موبه برای ما منتقل شده است و ما امروز آن را، مثل اینکه به چشم سر دیده باشیم، مرور می‌کنیم. این سفر، حرکت بزرگوارترین و بهترین بنده خدا، به‌سوی با فضیلت‌ترین و محبوب‌ترین سرزمین او تعالی‌ست؛ جایی که ایشان در آنجا متولد شد و رشد کرد؛ جوان شد و به عبادت و بندگی پرداخت؛ به پیامبری مبعوث گشت و اولین آیات الهی بر او نازل شد. ایشان در این سرزمین مقدس، رسالت خود را ابلاغ کرد و مأموریت خود را صریح و واضح به‌انجام رسانید. این‌گونه، وادی‌ها و صحراهای مکه مکرمه مبداء و خواستگاه نبوت شد و نقطه آغاز دعوت اسلام گردید. به همین دلیل، مسیر این سفر، از راه‌ها تا تپه‌ها، و از دره‌ها تا صخره‌ها، شاهد تلاش و کوشش و صبر و استقامت آن حضرت ﷺ در راه رساندن پیام الهی و انجام رسالت است و این چنین، در هر ناحیه‌ای، تاریخی و در هر دره‌ای، قصه‌ای نهفته است.

پیامبر ﷺ اکنون، دوباره به این سرزمین بر می‌گردد. امروز اما، دین الهی کامل

شده و نعمت و منت او تعالی بر بندگان به اتمام رسیده است. امروز، همه شبه جزیره حجاز به دور ایشان جمع شده اند و نام او، زینت بانگ صبح گاهی و شبانگاهی اطراف و اکناف آن شده است. پیامبر امروز درحالی به مکه بر می گردد که امت او منتظر فرمان اویند و درحالی بار سفر به این شهر بسته که همگان منتظرند آخرین رکن دین را برای آن ها اقامه کند. همه منتظرند فرمان دهد: «مناسک خود را از من بگیرید.»^۱ همان گونه که قبلاً فرموده بود: «نماز بخوانید؛ آن گونه که من نماز می خوانم.»^۲

این بزرگترین مسیر و مقدس ترین سفری ست که در آن با روح و احساسات خود مسافرت می کنیم، زیرا مقصد این سفر شهر خدا، پیشوای آن رسول خدا و هدف آن، حج خانه خداست. توشه این سفر، حضور قلبی پاک و نیتی خالصانه است تا لذت همراهی را بچشیم و قلب های مان گرمی همراهی با رسول خدا را دریابد. بنابراین، لازم است همه احساس و عواطف خود را جمع کنیم تا با چشم دل در رکاب پیامبر ﷺ باشیم و از سیرت معطری که جان ها را لبریز از ایمان و ارادت می کند، بهره مند شویم.

بله! سخن از حبیب و سفر حبیب است. ایشان در این سفر معلم ماست تا مناسک حج خانه محبوب را به ما بیاموزاند. این سفر به ایمان و یقین ما به آن حضرت خواهد افزود و آتش عشق و اشتیاق به آن محبوب دل ها را در ما شعله ور خواهد کرد. بدون شک او نعمتی بزرگ از جانب پروردگار عالمیان برای ماست تا ما را پاکیزه گرداند و برای ما حکمت بیاموزاند: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (آل عمران: ۱۶۴) «به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را برای آن ها بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزاند؛ قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۹۷) و سنن بیهقی (۱۲۵/۵).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۶۳۱).

با هم به تماشای صحنه‌های روح‌نواز این سفر می‌نشینیم؛ منزل به منزل آن تأمل می‌کنیم؛ و لحظه به لحظه آن را تماشا می‌کنیم تا به معانی شگفت‌انگیز درس‌ها و پندهای این سفر پی ببریم. درود و سلام خدا و برکات او تعالی بر رسول و نبی ما محمد صادق امین علیه السلام و بر آل بیت پاک و طاهر او و یاران گرامی و عزیزش و همهٔ کسانی باد که تا به روز آخرت از او پیروی می‌کنند؛ و الحمد لله رب العالمین.

به سوی مکه



نصرت و فتح فرا رسید و مردم دسته‌دسته به دین خدا گرویدند. قبایل عرب از سراسر جزیره‌العرب گروه‌گروه وارد مدینه منوره شدند و به محضر رسول خدا ﷺ مشرف شدند. اخلاق نیک، پرهیزگاری، نور و هدایت پیامبر همگان را مجذوب خود کرد. پیامبر ﷺ پیوسته به راهنمایی آن‌ها مشغول شد و تمامی وقت خود را صرف دعوت و هدایت آن‌ها کرد. ورود این هیئت‌ها در سال نهم هجری اتفاق افتاد و از این‌رو این سال را «عام‌الوفود»^۱ یا «سال هیئت‌ها» نام‌گذاری کردند.

در همین سال بود که حج بیت‌الله الحرام بر مؤمنان فرض شد: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) (آل‌عمران: ۹۷) «و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به‌سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.» پیامبر اما، به‌دلیل مشغولیت‌ها و تراکم ملاقات‌ها با هیئت‌های مختلف، نتوانست برای حج آماده شود و از آنجاکه مشرکان نیز در همان سال با مسلمانان به ادای حج می‌پرداختند، انجام حج خود را به تأخیر انداخت تا مناسک حج را از بقایای جاهلیت و شعارهای مشرکانه پاک سازد.

پیامبر ﷺ آن سال، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را فرستاد تا با مردم حج بگزارد و به‌دنبال او، علی رضی الله عنه را نیز مأموریت داد تا آیات سوره برائت را برای مردم ابلاغ کند: (بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ) (توبه: ۳-۱) «[این، اعلام] بیزاری و [لغو پیمان] از سوی خدا و پیامبرش به مشرکانی است که با آنان پیمان بسته‌اید. [به مشرکان اعلام کن که] چهار ماه فرصت دارید [تا با آزادی و امنیت] در زمین گردش

۱. نگاه کنید به: سیره ابن هشام (۵۵۹/۲) و طبقات ابن سعد (۲۹۱/۱-۳۵۹).



کنید [و از دو گزینه اسلام و پیکار، یکی را برگزینید] و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را عاجز کنید و [بدانید که] به‌راستی الله رسواگر کافران است.»

با ابلاغ این آیات الهی، پیامبر ﷺ دستور پاک‌سازی خانه خدا را صادر کرد و این‌گونه، این مکان مقدس از همه نمادهای جاهلان و مشرکانه پاک شد: «بعد از امسال هیچ مشرک و برهنه‌ای حق ندارد تا به دور خانه خدا طواف کرده و حج کند.»^۱ از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت شده که گفت: با علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه برای مشرکین ندا می‌دادیم. هنگامی که صدای علی گرفت یا از حنجره خود شکایت کرد یا لکنت زبان گرفت من به عوض او صدا می‌کردم. از ابی‌هریره پرسیدند چه ندایی می‌دادید؟ گفت: می‌گفتم بعد از امسال هیچ مشرکی حج نکند و هیچ انسانی برهنه به دور خانه خدا طواف نکند. هیچ کسی داخل بهشت خدا نمی‌شود مگر مؤمنان، و هر که بین او و بین رسول خدا مدتی معین شده باشد، مدت او چهار ماه است. هنگامی که این چهار ماه گذشت، پس خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.^۲

به این ترتیب، گویی زمان به عقب برگشت و روزهای نخستین خلقت آسمان و زمین تکرار شد و مکه مکرمه، آن‌گونه که ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام آن را آماده کرده بودند، پاک و مطهر گشت. در واقع، حج ابوبکر صدیق رضی الله عنه و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه با مردم در آن سال، مقدمه‌ای برای آخرین حج رسول خدا، «حجة الوداع»، بود. در سال دهم هجری، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم اجازه داد برای سفر حج آماده شوند و خود نیز برای این سفر اعلام آمادگی فرمود.

مردم با شنیدن اعلام آمادگی پیامبر برای ادای حج به جوش و خروش افتادند و هر که توان داشت، سواره یا پیاده، قصد سفر کرد. شمار زیادی از مردم در مدینه منوره به‌دور پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شدند. آن‌ها مایل بودند در این سفر با پیامبر همراه شوند و از

۱. نگاه کنید به: طبقات ابن سعد (۱/۱۶۸) و فتح الباری از ابن حجر (۳/۳۷۸)

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۷۹۷۷) و صحیح ابن حبان (۳۸۲۰).



برکت همراهی با آن حضرت بهره ببرند. این همراهی به این معنا بود که آن‌ها در این سفر نیز، همانند سایر جنبه‌های زندگی، به سنت آن حضرت اقتدا کنند و حج خود را، به‌شیوه و روش ایشان به‌انجام برسانند.^۱

پیامبر اکرم ﷺ در روز جمعه، بیست و چهارم ماه ذی القعدة، در میان جمعیتی که برای ادای حج با ایشان عزم سفر کرده بودند، به ایراد خطبه پرداخت. ایشان در این خطبه مقصد و هدف ادای حج را تبیین فرمود: «ای مردم، به تحقیق که حج بر شما فرض شده، پس حج کنید.» مردی از یاران ایشان پرسید: آیا هر سال بر ما فرض شده است؟ رسول خدا ﷺ سکوت کرد و آن مرد پرسش خود را سه بار تکرار کرد. پیامبر ﷺ سپس فرمود: «اگر می‌گفتم بله، همه‌ساله برای شما فرض می‌شد و شما توان انجام آن را نداشتید.» ایشان سپس فرمود: «به آنچه برای تان گذاشتم عمل کنید زیرا امت‌های قبل از شما به دلیل کثرت سوال و اختلاف با پیامبران خود هلاک شدند.»^۲

رسول خدا ﷺ خطاب به مردم فرمود: «پس به آنچه برای تان امر کرده‌ام در حد توان عمل کنید و از آنچه شما را نهی کرده‌ام خود را بازدارید.» در روایت دیگری آمده که ایشان افزود که «حج یک‌بار فرض است و کسی که آن را بیشتر از یک‌بار انجام می‌دهد، [برای او] نفل به حساب می‌آید.» هنگام ایراد این خطبه، مردم پرسش‌های گوناگونی مطرح کردند و رسول خدا ﷺ به تک‌تک آن‌ها پاسخ داد.

پیامبر خدا ﷺ در پاسخ به پرسش‌ها درباره میقات حج فرمود: «اهل مدینه از ذوالحلیفه، اهل شام از جحفه، اهل نجد از ذات قرن، و اهل یمن از یلملم احرام ببندند.»^۳ ایشان در پاسخ به پرسشی درباره پوشیدن لباس احرام فرمود: «پیراهن نپوشید، عمامه، شلوار و کلاه نپوشید و موزه نپوشید، مگر کسی که نعلین نیافت؛ اگر کسی موزه

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۴۴۰)؛ صحیح مسلم (۱۲۱۸)؛ و صحیح ابن خزیمه (۲۵۳۴).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۰۶۰۷)؛ صحیح مسلم (۱۳۳۷) و صحیح البخاری (۷۲۸۸)

۳. نگاه کنید به: مسند احمد (۵۰۷۰)؛ صحیح البخاری (۱۳۳)؛ صحیح مسلم (۱۱۸۲)؛ و سنن ابن ماجه (۲۹۱۵)



پوشید، آن‌ها را تا به زیر غوزک پا قطع کند. لباسی که به گلاب و زعفران رنگ شده باشد، نپوشید.^۱ این چنین، رسول خدا، درحالی که بر منبر بود به پرسش‌های یاران خود پاسخ می‌داد و احکام و مناسک حج را به آن‌ها آموزش داد.

پیامبر ﷺ یک روز بعد، شنبه بیست و پنجم ماه ذی‌القعدة، نماز ظهر را به صورت چهار رکعتی در مدینه منوره اداء فرمود و سپس از راه «درخت» از مدینه خارج شد و به سوی مکه حرکت کرد تا به «ذوالحلیفه» رسید.^۲ این مسیر امروزه با «محطه العنبریه» و «ثیبه المُدَّرَج» برابر است. دسته‌های بزرگ و کوچکی از مسلمانان، به صورت پیاده و سواره، با رسول خدا حرکت کردند. زنان و کودکان نیز در این سفر با مردان همراه بودند.^۳ حتی اسماء بنت عُمَیس، همسر ابوبکر صدیق رضی الله عنه، درحالی که منتظر تولد فرزند خود بود و عمه ایشان ضباعه، دختر زبیر ابن عبدالمطلب نیز که زنی سنگین وزن و بیمار بود، همراه پیامبر از مدینه خارج شدند. بیماری ضباعه به حدی بود که همراهان نگران بودند در میانه راه وفات کند و نتواند مراسم حج را کامل کند. او در آغاز سفر به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! درحالی که اندکی بیمارم اراده حج کرده‌ام. پیامبر در پاسخ به او فرمود: «حج کن ولی شرط بگذار که جای خارج شدنم از احرام هر جایی ست که بیماری مرا از ادامه انجام مناسک باز دارد، زیرا بر پروردگار توست که بر آنچه ثنایش را می‌گویی اجر و مزدت را بدهد.»^۴

این گونه، پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه منوره خارج شد و ابودجانه ساعدی را به عنوان سرپرست امور مدینه تعیین کرد. مدینه امروز با مدینه پنج سال پیش قابل مقایسه نبود. پنج سال پیش، هنگامی که این شهر گرامی از هر طرف مورد محاصره قرار گرفته بود و قبایل مختلف عرب برای نبرد نهایی علیه اسلام بسیج شده بودند، شهر پر از بیم و نگرانی

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۱۷۷) و صحیح البخاری (۱۸۳۸).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۳۳، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶)؛ صحیح مسلم (۱۲۵۷، ۶۹۰)؛ و فتح الباری (۳/۳۹۱).

۳. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۴۱۶) و صحیح مسلم (۱۲۱۳).

۴. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۴۱۶)؛ صحیح مسلم (۱۲۱۳)؛ سنن نسائی (۲۷۶۶)؛ و سنن بیهقی (۱۰۱۰۸).



بود و مردم با آزمون سختی روبرو بودند: (إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا) (احزاب: ۱۰-۱۱) «آنگاه که از بالا و پایین دست‌تان، به سراغ‌تان آمدند و آن هنگام که چشم‌ها از [ترس و نگرانی] خیره شد و جان‌ها به گلو رسید و گمان‌های گوناگونی به الله می‌بردید، آن‌جا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.»

اکنون، با گذشت پنج سال، که مدت زمان بسیار کوتاهی‌ست، تمامی غم و اندوه آن روزگار به امید و آرامش تبدیل شده و ترس جای خود را به امنیت داده بود؛ به‌گونه‌ای که این شهر اکنون مأمن مردم و پناهگاه مستحکم آن‌ها بود. مدینه امروز محل ورود قبایل مختلف بود و هیئت‌های مختلفی به این شهر سفر می‌کردند تا با رسول خدا ﷺ دیدار کنند. حجاج نیز از تمام اطراف جزیره العرب به این شهر می‌آمدند تا پا جای پای پیامبر بزرگوار خود بگذارند و در طریق هدایتش قرار بگیرند.

اکنون با نصرت و پیروزی و غلبه اسلام بر همه ادیان باطل، وعده الهی تحقق یافته بود و پیامبر گرامی اسلام ﷺ با بهترین و بزرگترین شیوه گرامی داشته شده بود: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (توبه: ۳۳) «او ذاتی‌ست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگرچه برای مشرکان ناخوشایند باشد.»

مرکب مبارک پیامبر اولین گام‌های خود را در وسط روز از مدینه طیبه به سوی مکه مکرمه برداشت تا سفر رسول خدا برای حجة الوداع را آغاز کند. پیامبر ﷺ قبل از نماز عصر به ذوالحلیفه، که امروزه به «أبیار علی»^۱ مسما شده، رسیدند. ذوالحلیفه دشتی فراخ در وادی عقیق و بین راهی واقع شده که به طرف مکه مکرمه می‌رود و میقات اهل مدینه است. پیامبر ﷺ در مسجدی که در وسط وادی و بین راه بود، از مرکب خود پیاده

۱. بین «أبیار علی» و مدینه منوره تقریباً ۱۰ کیلومتر فاصله است و اکنون مشمول توسعه شهر مدینه شده است.



شد.^۱ آن گونه که امروزه دیده می شود، جای پیاده شدن رسول خدا و مسجد ایشان در آن مکان، مشمول توسعه مسجد میقات شده است.

پیامبر ﷺ در آن مکان، نماز عصر را به صورت شکسته و مسافرانۀ اداء فرمود و سپس یک روز و یک شب در آن مکان اطراق کرد.^۲ به نظر می رسد پیامبر با ماندن در این وادی منتظر ماند تا عازمان حج از دیگر مناطق به ایشان پیوندند و کسانی که از کاروان دور افتاده بودند نیز به ایشان برسند. وادی عقیق مکانی جادار و راحت برای اقامت مسافران است.^۳ در این سفر همه همسران پیامبر گرامی نیز ایشان را همراهی می کردند.^۴ پیامبر آن شب به همه همسران خود سر زده و برای آرامش دل و روان آنها، با همه آنها دیدار فرمود. این دیدار به این دلیل صورت گرفت که پیامبر پس از این مشغول سفر، رهبری، مراقبت و آموزش مردم می شد و بنابراین، از قبل مراتب آرامش خانواده را فراهم ساخت. رسول خدا ﷺ آن شب را در حالی به سر برد که نگهبانی خدا ایشان را دربر گرفته بود و فرشتگان بر او فرود می آمدند و وحی از سوی پروردگار پی در پی بر ایشان نازل می شد. پیامبر در خواب جایگاهی را دید که باید در آن منزل می کرد و به ایشان گفته شد: تو در سرزمینی پربرکت هستی! صبح هنگام، رسول خدا به یاران خود فرمود: «شب گذشته فرستاده ای از سوی پروردگارم نزد من آمد و گفت در این درّه پربرکت نماز بخوان و بگو: نیت کردم برای عمره وحج.» ایشان سپس خطاب به مردم فرمود: «هر که می خواهد برای حج و عمره احرام ببندد، و هر که نیت کرده تنها برای حج احرام ببندد، ببندد و کسی که اراده کرده که تنها برای عمره احرام ببندد، پس برای عمره خود احرام ببندد.»^۵

در همین شب بود که محمد بن ابی بکر متولد شد. اسماء، همسر ابوبکر صدیق،

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۵۸۱۵، ۶۲۰۵)؛ صحیح البخاری (۱۵۳۵)؛ و صحیح مسلم (۱۳۴۶).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۳۸۳۱)؛ صحیح البخاری (۱۵۴۷)؛ و صحیح مسلم (۶۹۰).

۳. نگاه کنید به: شرح صحیح البخاری از ابن بطال (۲۱۹/۴) و فتح الباری (۴۰۷/۳).

۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۵۴۲۱)؛ صحیح البخاری (۲۶۷، ۴۳۹۸)؛ و صحیح مسلم (۱۱۹۲).

۵. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۳۴، ۱۷۸۶) و صحیح مسلم (۱۲۱۱).



ایشان را پیش رسول خدا ﷺ فرستاد تا دربارهٔ ادامهٔ مناسک حج خود از ایشان دستور بگیرد. پیامبر به ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «به همسرت دستور بده تا غسل کند و با پارچه‌ای، مانع جریان خون شود و سپس برای حج احرام ببندد و اموری را که مردم انجام می‌دهند، انجام دهد، اما خانهٔ کعبه را طواف نکند.»^۱

پیامبر ﷺ با جدیت و به‌تمام و کمال برای احرام آماده شد. این جدیت نشان‌دهندهٔ عظمت عبادتی‌ست که پیامبر برای آن رخت سفر بسته بود. پیامبر برای این عبادت بزرگ جشن گرفت؛ به استقبال آن رفت؛ و برای آن قربانی فرستاد. ایشان گوش راست یکی از شتران قربانی خود را علامت‌گذاری کرد و آن را برای شناسایی قربانی و احترام به شعائر خدا قلاده بست.^۲ (وَالْبُذْنُ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) (الحج: ۳۶) «و شتران قربانی را برای شما از نشانه‌ها و شعائر الهی قرار دادیم.»

پیامبر ﷺ شتر قربانی خود را همراه ناجیه خزاعی فرستاد تا آن‌ها را به مکه ببرد.^۳ ناجیه گفت: ای رسول خدا، اگر در راه یکی از این شتران آسیب ببیند، یعنی دچار شکستگی یا چیزی شبیه آن شود، چه کنم؟ پیامبر فرمود: «آن را ذبح کن، سپس نعل آن را در خونس فرو ببر، آنگاه آن را بر پهلویش بزن، سپس آن را میان مردم بگذار تا بخورند، اما تو و هیچ‌یک از همراهانت از آن نخورید، و آن را برای کسانی که پس از شما می‌آیند واگذارید.»^۴

سپس پیامبر ﷺ برای پوشیدن احرام لباس‌های معمولی خود را از تن کشیده و غسل کرد؛ سرش را با خطمی و اشنان شست^۵، و آن را با مقدار کمی روغن چرب کرد. ایشان سپس سرش را با چیزی از عسل چسباند تا موهایش جمع شود و پریشان و پراکنده نگردد.

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸)؛ سنن النسائی (۲۶۶۴)؛ و حجة الوداع ابن حزم (۳۸).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۴۵)؛ و صحیح مسلم (۱۲۴۳).

۳. در صحیح مسلم (۱۳۲۶) آمده که سرپرست شترهای قربانی پیامبر، ذؤیب ابوقبیصه رضی الله عنه بوده و در مسند آمده که مردی از انصار بوده و رسول خدا همان توصیه‌ای را که به ناجیه خزاعی فرموده بود، برای هر کدام آن توصیه کرد.

۴. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۳۲۵) و سنن ابی داوود (۱۷۶۲).

۵. ختمی و اشنان دو نباتی‌اند که هنگام غسل برای پاکی مو و بدن استفاده می‌شوند.



سپس، عایشه رضی الله عنها، با بهترین عطری که داشت، ایشان را خوشبو کرد. این گونه، پیامبر صلی الله علیه و آله خود را معطر کرد؛ او که خود پاکیزه و خوشبو بود و بوی خوش از بدنش می‌دمید. پس از آن، در فرق سر و ریش مبارک ایشان درخشندگی عطر دیده می‌شد.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله لباس احرام خود را پوشید و نماز ظهر را اداء کرد و سپس بر شتر خود که «قصواء» نام داشت سوار شد. ایشان درحالی احرام بست و عزم رفتن کرد که در نهایت خشوع و فروتنی قرار داشت و مقام پروردگار جهانیان و شعائر الهی را بزرگ می‌داشت و در برابر او تعالی فروتن بود.^۲ درباره توشه و وسایل سفر رسول خدا، لازم است یادآوری کنیم که ایشان درحالی بر مرکب خود سوار شد که ارزش روانداز مرکب به چهار درهم هم نمی‌رسید. ایشان در آغاز سفر رو به قبله کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ حَجَّةً لَا رِيَاءَ فِيهَا وَلَا مُسْمَعَةً لِّبَيْكَ حَجَّةً وَعُمْرَةً»^۳ «بارالها حجی بدون ریا و سمنه برایم عنایت فرما!»

زاد و راحله سفر پیامبر همان باری بود که بر زامله ابوبکر صدیق حمل می‌شد، زیرا توشه سفر ایشان و ابوبکر رضی الله عنه را فقط یک شتر حمل می‌کرد.^۴ «زامله» شتری بود که طعام و کالای سفر را حمل می‌کرد. این چنین، توشه سفر ایشان به قدری کم بود که فقط مشمول بخشی از بار شتر ابوبکر صدیق می‌شد. هم سفر و هم صحبت ایشان در این سفر پربرکت، همان هم سفر دیرین است که ده سال قبل، ایشان را در هجرت به مدینه همراهی می‌کرد؛ هم او که در روزی که قبایل به او هشدار داده بودند و سراسر مکه را به جست و جوی او پرداخته بودند، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند، زیرا پیامبر به او فرموده بود: (لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)^۵ (توبه: ۴۰) «ترس! خدا با ماست.»

امروز اما، برعکس دیروز، پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه به سوی مکه می‌رود؛ زمین برایش

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۶۶، ۱۷۵۴، ۵۹۲۳) و صحیح مسلم (۱۱۸۹، ۱۲۲۹).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۵۳) و صحیح مسلم (۱۲۱۸، ۱۲۴۳).

۳. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۲۸۹۰) و صحیح ابن حبان (۳۷۵۴).

۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۶۹۱۶)؛ سنن ابن ماجه (۲۹۳۳)؛ و سنن ابی داود (۱۸۱۸).

۵. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۳۶۱۵) و صحیح مسلم (۲۰۰۹).



هموار شده و قبایلی که دیروز در تعقیبش بودند، به ایشان ایمان آورده‌اند و جماعت بزرگی از مؤمنان نیز ایشان را همراهی می‌کنند، اما رفیقش در این سفر، همان رفیق دیرین و دوست همیشگی‌ست؛ هم‌او که از آغاز این دعوت تاکنون در غم و خوشی و سختی و راحتی با ایشان بود و لحظه‌ای نیز آن حضرت را تنها نگذاشت. او همان همراهی‌ست که قرآن کریم نیز بر هم صحبتی او مهر تأیید گذاشت؛ ابوبکر صدیق، خدای متعال از او راضی و خشنود باد.

خدای من! آن سفر دیروز و این سفر امروز چقدر متفاوتند. سرزمینی که در آن پا می‌گذارند؛ جاده‌ها و دره‌هایی که از آن‌ها عبور می‌کنند؛ ورشته‌کوه‌هایی که از کنار آن‌ها می‌گذرند چه خواهند گفت؟ اگر توان صحبت می‌داشتند، حتماً تفاوت بزرگ این سفر و آن سفر را بازگو می‌کردند. این همانا فرمان غالب خداوند و مهربانی پنهان اوست: (إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) (یوسف: ۱۰۰) «به‌راستی پروردگارم هر چه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می‌دهد. بی‌گمان او دانای حکیم است.»

پیامبر ﷺ از ذوالحلیفه حرکت کرد و چون شترشان بر «شَرَفِ الْبَيْدَاءِ»^۱ آرام گرفت، با صدای بلند به ذکر و تلبیه پرداخت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ» «لَبَّيْكَ إِلَهَ الْحَقِّ لَبَّيْكَ.»^۲ رسول خدا و جمعی از یاران ایشان، از جمله ابوبکر صدیق، عمر فاروق، طلحه، زبیر و عبدالرحمان ابن عوف، رضی الله تعالی عنهم، که هدیه حج خود را از قبل فرستاده بودند، نیت «حج قرآن» کرده بودند. همسران ایشان، رضی الله عنهن، برای حج تمتع احرام بستند و اکثریت یاران، رضی الله عنهم، نیز

۱. جایی بلند به طرف مکه و مشرف به ذوالحلیفه.

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۸۴۹۷)؛ صحیح البخاری (۱۵۵۱)؛ صحیح مسلم (۱۱۸۴، ۱۲۵۱)؛ و فتح الباری (۴/۴۱۲/۳).



برای حج مفرد نیت کرده و چیزی جز حج یادآوری نکردند.^۱

همه دل‌ها به پیامبر بسته شده و همه چشم‌ها به سوی ایشان بود. آن حضرت محور حلقه‌ای بود که جان خود را در راه ایشان قربانی می‌کردند. همگان رسول خدا ﷺ را چون جان عزیز می‌داشتند و بلکه برتر از جان، و آن حضرت نیز آن‌ها را دوست می‌داشت. هیچ گروه نظامی پیامبر را همراهی و محافظت نمی‌کرد؛ نه جاده‌ای به خاطر عبور ایشان بسته می‌شد و نه شعاری برای آن حضرت نصب می‌گردید. ایشان بدون تکلف در میان مردم راه می‌رفت و هیچ نشانه‌ای، جز شکوه نبوت و جلال رسالت، ایشان را از دیگران متمایز نمی‌ساخت. انس رضی الله عنه می‌گوید: من پشت ابوطحله بر مرکب نشسته بودم و او همراه پیامبر حرکت می‌کرد. زانوی من نزدیک بود به زانوی رسول خدا برسد، و آن حضرت می‌فرمود: «خدایا، دعوت تو را برای حج و عمره اجابت کردم.»^۲

مردم پیرامون رسول خدا ﷺ بودند و آن حضرت در میان مردم قرار گرفته بود؛ چنان‌چه جابر رضی الله عنه گفته است: به گستره دیدگانم نگاه کردم؛ در پیش روی رسول خدا، گروهی سوار و پیاده بودند، و در سمت راست و چپ ایشان نیز همین‌گونه و در پشت سر نیز همانند آن. رسول خدا در میان ما بود و قرآن بر او نازل می‌شد و ایشان تأویل آن را می‌دانست، و هرچه او انجام می‌داد، ما نیز همان را انجام می‌دادیم.^۳

یاران پیامبر آن حضرت را همچون هلال قمر احاطه کرده بودند و ایشان همچون نگینی در میان آنان می‌درخشید. در این هنگام جبرئیل رضی الله عنه نزد ایشان آمد و فرمود: «ای محمد! به یاران خود دستور بده تا صداهای خود را در تبلیه بلند کنند، زیرا گفتن تبلیه شعار حج است.»^۴ پیامبر اکرم یاران خود را از این امر الهی مطلع فرمود که «هیچ مسلمانی نیست که لبیک بگوید، مگر آن‌که هرچه در سمت راست او یا در سمت چپ

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۳۶۰)؛ صحیح البخاری (۱۶۵۱)؛ صحیح مسلم (۱۲۳۹).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۶۳) و صحیح مسلم (۱۲۵۱).

۳. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۴۴۰) و صحیح مسلم (۱۲۱۸).

۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۶۵۶۹) و سنن ابی داود (۱۸۱۴).



او باشد - از سنگ و درخت و خاک - همراه او لبیک می‌گویید؛ تا آن‌جا که زمین از این سوی و آن سوی پایان می‌یابد.^۱

این سخن به این معناست که همه موجودات حاضر در راست و چپ فرد مسلمان، در پهنای زمین، در این امر با او مشارکت می‌کنند؛ تا جایی که گستره زمین از این سو و آن سو به پایان می‌رسد. به دنبال این دستور پیامبر، صدای تلبیه یاران ایشان زمین و زمان را پُر کرد. این گونه، صحرا لرزید و کوه‌ها به صدای تلبیه و سرود یگانگی پروردگار عالمیان پاسخ دادند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ»^۲

یاران پیامبر الفاضی را به این تلبیه اضافه کردند: لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ ذَا الْفَوَاضِلِ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالرَّغْبَاءُ إِلَيْكَ وَالْعَمَلُ لَبَّيْكَ ذَا النِّعَمَاءِ وَالْفَضْلُ الْحَسَنُ لَبَّيْكَ مَرْهُوبًا مِنْكَ وَمَرْغُوبًا إِلَيْكَ، لبیک حقاً حقاً، تعبداً ورقاً.^۳ لبیک، ای صاحب درجات والا! لبیک، ای بخشنده نعمت‌ها! لبیک و سعدیک! نیکی در دستان توست، و نیاز و طلب به سوی توست، و [قبول] عمل نیز نزد توست. لبیک، ای صاحب نعمت‌ها و بخشش‌نیکو! لبیک! از تو بیم داریم و به تو رغبت می‌بریم. لبیک! لبیکی راستین، راستین؛ [از روی] بندگی و خاکساری. پیامبر ﷺ هیچ‌کدام از این الفاظ را رد نکرد و خود ایشان نیز همان تلبیه مخصوص خود را ادامه داد.^۴ کاروان به سفر ادامه داد و صدای تلبیه در سراسر مسیر می‌پیچید. کاروانیان آنقدر تلبیه گفتند که به «روحاء»^۵ نرسیده صدای آن‌ها گرفت.

۱. نگاه کنید به: جامع ترمذی (۸۲۸) و صحیح ابن خزیمه (۲۶۳۴).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۱۸۴).

۳. نگاه کنید به: مصنف ابن ابی شیبہ (۱۳۴۷۲)؛ مسند احمد (۱۴۷۵، ۱۴۴۴۰)؛ صحیح مسلم (۱۱۸۴، ۱۲۱۸)؛ سنن ابی داود (۱۸۱۳)؛ مسند البزار (۶۸۰۳، ۶۸۰۴)؛ المنتقی از ابن الجارود (۴۶۵)؛ مسند ابی یعلیٰ (۲۱۲۶)؛ صحیح ابن خزیمه (۲۶۲۶)؛ و سنن بیہقی (۹۰۳۲، ۹۰۱۸).

۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۴۴۴۰) و صحیح مسلم (۱۲۱۸).

۵. نگاه کنید به: سنن بیہقی (۹۰۱۸).



تصور و خیال انبیاء علیهم السلام

رسول خدا ﷺ هنگام عبور از این مسیر در شرایطی روحی متفاوتی قرار گرفت؛ گویی کوه‌ها، دره‌ها و تپه‌ها به سخن درآمده‌اند و مشاهدات تاریخی خود را برای ایشان روایت می‌کنند. در خیال پیامبر ﷺ سرگذشت پیامبرانی که پیش از ایشان راه پیمودند و به این خانه ایمان آورده بودند، ظاهر شد؛ به گونه‌ای که گویی آن‌ها را در برابر خود می‌دید و همراه آنان بود. هنگامی که از منطقه «فَجَّ الرُّوحَاء» گذشتند فرمود: «به‌راستی هفتاد پیامبر، درحالی که احرام بسته و لباس‌های پشمی (صوف) بر تن داشتند، از راه «فَجَّ الرُّوحَاء» عبور کردند.»^۱

پیامبر ﷺ هنگامی که به پُشته «هرشی» رسید، پرسید: «این کدام پشته است؟» پاسخ دادند: پشته هرشی است. فرمود: «انگار به یونس بن متاع علیه السلام، که بر شتر سرخ‌رنگ و نیرومند خود نشسته است، نظر می‌کنم که ردای پشمی دارد و مهار شترش از لیف خرماست و او تلبیه می‌گوید.»^۲ از وادی ازرق که گذشتند، پیامبر پرسید: «این کدام وادی‌ست؟» پاسخ دادند: وادی ازرق است. فرمود: «انگار موسی علیه السلام را می‌بینم که بر شتری سرخ‌رنگ که مهارش با لیف خرما بسته شده است سوار است؛ درحالی که انگشتانش در گوش‌هایش است و با صدای بلند به‌سوی خدا تلبیه می‌گوید و از این وادی عبور می‌کند.»^۳

کاروان به وادی عُسفان رسید. پیامبر ﷺ در این وادی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرسید: «ای ابوبکر! این کدام وادی‌ست؟» ابوبکر پاسخ داد: وادی عُسفان است ای رسول خدا. پیامبر فرمود: «هود و صالح علیهما السلام بر روی ماده‌شترهای جوان سرخ‌رنگ، با مهارهایی الیافی و خرقة‌های پشمینه از اینجا عبور کرده و تلبیه‌گویان به حج خانه خدا می‌رفتند.»^۴

۱. نگاه کنید به: اخبار مکه از ارزقی (۷۲/۱)، و مسند ابی یعلی (۷۲۳۱).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۶۶).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۳۳۵۵)، و صحیح مسلم (۱۶۶).

۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۰۶۷)، و التلخیص الحبیر (۴۶۳/۲).



این چنین، حج آیینی ست که در اعماق زمان پیش می‌رود و پیامبران و فرستادگان خدا از این آیین پیروی می‌کنند. فراموش نکنیم هنگامی که به حج خانه خدا می‌رویم، در مسیر عظیمی در حرکتیم که پیامبران و رسولان الهی در آن طی طریق کرده‌اند. در این مسیر، پیامبرانی نظیر هود، صالح، ابراهیم، موسی، یونس و محمد، علیهم السلام، قدم گذاشته‌اند و به‌زودی عیسی بن مریم علیه السلام نیز به پیروی از پیامبران پیشین، در این مسیر قدم خواهد زد. پیامبر فرمود: «قسم به ذاتی که نفس من به‌دست قدرت اوست، هر آینه عیسی بن مریم علیه السلام در منطقه فِجّ روحاء به حج یا عمره و یا هر دو با هم احرام می‌بندد.»^۱

مؤمن هرگاه در این مسیر قدم می‌گذارد، احساس می‌کند نسب طولانی در هدایت دارد، زیرا همان‌گونه که گفتیم، این مسیر محل عبور انبیای الهی است. بنابراین شایسته است در پیشگاه خداوند متعال دست به دعا بلند کنیم و از او تعالی بخواهیم ما را نیز در مسیر هدایت قرار دهد و در فردای قیامت با آن‌ها محشور گرداند؛ (مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (نساء: ۶۹) «به‌همراه کسانی که خدا آن‌ها را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان و آنان چه نیکوهمدمانی‌اند.»

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۷/۲۷۳)، و صحیح مسلم (۱/۲۵۲).

معلمی در مسیر راه



پیامبر اکرم ﷺ در مسیر سفر خود به مکه مکرمه به عنوان معلم و رهنمای همراهان عمل می کرد. ایشان برای مردم مناسک حج را آموزش می داد و بینش آن ها نسبت به این رکن عظیم اسلامی را تصحیح می کرد. همزمان، ایشان به پرسش های همسفران در این باره نیز پاسخ می داد. روایت شده که پیامبر خدا شنید که مردی هنگام تلبیه می گفت: لبیک از طرف شُبرمه. پیامبر ﷺ او را خواست و فرمود: «ای که برای شبرمه تلبیه می گویی! شبرمه کیست؟» مرد پاسخ داد: برادرم یا خویشاوندم است. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا از طرف خود حج کرده ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر ﷺ فرمود: «این حج را از طرف خود بگردان بعداً برای شبرمه حج کن.»^۱

پیامبر خدا هنگامی که از کنار مردانی می گذشت که پیاده راه می رفتند، به آن ها دستور می داد سوار شتر قربانی خود شوند. روایت شده که ایشان مردی را دید که پیاده و با پای برهنه، شتری را که قلاده بسته و نعل کرده بود هدایت می کرد و از راه رفتن خسته شده بود. پیامبر ﷺ به او فرمود: «بر شتر سوار شو!» آن مرد گفت: این شتر قربانی ست. پیامبر فرمود: «سوار شو!» مرد تکرار کرد: شتر قربانی ست. پیامبر ﷺ تکرار فرمود: «سوار شو!» مرد بار دیگر گفت: این قربانی ست. پیامبر برای بار چهارم فرمود: «وای بر تو! سوار شو اگر چه شتر قربانی باشد.» ابهریره رضی الله عنه می گوید: آن شخص را دیدم که سوار بر شتر، درحالی که نعل های شتر در گردش بود، همراه پیامبر به راه افتاد.^۲

این چنین، ایشان وقتی از کنار مردانی می گذشت که پیاده راه می رفتند، آنان را فرمان می داد که بر قربانی هایی که همراه خود آورده بودند سوار شوند.^۳ فرمان رسول خدا در این باره، مخالفت با رسم زمان جاهلیت بود، زیرا آنان برای احترام به قربانی های شان، از سوار شدن بر آن ها خودداری می کردند.^۴

۱. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۲۹۰۳) و سنن ابی داود (۱۸۱۱).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۰۶) و صحیح مسلم (۱۳۲۲).

۳. نگاه کنید به: مسند احمد (۹۷۹) و فتح الباری (۳/۵۳۷).

۴. نگاه کنید به: اكمال المعلم (۴۱۰/۴)؛ شرح النووی علی صحیح مسلم (۷۳/۹-۷۴) و فتح الباری (۳/۵۳۶-۵۳۸).



هنگامی که کاروانیان از منطقه «روحاء» گذشتند، ناگهان با یک گورخر زخمی روبرو شدند. این ماجرا را به پیامبر خدا گزارش دادند، پیامبر ﷺ فرمود: «رهاش کنید، چه بسا که صاحبش به زودی بیاید.» در این اثنا صاحب گورخر نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، این گورخر مال شما باشد [با آن هر کاری خواستید بکنید]. پیامبر خدا به ابوبکر رضی الله عنه دستور داد که آن را میان همراهان تقسیم کند. سپس حرکت کردند تا آنکه به منطقه‌ای به نام «اثایه»، بین «الرویثه» و «العرج» رسیدند.^۱ در آنجا آهوئی را دیدند که در سایه ایستاده بود، و در بدنش تیری بود. پیامبر به مردی دستور داد که پیش آن آهو بماند تا کسی او را نیازارد، تا زمانی که کاروان از او عبور کند.^۲ پیامبر ﷺ می‌دانست که پشت این حیوانات مجروح شکارچسانی قرار دارند و حتما شکار خود را دنبال می‌کنند، بنابراین، یاران خود را از حمله به آن‌ها منع فرمود تا شکارچیان به شکار خود برسند.

در بین راه، یکی از یاران پیامبر به نام ابوطلیق رضی الله عنه با ایشان ملاقات کرد و به آن حضرت گفت: ای رسول خدا! همسر من طلیق برای شما سلام رساند. من یک شتر نر (جمل) و یک شتر ماده (ناقه) دارم، همسرم برایم گفت: جمل خود را برایم بده تا با آن به سفر حج بروم. من برایش گفتم او در راه خدا وقف است. همسرم گفت: اگر من سوار بر او حج کنم باز هم در راه خداست. اما من ابا و ورزیدم. همسرم گفت: پس ناقه‌ات را برایم بده. من گفتم هیچ کس را بر خود ترجیح نمی‌دهم. گفت: پس از مالت برایم بده. گفتم افزون بر مخارج خانه، مالی ندارم که برایت بدهم و اگر اضافه می‌داشتم برایت می‌بخشیدم.

ابو طلیق رضی الله عنه ادامه داد: همسرم گفت: پس وقتی آنچه می‌خواهی انجام می‌دهی، هرگاه رسول خدا را ملاقات کردی سلام مرا به ایشان برسان و آن‌چه برایت گفتم را برای آن حضرت بازگو کن. پیامبر ﷺ فرمود: «ام طلیق راست گفته است اگر جمل خود

۱. الاثایه، الرویثه و العرج بین راه مدینه منوره و مکه مکرمه واقع شده‌اند.

۲. نگاه کنید به: سنن النسائی (۲۸۱۸).



را برایش می‌دادی، آن شتر در راه خدا بود و اگر ماده‌شترت را نیز برایش می‌دادی باز هم در راه خدا بود و اگر از مالت برایش بخشش می‌کردی، خدای متعال عوضش را برایت می‌داد.» آن مرد گفت چه چیزی با حج همراه شما برابری می‌کند ای رسول خدا؟ پیامبر ﷺ فرمود: «ادای عمره در رمضان.»^۱

کاروان به جُمدان رسید. پیامبر اکرم ﷺ از یاران خود پرسید: آنانی که پیش از ما بودند کجا هستند؟ همراهان پاسخ دادند: عده‌ای از دنیا رفتند و گروهی جایگزین آن‌ها شدند. پیامبر ﷺ فرمود: «راه بروید! این کوه جُمدان است. مفردین سبقت گرفتند، مفردین سبقت گرفتند.» همراهان پرسیدند: مُفَرِّدین چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ پیامبر ﷺ فرمود: «مردان و زنانی که ذکر و یاد خدا را به‌کثرت و با اشتیاق فراوان انجام می‌دهند. یاد خدا بارهای سنگین گناهان را از دوش آن‌ها برمی‌دارد، پس در روز قیامت سبک‌بار وارد می‌شوند.»^۲

جُمدان کوهی در بین راه مدینه به‌سوی مکه است که در نزدیکی‌های مکه واقع شده است. این کوه در واقع نشانه‌ای از نزدیک شدن به مکه مکرمه است. «سابقون» کسانی‌اند که در سفر از دیگران پیشی گرفته‌اند و مُفَرِّد کسی‌ست که جز شتر، چیز دیگری با خود ندارد^۳ و از این‌رو، سبک و سریع حرکت می‌کند و از دیگران پیشی می‌گیرد. پیامبر ﷺ چشم‌ها را به‌سوی هدفی بزرگتر، که سفر به‌سوی آخرت است راهنمایی کرد: آنانی که بار گناه‌شان سبک است و به‌راحتی به طرف آخرت می‌روند؛ همانا آنان مردان و زنانی‌اند که خدا را به‌کثرت یاد می‌کنند، زیرا ذکر و یاد فراوان الهی بار گناهان را از دوش انسان بر می‌دارد.

به لطافت مرجع و کوتاه‌بودن این درس بنگریم که با چه شیوایی بیان می‌شود و

۱. نگاه کنید به: الآحاد و المثانی (۲۷۱۰)؛ المعجم الکبیر از طبرانی (۳۲۴/۲۲) (۸۱۶) و چیزی شبیه به آن در حدیث ام معقل نیز روایت شده؛ نگاه کنید به: مسند احمد (۲۷۱۰۷) و سنن ابی داوود (۱۹۸۹).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۲۶۷۶).

۳. نگاه کنید به: تاج العروس (۴۸۴/۸).



با شواهد و مصادیق فراوانی مستند می‌گردد؛ درسی که به‌نیکویی، میان ویژگی‌های فطرت و دین رابطه برقرار می‌کند. بینیم چگونه پیامبر ﷺ سفر خود را در این مسیر سرشار از این نکته‌های زیبا و معانی شگفت‌انگیز قرار داد؛ نکته‌هایی که خطاکاران را به راه درست رهنمون می‌شود؛ به نیکی‌ها اشاره می‌کند؛ و آن‌ها را با این شیوه حکیمانه و مختصر تشویق می‌کند. کامل‌ترین و بزرگترین درود و رحمت خدا بر ایشان ﷺ باد.

مشکلات سفر

پیامبر اسلام ﷺ در مسیر مدینه منوره به‌سوی مکه مکرمه، به‌عنوان یک مسافر و همانند یک مسافر عادی، تمامی دشواری‌های سفر را به جان خرید؛ سختی دید و تحمل کرد؛ بیمار شد و مداوا فرمود؛ و خسته شد و استراحت کرد. روایت شده که ایشان در بین راه بیمار شد و سردردی ایشان شدت گرفت و به‌همین دلیل، در منطقه‌ای به‌نام «لَحْی جَمَل»^۱، وسط سر و پشت پای مبارک را که درد داشت، حجامت کرد.^۲

همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، تمامی همسران رسول خدا ایشان را در این سفر همراهی می‌کردند. در بین راه، پسر بچه‌ای نزد پیامبر خدا آمد که او را «انجشه» صدا می‌زدند. انجشه صدای خوبی داشت و هنگامی که شروع به آوازخوانی کرد، شترها با شنیدن صداها به شتاب افتادند. پیامبر ﷺ به او فرمود: «وای بر تو ای انجشه! سرعت را کم کن و با زنان مهربانی کن که شترها شتاب کرده‌اند.»^۳

سرعت شترها زیاد شده بود و در نتیجه، شتر مادرمان صفیه، رضی الله عنها، از فرط خستگی سست شد و سوارانش بر زمین افتادند. صفیه رضی الله عنها، شروع به گریه کرد. پیامبر ﷺ از افتادن او باخبر شد و پیش او آمده و او را دل‌داری داد و با دست‌های مبارک خود، اشک او را پاک کرد. صفیه اما، همچنان گریه می‌کرد. چون گریه و برقراری او از

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۸۳۶) و صحیح مسلم (۱۲۰۳).

۲. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۳۴۸۵) و سنن ابی داوود (۱۸۳۷).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۶۱۶۱) و صحیح مسلم (۲۳۲۳).



حد گذشت، پیامبر او را سرزنش کرده و بهرغم میل باطنی، دستور داد کاروان توقف کند و مردم لحظه‌ای را استراحت نکنند؛ شاید صفیه نیز در این فرصت آرام شود.

همراهان منزل زده و خیمه پیامبر را نیز برپا کردند. از قضا، نوبت همراهی ام‌المؤمنین صفیه رضی الله عنها، بود که در خیمهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله کنار ایشان باشد. صفیه نگران بود حالت او موجب ناراحتی پیامبر شده باشد و از این‌رو، از عصبانیت احتمالی پیامبر ترسید. صفیه پیش ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها، رفت و گفت: می‌دانی که من هرگز روز نوبت خود با رسول خدا را با چیزی عوض نمی‌کنم اما امروز روز نوبتم را برای تو بخشیدم، به شرط اینکه پیامبر را از من راضی کنی. عایشه رضی الله عنها، پذیرفت و بنابراین، خود را بیاراست و نزد رسول خدا رفت.

هنگامی که عایشه رضی الله عنها، پردهٔ خیمه را کنار زد، پیامبر به او فرمود: «چه می‌خواهی ای عایشه؟ امروز روز نوبت تو نیست!» عایشه رضی الله عنها، پاسخ داد: این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌بخشد. ام‌المؤمنین سپس نگرانی صفیه را با ایشان در میان گذاشت و آن حضرت را از مسئلهٔ پیش آمده باخبر ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله از صفیه اعلام رضایت کرد و سپس اندکی استراحت فرمود.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقهٔ رواح بود، به ام‌المؤمنین زینب دختر جهش رضی الله عنها، فرمود: «زینب! شتر صفیه ناتوان شده اگر می‌توانی یکی از شترهای خود را به او بده.» زینب رضی الله عنها، از روی غیرت و محبت با پیامبر خدا، در پاسخ گفت: من شترم را به آن زن یهودی بدهم؟ ام‌المؤمنین صفیه، دختر حیی بن اخطب، قبلاً یهودی بود. پیامبر از شنیدن پاسخ زینب ناراحت شد و او را ترک کرد. ایشان تا پایان سفر با زینب صحبت و آشتی نکرد و حتی او را از فهرست روزهای همراهی با خود نیز حذف فرمود.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در طول سفر، در منطقه‌ای به نام «عرج» نیز اطراق کردند. ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها، نیز در کنار ایشان نشسته بود و پدر و خواهرش، اسماء، نیز در پهلوی او نشسته

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۵۰۰۲) و سنن ابی داوود (۴۶۰۲).



بودند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه منتظر بود تا خدمتکارش با شتری که بار سفر او و پیامبر را حمل می‌کرد، به آن‌ها برسد. هنگامی که خدمتکار رسید، ابوبکر از او پرسید: شترت کجاست؟ خدمتکار پاسخ داد: دیروز او را گم کردم. ابوبکر برآشفته شد و درحالی که او را تنبیه می‌کرد، گفت: توان نگهداری یک شتر را هم نداشتی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله که به او نگاه می‌کرد، با لبخند فرمود: «بینید این مُحرِم چه می‌کند!»^۱ این رویداد تصویری از رحمت و مهربانی پیامبر رحمت برای خدمتکاران است و بر مهربانی زبردستان بر زبردستان تأکید می‌کند و همزمان، اهمیت مناسک و عظمت شعائر الهی را برجسته می‌سازد.

خبر گم شدن شتر حامل زاد و راه حلۀ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه در میان کاروانیان پیچید و چون این خبر به خاندان نضلة اسلامی رسید، کاسۀ بزرگی پر از غذای «حَیْس»^۲ را آماده کرده و به خدمت پیامبر آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «بیا ای ابوبکر که از جانب خداوند ناهار خوبی آمده است.» ابوبکر همچنان عصبانی بود و بر خدمتکار خود خشم گرفته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آرام باش ای ابوبکر! زیرا این امر نه به تو مربوط است و نه به ما، و خدمتکار بسیار مشتاق و مراقب بوده که شترش گم نشود و این غذا جایگزینی ست با آن چه او گم کرده است.» سپس پیامبر، خانواده ایشان، ابوبکر و سایر کسانی که در کنار آن‌ها بودند، از این غذا خوردند و سیر شدند.^۳

در این گیرودار، صفوان بن مُعَطَّل رضی الله عنه، که در پشت سر کاروان در حرکت بود، با شتر گم شده‌ای که بار سفر رسول خدا و ابوبکر صدیق را حمل می‌کرد، تا دروازه منزل‌گاه پیامبر رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر گفت: «بین آیا چیزی از اموالت گم شده است؟»

۱. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۲۹۳۳) و سنن ابی داود (۱۸۱۸).

۲. حیص غذای ست که عرب‌ها آن را از لقط (که همان لبن خشک شده یا کشک خشک است)، خرما و روغن حیوانی (سمن) تهیه می‌کنند. برای تهیه این غذا، این مواد را با هم مخلوط می‌کنند و معمولاً در سفر از آن استفاده می‌شود، زیرا تهیه آن آسان است.

۳. نگاه کنید به: المغازی الواقدی (۳/۱۰۹۴)؛ امتاع الاسماع (۱/۲۱۰۶)؛ و شرح سنن ابی داود، به کوشش ابن رسلان (۴۰۰/۸).



ابوبکر رضی الله عنه برخاست و پس از بررسی زادوراحله گفت: تنها چیزی که از دست دادم یک کاسه‌ای بود که در آن آب می‌نوشتیدیم. خدمتکار گفت: این کاسه نزد من است و ابوبکر برای صفوان گفت: خداوند به جای تو امانت را اداء کرد.^۱

همزمان، سعد بن عباد و پسرش قیس، رضی الله عنهما، به همراه یک شتر حامل آذوقه برای پذیرایی از رسول خدا آمدند و دیدند رسول خدا بر در منزل‌گاه خود ایستاده و توشه سفر ایشان نیز پیدا شده است. سعد گفت: ای رسول خدا! به ما خبر دادند که صبح‌گاه شتر حامل زادوراحله شما گم شده و ما اینک این شتر را به جای آن شتر برای تان آوردیم. رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمود: «خداوند شتر حامل آذوقه ما را آورده است، پس با شتر خود برگردید، خداوند هر دوی شما را برکت دهد.» ایشان سپس فرمود: «ای ابو ثابت آیا زحمات مهمانی تو از زمانی که در مدینه آمدیم برایت کافی نیست؟» سعد گفت: منت از آن خدا و رسول اوست و به خدا سوگند ای رسول خدا، آن چه از مال ما می‌بری از آن چه بر جای می‌گذاری، پیش ما محبوب‌تر است. پیامبر گفت: «راست می‌گویی ای ابو ثابت! مژده باد تو را که رستگار شدی، زیرا اخلاق نیکو به دست خداست؛ به هر که بخواهد اخلاق نیکو و صالح عطا می‌کند و خداوند به شما اخلاق نیکو داده است.» سعد گفت: الحمدلله؛ بله! خداوند چنین کرده است.^۲

هنگامی که رسول خدا ﷺ در منطقه ابواء اطراق کردند، صعب بن جثامه رضی الله عنه به پیامبر گوشت شکار گورخر هدیه کرد. صعب در حالی این گوشت را به پیامبر هدیه می‌کرد که از گوشت خون می‌چکید. پیامبر هدیه را برگشت داد. صعب ناراحت شد و چون پیامبر این ناراحتی را مشاهده فرمود، با عذرخواهی و محبت به او گفت: «ما آن را از روی کینه به شما برنگشتانیدیم، بلکه ما در احرام هستیم و گوشت شکار نمی‌خوریم. اگر ما مُحَرَّم نبودیم این هدیه را از تو قبول می‌کردیم.»^۳

۱. نگاه کنید به: مغازی الواقدی (۱۰۹۳/۳) و امتاع الاسماع (۱۰۵/۲).

۲. نگاه کنید به: مغازی الواقدی (۱۰۹۵/۳)

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۸۲۵) و صحیح مسلم (۱۱۹۳، ۱۱۹۴).



این صحنه، نمایش زیبایی از لطافت و مهربانی رسول خداست. ایشان هنگامی که احساسات صعب را دید، آنرا از او دلجویی کرد و دلیل نپذیرفتن هدیه را به او توضیح داد. آن حضرت با این توضیح، مانع هرگونه دلگیری صعب شد و نگذاشت احساسات او با احتمالات و گمان‌های دردناک تباه شود. ایشان با این جمله که «اگر مُحَرَّم نبودیم این هدیه را از تو قبول می‌کردیم.» دل صعب را شاد کرد و لبخند را بر لبان او نشاناند. درود خدا بر پیامبری که پروردگار در توصیف او فرموده است: (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) (توبه: ۱۲۸) «رنج‌های شما بر او دشوار است و به [هدایت] شما اشتیاق و آفری دارد و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است.»

هنگامی که کاروان به مکه نزدیک شد، پیامبر ﷺ در منطقه‌ای به نام «سَرِف» منزل زد و به یاران خود دستور داد که کسانی که قربانی ندارند می‌توانند عمره به جای آورند. ایشان فرمود: «کسی که به همراهش قربانی نیست و دوست دارد به عمره احرام ببندد پس چنان کند و کسی که هدیه‌ای دارد نه!» ایشان این امر را بر کسی واجب نساخت. این چنین، هر دو گروه، کسانی که پذیرفتند و کسانی که این امر را ترک کردند، از یاران ایشان بودند.^۱ پیامبر ﷺ به سفر ادامه داد. سفر ایشان هدایت و تشریع، آموزش مناسک و راهنمایی به خیر و نیکی بود.

پیامبر سپس نزد عایشه صدیقۀ (رضی الله عنها)، آمد اما دید ام‌المؤمنین گریه می‌کند. ایشان دلیل گریه عایشه را پرسید. عایشه در پاسخ گفت: قسم به خدا! ای کاش امسال بیرون نمی‌شدم. پیامبر ﷺ باز پرسید: «تو را چه شده؟» عایشه پاسخ داد: حرف‌های تان را با یاران تان شنیدم ولی من از رفتن به عمره منع شده‌ام. پیامبر ﷺ به او فرمود: «آیا دچار عادت ماهیانه شده‌ای؟» عایشه پاسخ داد: بله! پیامبر ﷺ او را دل‌داری داد و با نوازش و مهربانی به او فرمود: «این بیماری به تو زیان نمی‌رساند. تو زنی از دختران آدم ﷺ هستی و این چیزیست که خداوند برای دختران آدم مقرر کرده است. خداوند

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۶۰).



هر آنچه که بر دیگران مقرر فرموده بر تو نیز مقرر فرموده است. اعمال حج خود را اجرا کن و هر آنچه سایر حاجیان انجام می دهند تو نیز انجام بده؛ جز این که به دور خانه کعبه طواف نکنی تا پاک شوی. تو در مناسک خود قرار داری. امید است خداوند آن [عمره] را نصیب کند.^۱

این چنین، پیامبر بهترین مردم برای خانواده خود بود؛ با آن ها به نیکویی رفتار می کرد؛ عواطف و احساسات شان را درک می کرد و مراقب احوال و مسائل آن ها بود. مادرمان عایشه رضی الله عنها، نیز در همه امور خود بابرکت بود. حادثه ای که در این مکان برای او اتفاق افتاد، تشریع ظاهری بود برای سایر زنان مسلمان که در صورت روبروشدن با مسئله ای مشابه به این در ایام حج، چگونگی برخورد با آن را بدانند و روش حل آن را بشناسند. درود و سلام خدا بر اهل بیت پیامبر باد.

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۸۸) و صحیح مسلم (۱۲۱۱).

درمکه



سفر رسول خدا ﷺ به سوی مکه هشت روز طول کشید. این سفر پیامبر را در معرض سختی‌های راه قرار داد و ایشان را خسته ساخت. پیامبر ﷺ برای رفع این خستگی، هنگامی که به مکه مکرمه نزدیک شد، شب را در منطقه چاه «ذی طوی»^۱، در محلی که امروزه به نام «جَرَوَل» یا «آبارالزاهر» نامیده می‌شود، در اطراف مکه سپری کرد تا صبح روز بعد، پس از استراحت و با قوت و نیرویی تازه وارد مکه مکرمه شود.

پیامبر ﷺ نماز صبح را بر تپه سختی که نزدیک چاه بود اداء فرمود و سپس موضوع حج تمتع را به یاران خود مطرح کرد و فرمود: «هر که از شما قصد دارد عمره به جای آورد، پس عمره به جای آورد.»^۲ یعنی اگر کسی با خود قربانی نیاورده و قصد دارد پس از ورود به مکه عمره به جای آورده و از احرام خارج شود، این کار را انجام دهد و سپس روز ترویه دوباره احرام ببندد و برای انجام مناسک حج نیت کند. دلیل این امر این بود که عادات جاهلی قبل از اسلام اجازه نمی‌داد کسی بین عمره و حج جمع کند و پیامبر با این فرمایش، بر عادات جاهلی خط بطلان کشید.

پیامبر ﷺ برای ورود به مکه غسل کرد و خستگی‌های سفر را از تن به‌در فرمود و سرحال و پر نشاط آماده رفتن شد. ایشان سپس به سوی کوه دامنه‌دار «اذاخر»، که میان ایشان و مکه قرار داشت رفت تا از «ثنیه کداء»، که امروزه بر پل حجون فرود می‌آید، به سوی مکه مکرمه حرکت کند.^۳

رسول خدا، سمت راست را گرفت و از شیب درّه به طرف مسجدالحرام حرکت کرد. ایشان همچنان در مسیر راه تلبیه می‌گفت و تا زمانی که وارد خانه‌های مکه شد به تلبیه گفتن ادامه داد. هنگام ورود به مکه، دخترانی از بنی عبدالمطلب به استقبال ایشان آمدند و از پیش‌رو و پشت سر، آن حضرت را همراهی کردند.^۴ پیامبر در ظهر روز یکشنبه،

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۷۴)؛ صحیح مسلم (۱۲۵۷-۱۲۵۹). همچنین نگاه کنید به: اخبار مکه از ازرقی (۹۶۰/۲) و فاکهی (۲۰۵/۴).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۴۰)

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۷۶، ۴۹۲).

۴. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۹۸).



چهارم ذی‌الحجه، آشکارا وارد مکه شد تا مردم ایشان را ببینند و به او اقتدا کنند. ایشان شتر خود را بر دروازه مسجد رها کرد و سپس برای نماز وضو گرفت^۱ و از باب بنی‌شیه وارد مسجد الحرام شد. باب بنی‌شیه همان دروازه‌ای است که ایشان در زمان زندگی در مکه مکرمه از آن طریق وارد مسجد می‌شد.^۲

در صحن مسجد الحرام

پیامبر ﷺ با پیروی از ملت پدر خود ابراهیم خلیل علیه‌السلام وارد حرم شد. ایشان درحالی به حرم داخل شد که مسجد الحرام از همه بت‌ها پاک شده بود و هیچ برهنه‌ای در آن به طواف مشغول نبود و مشرکی نیز آن را زیارت نمی‌کرد. پیامبر ﷺ وارد مسجد الحرام شد اما خدا می‌داند لحظه اول ورود به مسجد، چه تصویری در خیال و تصور ایشان می‌گذشت؟! صحن حرم امن الهی در مقابل چشمان مبارک ایشان گشوده شد. این صحنی ست که شاهد دعوت و ابلاغ رسالت ایشان بود و مصایبی را که بعد از ابلاغ رسالت بر سر ایشان آمد در حافظه خود ثبت کرده بود. صحن حرم شاهد بود که ایشان چگونه در برابر اذیت‌های قوم و جسارت آن‌ها در برابر خود، صبر و حوصله‌مندی در پیش گرفته بود.

صحن حرم شاهد بود که حدود ده سال قبل، هنگامی که ایشان در حال سجده بود، برای آزار و اذیت او اشکمه شتر را بر گردن او انداخته بودند.^۳ حرم شاهد بود که چگونه هنگامی که پیامبر وارد مسجد شده بود، گروه بزرگی از قریش به‌سوی ایشان رفته و از کناره‌های ردای آن حضرت گرفته و ایشان را با آن خفه می‌کردند تا اینکه ابوبکر از راه رسید و ایشان را از دست آن‌ها نجات داد و به آن‌ها گفت: (اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ

اللَّهُ) «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من خداست؟!»^۴

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۱۴)؛ صحیح المسلم (۱۲۳۵)؛ و صحیح ابن خزیمه (۲۶۹۹).

۲. نگاه کنید به: صحیح ابن خزیمه (۲۷۰۰)؛ المعجم الاوسط، از طبرانی (۴۹۱)؛ سنن بیهقی (۹۲۸۱، ۹۲۰۹).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۲۴۰) و صحیح المسلم (۱۷۹۴).

۴. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۳۶۷۸).



شاید اکنون در تصور پیامبر، تصویری از روز ورود فاتحانه ایشان به مکه مکرمه نقش بسته است؛ روزی که ایشان با یاران مؤمن خود وارد مکه شد و این گونه، پروردگار وعده خود را برای نصرت و پیروزی او محقق کرد و آئین و شریعت خود را بر همه ادیان چیره ساخت. ما نمی دانیم لحظه ورود پیامبر به مسجدالحرام، در تصور ایشان چه گذشت، اما از حالت آن حضرت درمی یابیم که ظاهراً ایشان همه این خاطرات را در خود مرور کرده است. پیامبر با حالتی هیجان انگیز وارد مسجد شد. ایشان هنگامی که به حجرالاسود رسید، آن را لمس کرد؛ با چشمانی اشک آلود تکبیر گفت؛ آن را بوسید و سپس بر آن سجده کرد و با مهربانی در کنارش قرار گرفت.^۱ این جایگاهی بود که در آن درس های زیادی وجود داشت.^۲

رسول خدا ﷺ سپس درحالی که اضطباع فرموده بود، کعبه معظمه را هفت دور طواف کرد. ردای ایشان هنگام طواف «خرقه سبز حضرمی»^۳ بود. پیامبر در سه دور اول طواف «پهلوانی» کرد و چهار دور دیگر را به حالت عادی و آرام طواف فرمود. ایشان هنگام قرارگرفتن بین دو رکن دعا می کرد: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» «پروردگارا ما را در دنیا و آخرت خیر عطا کن و ما را از عذاب آتش حفاظت فرما».^۴

هنگام طواف، پیامبر ﷺ مردی را دید که دست خود را با ریسمان یا نخ به دست مرد دیگری بسته و او را می کشید. رسول خدا ﷺ با دست خود آن ریسمان یا نخ را پاره کرد و فرمود: «او را رها کن!» آن مرد گفت: ای رسول خدا! این نذر ماست؛ ما نذر کرده ایم که دست بسته و به هم پیوسته راه برویم تا به کعبه برسیم. این رسم از عادت های جاهلیت در حج بود. پیامبر ﷺ فرمود: خودتان را آزاد کنید؛ این نذر نیست.

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸) و صحیح ابن خزیمه (۲۷۱۴).

۲. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۲۹۴۵) و صحیح ابن خزیمه (۲۷۱۳).

۳. نگاه کنید به: سنن ابی داود (۱۸۸۳) و جامع ترمذی (۸۵۹).

۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۵۳۹۸) و سنن ابی داود (۱۸۹۲).



نذر فقط چیزی است که برای طلب خشنودی خدا باشد، و این کار از شیطان است.^۱

پیامبر ﷺ حج را از آلودگی‌های جاهلیت پاک کرد و آن را دوباره به صفای اولیه آن بیاراست. ایشان این‌گونه، منهجی مبتنی بر طهارت و اخلاص در حج برای ما به میراث گذاشت. رسول خدا پس از اتمام طواف، به سوی مقام پدرش ابراهیم عليه السلام رفت و درحالی‌که آیت مبارکه (وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى) (البقره: ۱۲۵) را با صدای بلند، که همه اطرافیان می‌شنیدند، زمزمه می‌کرد، در پشت مقام ابراهیم قرار گرفت و به حکم آیه، که «مقام ابراهیم را جایگاه نماز خود قرار دهید»، دو رکعت نماز ادا کرد. ایشان در رکعت اول، سوره فاتحه و سوره کافرون را قرائت کرد و در رکعت دوم سوره فاتحه و اخلاص را تلاوت فرمود.^۲ نماز که تمام شد، پیامبر به طرف چاه زمزم رفت و از آن نوشید و از آب زمزم بر سر خود ریخت و سپس دوباره به حجرالأسود رفت و آن را بوسید و با دست‌هایش لمس کرد، سپس با همان دست‌ها صورت خود را مسح فرمود.^۳

بین صفا و مروه

رسول خدا ﷺ سپس از دروازه صفا خارج شد. ایشان هنگامی که به صفا نزدیک شد، این آیت مبارکه را قرائت کرد: (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) (بقره: ۱۵۸) «همانا صفا و مروه از شعائر خداست [که یادآور اوست] پس هر که خانه [خدا] را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به‌جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند خدا حق‌شناس و داناست.» پیامبر ﷺ پس از تلاوت این آیه فرمود: «شروع می‌کنم به آنچه خداوند سبحان شروع کرده است» و سپس از صفا شروع کرد و بر بلندای تپه صفا رفت.

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۶۷۱۴)؛ صحیح البخاری (۱۶۲۱) و فتح الباری (۴۸۲/۳).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۹۱)؛ صحیح المسلم (۱۱۲۱۸، ۱۲۲۷)؛ و سنن ابی داود (۱۹۰۵).

۳. گاه کنید به: صحیح ابن خزیمه (۲۷۱۳) و مستدرک الحاکم (۱۶۷۱).



هنگامی که از بلندی صفا چشمش به کعبه معظمه افتاد، رو به سوی قبله کرد و دستان گرامی خود را برای دعا بلند کرد و فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»^۱ «نیست معبود لایق پرستشی جز خدای یگانه؛ شریکی نیست برای او؛ پادشاهی و حمد و ستایش برای اوست؛ و او بر هر چیزی تواناست. نیست معبود لایق پرستشی جز خدای یگانه؛ خدایی که وعده خود را به انجام رسانید؛ بنده خود را نصرت داد؛ و گروه‌ها را به تنهایی شکست داد.» پیامبر این ورد را سه بار خواند و در این موقف مبتنی بر آنچه خدا توفیق داد، دعا‌های دیگری نیز خواند.

پیامبر خدا قدم‌زنان از بلندی صفا پایین آمد و هنگامی که به پایین دژه رسید، بر سرعت خود افزود و فرمود: «[مسیر] ابطح جز با شتاب پیموده نمی‌شود؛ سعی کنید، زیرا خداوند سعی را بر شما مقرر کرده است.»^۲ سرعت ایشان در سعی به سمت مروه تیزتر شد؛ به گونه‌ای که از شدت حرکت، پایین ازارش به زانوهایش پیچ می‌خورد. این سرعت در سعی، درحالی بود که ایشان در شصت و سه سالگی عمر پربرکت خود قرار داشت. این چنین، دژه صفا را به سمت مروه طی کرد. هنگامی که به مروه رسید، بر بلندی مروه رفت و رو به قبله کرد. چشمش که به کعبه افتاد، تکبیر و تهلیل گفت و دستان خود را بلند کرد و همان دعای صفا را تکرار فرمود.^۳

پیامبر ﷺ در حال انجام مناسک حج بود که خبر حضور ایشان در سراسر مکه پیچید. مردم از گوشه و کنار شهر باخبر شدند که پیامبر در مسجدالحرام تشریف دارد و بنابراین، در چشم‌برهم‌زدنی، خانه‌های مکه خالی شد و دل‌های مشتاق راه مسجد را در پیش گرفتند و به شوق دیدار وارد حرم شدند. شور و شغف عجیبی در بین مشتاقان ایجاد شد، حتی زنان و کنیزان نیز بیرون آمدند و صدای «این رسول خداست» سراسر مسجد

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۷۲۸۰، ۲۷۴۶۳) و سنن ابن ماجه (۲۹۸۷).

۳. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸).



را فراگرفت. مردم دور پیامبر جمع شدند تا چشم‌شان به جمال نورانی آن حضرت بیفتد و پیامبر نیز با سخاوت تمام و بدون اینکه مردم را از اطراف خود دور کند، در بین مردم ایستاد. ایشان دستور داد سواری ایشان را بیاورند تا بر آن سوار شده و همگان او را ببینند و همزمان به پرسش‌های آنان نیز پاسخ بگویند. این‌گونه، پیامبر ادامه سعی خود را سواره انجام داد و به پایان رسانید.^۱

هنگامی که پیامبر به آخرین دور سعی بین صفا و مروه رسید به آن‌هایی که قربانی نیاورده بودند، دستور داد از احرام بیرون بیایند و عمره‌گزار باشند: «در میان شما کسی که قربانی فرستاده جایز نیست کاری را که از آن نهی شده انجام دهد؛ تا زمانی که حج خود را تمام کند و هرکه از شما قربانی ندارد پس طواف کعبه و سعی صفا و مروه را انجام دهد؛ موهایش را کوتاه کند و خود را حلال کند [از احرام بیرون شود]؛ تا آنکه روز ترویّه [هشتم ذی‌الحجه] فرا برسد و سپس دوباره برای حج احرام ببندد و آن عملی را که ابتدا انجام داده، متعه قرار دهد [یعنی حج تمتع کند] و قربانی کند. هر کس نتواند قربانی کند، سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشت به خانه روزه بگیرد.»^۲

پیامبر به همسران خود نیز دستور فرمود از احرام بیرون شوند. به استثنای مادرمان عایشه رضی الله عنها، سایر همسران ایشان از احرام بیرون شدند. ام‌المؤمنین حفصه رضی الله عنها، از عایشه پرسید: چه چیزی تو را از بیرون‌شدن از احرام باز می‌دارد؟ عایشه رضی الله عنها، پاسخ داد: سرم را پوشیدم و قربانی‌ام را قلاده بستم و بنابراین، تا قربانی خود را ذبح نکنم از احرام بیرون نمی‌آیم.^۳

دستور پیامبر برای بیرون‌شدن از احرام و «حلال‌شدن» مایه نگرانی و دلگیری یاران پیامبر شد. جابر رضی الله عنه در توصیف وضعیت یاران پیامبر هنگام شنیدن این دستور می‌گوید: این کار برای ما گران آمد و دل‌های مان از آن گرفت. علت این دلگیری این بود که یاران

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۶۴) و سنن ابی‌داود (۱۸۸۵).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۹۱) و صحیح مسلم (۱۲۲۷).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۶۶) و صحیح مسلم (۱۲۲۹).



پیامبر ﷺ، تلبیه و تهلیل گویان، برای انجام حج از مدینه خارج شده بودند و آشکارا نیت خود را فریاد می زدند و اکنون دشوار بود که آن را با انجام عمره لغو کنند. بنابراین پرسیدند: چگونه آن را تمتع کنیم؛ درحالی که اسمش را حج گذاشتیم؟!

این موضوع از آن جهت نیز مایه دلگیری یاران رسول خدا شد که در دوران جاهلیت، انجام عمره در ماه ها و ایام حج، از زشت ترین کارها به شمار می رفت.^۱ این گونه، یاران رسول خدا با نگرانی، حول این موضوع به اندیشه و گفت و گو پرداختند. به ویژه اینکه بیشتر از چهار روز دیگر تا عرفه باقی نمانده بود و از این رو، از پیامبر پرسیدند: از کدام چیزها خود را حلال کنیم یا رسول خدا؟ پیامبر فرمود: «خود را تماماً حلال کنید.» یعنی همه امور بر شما حلال باشد.

با این سخن، یاران رسول خدا در میان خود به بحث و گفت و گو پرداختند که: ما برای حج بیرون آمدیم و جز حج نمی خواستیم و اکنون که فاصله بین ما و عرفات چهار شب بیشتر نیست، به ما دستور دادند که به زنان خود نزدیک شویم، پس درحالی که عرفات می آیم که آثار همبستری با زنان در ما دیده می شود.^۲

بیرون شدن از احرام برای یاران رسول خدا سخت بود، زیرا آن ها همراه رسول خدا بودند و ایشان هنوز مُحَرَّم بود. دل های یاران پیامبر در گرو محبت ایشان بود و این محبت آن ها را و می داشت در هر حالتی از پیامبر پیروی کنند و همانند ایشان باشند. آن ها مایل بودند همانند رسول خدا مُحَرَّم باقی بمانند و همانند ایشان مناسک حج را نیز به انجام برسانند.

پیامبر ﷺ هنگامی که دلگیری و دودلی یاران خود را مشاهده فرمود، عصبانی شد. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها، با دیدن عصبانیت پیامبر، احساس کرد کسی پیامبر را آزرده است و از این رو از ایشان پرسید: چه کسی شما را عصبانی کرده ای رسول خدا؟ خداوند او را

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۶۴)، صحیح مسلم (۱۲۴۰) و سنن البیهقی (۸۷۳۳).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۷۳۶۷) و صحیح مسلم (۱۲۱۶).



وارد جهنم کند! پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «آیا نفهمیدی که من مردم را به امری دستور دادم و اینک آن‌ها در اجرای آن تردید دارند؟!»^۱

پیامبر از سخنان مردم آگاه شد درحالی که آن‌ها نمی‌دانستند که آیا این سخنان از سوی خداوند به پیامبر رسیده و یا ایشان از طریق مردم مطلع شده است. به هر روی، پیامبر در مقام ایراد خطابت در برابر مردم ایستاد. ایشان پس از حمد و ستایش خداوند فرمود: «می‌دانید که من از همه شما، بیشتر از خداوند می‌ترسم و از همه شما راستگوترم و پرهیزگارترین شما هستم. اگر قربانی من نبود، خود را حلال می‌کردم؛ آن‌چنانی که شما خود را حلال می‌کنید، و اگر از آغاز کار، آنچه را اکنون می‌دانم می‌دانستم، قربانی همراه نمی‌آوردم و حج را به عمره تبدیل می‌کردم. پس خود را حلال کنید.»^۲

دل‌های یاران رسول خدا با این سخن پیامبر شاد شد و چشمان آن‌ها پس از این سخن روشن گشت. یاران رسول خدا موهای خود را کوتاه کرده و خود را حلال کردند؛ از احرام بیرون شدند؛ لباس پوشیدند؛ خود را معطر کردند؛ نزد همسران خود رفتند؛ و آن‌گونه که همواره دستور خدا را با دل و جان می‌پذیرفتند، این بار نیز پذیرفتند و به آن عمل کردند. این‌گونه، خداوند از آن‌ها راضی شد و آن‌ها را نیز راضی ساخت.

اسماء دختر ابوبکر صدیق درباره این حادثه می‌گوید: با رسول خدا آمدم تا برای حج آماده شویم و چون به مکه نزدیک شدیم رسول خدا فرمود: «هر که با خود قربانی دارد بر احرام خود بماند و هر که قربانی به همراه ندارد، خود را از احرام خارج کند.» من قربانی نداشتم و بنابراین خود را حلال کردم، اما زبیر [شوهر اسماء] قربانی داشت و خود را حلال نکرد، من لباسم را پوشیدم و خود را معطر کردم. سپس بیرون رفتم و نزد زبیر نشستم. زبیر برایم گفت: از من دوری کن. به او گفتم: می‌ترسی به تو حمله کنم؟^۳ اسماء رضی الله عنها، از روی محبت زناشوهری پیش شوهر خود رفت، اما شوهرش

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۶).

۲. نگاه کنید به: صحیح ابن خزمه (۲۹۲۶) و مستدرک الحاکم (۱۷۴۲).

۳. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۳۶).



زبیر رضی الله عنه از روی مُحَرَّم بودن او را از خود دور کرد. اسماء به دلیل برخورداری از حالت تمتع از احرام بیرون شده بود و زبیر چون در حج قِران بود، همچنان مُحَرَّم باقی ماند.

در مروه، سراقه بن مالک بن جُعْشَم المَدَلَجی رضی الله عنه برخاست و پرسید: ای رسول خدا! آیا ما فقط برای امسال حاجی متمتع هستیم یا برای همیشه؟ رسول خدا انگشتانش را درهم کرد و فرمود: «نه نه؛ بلکه برای همیشه! نه نه؛ بلکه برای همیشه! نه نه؛ بلکه برای همیشه! عمره تا روز قیامت مشمول حج گردید.»^۱ سراقه گفت: ای رسول خدا! دین ما را چنان برای ما روشن کن که گویا اکنون آفریده شده ایم، امروز چه عملی انجام دهیم؟ آیا عملی که ما انجام می دهیم، خداوند قبلاً به آن علم داشته است یا بعد از آن به آن آگاهی می یابد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر؛ بلکه خداوند قبلاً آن را می دانسته و آن را در لوح محفوظ نوشته است.» سراقه باز پرسید: پس عمل ما چه جایگاهی دارد؟ پیامبر پاسخ داد: «عمل صالح انجام دهید که هر عاملی به سوی عملی که برای او قرار داده شده، در حرکت است.»^۲

فراموش نکنیم این بادیه نشین مدلجی، همان کسی ست که ده سال پیش بر اسب خود می تاخت و نیزه خود را به اهتزاز در می آورد و در مسیر هجرت، پیامبر را تعقیب می کرد و می خواست به زنده یا مرده ایشان دست یابد تا پاداشی را که قریش برای مرده یا اسیرشده پیامبر تعیین کرده بود، به دست آورد.^۳ او اینک، به عنوان یک مؤمن در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود و از دین و کار و زندگی اخروی خود می پرسد. به راستی که پروردگار عظیم راست گفته است: (وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) (آل عمران: ۱۰۳) «و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید و خداوند شما را از آن نجات داد.

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۲۶۴۸) و سنن ابن ماجه (۹۱).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۳۶۰۹).

درابطح



پیامبر و همراهان در منطقه «الابطح»، در شرق مکه، اقامت گزیدند. ابطح مکانی بزرگ و وسیع است که با داشتن چاه‌های آب آشامیدنی برای رفع تشنگی مردم، مکانی راحت و آرام برای اقامت و استراحت است. امروزه ابطح شامل مناطق «المعابده» و «الجمیزه» تا «الحجون» است و به مکانی که محل اقامت پیامبر ﷺ بوده، «الجعفریه» می‌گویند که از ابطح پایین‌تر و نزدیک به حجون است. اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنها، با توصیف اقامت رسول خدا در این مکان می‌گوید: ما به همراه رسول خدا اینجا پیاده شدیم؛ درحالی که کوله‌بارمان سبک و لوازم و آذوقه‌های ما نیز کم بود.^۱

پیامبر ﷺ روزهای یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه را در ابطح، در کنار مردم اقامت گزید و با آن‌ها با مهربانی رفتار می‌کرد. اینکه پیامبر در این چهار روز به مسجدالحرام نرفت، مصداقی از محبت و مهربانی ایشان نسبت به مردم است، زیرا مردم نیز به تبعیت از آن حضرت باید به مسجد می‌رفتند و این، برای آن‌ها دشوار بود. پیامبر ﷺ در تمام این چهار روز در ابطح نماز خواند و این عمل پیامبر ﷺ یکی دیگر از شواهدی است که ثابت می‌کند تمام زمین حرم محل ثواب مضاعف برای نماز است و این امر مخصوص مسجدالحرام و کعبه مشرفه نیست.^۲

پیامبر ﷺ به مردم نزدیک بود و مردم نیز به ایشان نزدیک بودند؛ همه از ایشان هیبتی در دل داشتند و در عین حال، هرکسی می‌توانست به ایشان نزدیک شود. ایشان با منش بزرگی که پروردگار عالمیان به ایشان بخشیده بود، مردم را خشنود کرد. ابوجحیفه رضی الله عنه، که در آن روز کودکی حدوداً ده‌ساله بود، در توصیف خشنودی مردم از رسول خدا ﷺ می‌گوید: رسول خدا در هنگام ظهر از چادر/خیمه خود بیرون شد؛ درحالی که حله‌ای سرخ‌رنگ پوشیده بود و آستین‌های خود را بالا زده بود؛ گویی اکنون برق ساق‌هایش را می‌بینم. آن حضرت با مردم دو رکعت نماز خواند و وقتی نمازش را به پایان رسانید، مردم

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۹۶) و صحیح مسلم (۱۲۳۷).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۴۵).



به‌سوی ایشان آمدند و دست‌هایش را می‌گرفتند و بر صورت‌های خود می‌کشیدند. من نیز دستش را گرفتم و بر صورتم گذاشتم، دیدم از برف سردتر و از مشک خوشبوتر است.

در ابطح، پیامبر ﷺ در چادر/ خیمه‌ای سرخ‌رنگ سکونت داشت. هنگامی که ایشان برای نماز وضو گرفت، بلال رضی الله عنه باقیمانده آب وضوی ایشان را گرفت و بر سروصورت مردم ریخت. کسانی که از آن آب بهره بردند، وجود خود را با آن مسح کردند و هرکه آب بر سروصورت او نریخته بود، دستان خود با آب سروصورت دیگران مرطوب می‌کرد و بر بدن خود می‌کشید. بلال رضی الله عنه سپس با خود نیزه‌ای کوتاه آورد و آن را در زمین نصب کرد تا هنگام نماز رسول خدا، به‌عنوان «سُتره» قرار گیرد. بعد از آن پیامبر برای مردم نماز خواند.^۱

پیامبر ﷺ در ابطح اطراق کرده بود و کسانی که هنوز به کاروان نپیوسته بودند نیز با ایشان یکجا شدند. از جمله علی رضی الله عنه، که بنا به‌دستور رسول خدا قبل از حج به یمن رفته بود تا خمس غنائم را جمع‌آوری کند، نیز به ایشان پیوست. هنگامی که علی رضی الله عنه همسرش فاطمه رضی الله عنها، را که عمره خود را تمام کرده بود، دید که از احرام بیرون شده و لباس‌های رنگین پوشیده و خود را آراسته است، تعجب کرد. علی دلیل این کار را از فاطمه پرسید و فاطمه در پاسخ به فرمان پیامبر اشاره کرد.

علی رضی الله عنه ناباورانه به حضور پیامبر رفت تا این کار فاطمه را به ایشان گزارش کند. او هم‌چون نوجوانی تازه‌داماد، به پیامبر گفت که فاطمه لباس احرام از تن به‌در کرده و سرمه کشیده و لباس‌های رنگین پوشیده و ادعا می‌کند که به‌دستور شما این کار را انجام است. آیا شما او را به این کار دستور داده‌اید ای رسول خدا؟ پیامبر پاسخ داد: «راست گفته است؛ راست گفته است؛ راست گفته است! من به او دستور داده‌ام.» ایشان سپس از علی پرسید: «با چه نیتی احرام بستی؟» علی پاسخ داد: گفتم: خدایا من به

۱. نگاه کنید به: «صحیح البخاری» (۳۷۶) و «صحیح مسلم» (۵۰۳).



آنچه رسول تو احرام بسته است احرام بستم. علی نیز با خود قربانی به همراه داشت. پیامبر ﷺ سپس به او فرمود: «پس خود را حلال نکن و در حالت احرام باقی بمان.»^۱ روایت شده که ابوموسی اشعری رضی الله عنه نیز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر خدا از ابوموسی پرسید: «با چه نیتی احرام بستی؟» ابوموسی پاسخ داد: با نیتی مانند نیت رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله باز پرسید: «آیا با خود قربانی آورده‌ای؟» ابوموسی گفت: نه. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پس برو و طواف کعبه و سعی صفا و مروه را انجام ده و سپس خود را حلال کن.»^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله در این چند روز، همانند سایر روزهای زندگی خود، غرق خدمت به مردم و رسیدگی به امور آن‌ها بود. ایشان اما در این میان، از رسیدگی به یاران خود نیز غافل نشد. مثلاً، ایشان به دیدار سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه، که دچار بیماری سختی شده بود، رفت و از او عیادت کرد. بیماری سعد به حدی سخت بود که گویی او از مرگ شفا یافته بود. سعد هنگامی که پیامبر را دید به گریه افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: «برای چه گریه می‌کنی؟» سعد پاسخ داد: ترسیدم همانند سعد بن خوله، در سرزمینی که از آن هجرت کردم بمیرم. پیامبر فرمود: «نه؛ ان شاء الله!»

سعد از پیامبر پرسید: ای رسول خدا! همان‌طور که می‌بینید بیمار شده‌ام و صاحب مال و اموال هستم و فقط دخترم از من ارث می‌برد، آیا همه اموال را صدقه بدهم؟ پیامبر فرمود: «نخیر!» سعد دوباره پرسید: آیا دوسوم مال را صدقه بدهم؟ پیامبر باز پاسخ داد: «نه!» سعد باز پرسید: پس نصف چطور؟ پیامبر فرمود: «نخیر!» سعد پرسید: یک‌سوم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: «یک‌سوم، و یک‌سوم زیاد است! اگر خانواده‌ات را ثروتمند ترک کنی، بهتر از آن است که آن‌ها را تهی دست و اگذاری تا دست نیاز به‌سوی مردم دراز کنند. تو صدقه‌ای که با آن خشنودی خدا را بخواهی انفاق نمی‌کنی، مگر

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۴۴۰)؛ صحیح البخاری (۴۳۵۲)؛ و صحیح مسلم (۱۲۱۶).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۵۹) و صحیح مسلم (۱۲۲۱).



اینکه ثواب آن را خواهی داشت؛ حتی لقمه‌ای را که به‌سوی همسرت دراز می‌کنی.»
 سعد از پیامبر ﷺ پرسید: یا رسول الله، آیا پس از یارانم در مکه باقی می‌مانم؟
 پیامبر پاسخ داد: «شاید تو باقی بمانی و خداوند مقام تو را بالا ببرد تا عده‌ای از تو سود ببرند و برخی دیگر از تو آسیب ببینند.» سعد به رسول خدا گفت: از خدا بخواهید مرا شفا دهد ای رسول خدا. پیامبر دست گرمی خود را بر پیشانی سعد گذاشت، سپس صورت و سینه و شکم او را مسح کرد و دعا فرمود: «خدایا سعد را شفا بده؛ خدایا سعد را شفا بده؛ خدایا سعد را شفا بده؛ خدایا سعد را شفا بده؛ و هجرتش را تمام کن.» سعد در توصیف این حالت گفته که: همیشه سردی دستان مبارک رسول خدا را حس می‌کنم.

پیامبر سپس دعا فرمود: «خدایا هجرت یارانم را کامل کن و آنان را به عقب برنگردان [یعنی در مکه از دنیا نبر]، اما سعد بن خوله بیچاره بود.» این‌گونه، پیامبر خدا برای سعد ابن خوله، که در مکه از دنیا رفته بود، سوگواری کرد، زیرا او از مهاجران بود، اما در مبداء هجرت خود وفات کرده بود. پیامبر برای او از خدا طلب مغفرت کرد: «خدایا ابن خوله را رحمت کن؛ خدایا، ابن خوله را رحمت کن؛ خدایا ابن خوله را رحمت کن!»^۱
 سعد، پس از این دعای رسول خدا، نیم قرن دیگر نیز زندگی کرد. او به پیامبر گفت: فقط یک دختر از من ارث می‌برد. اما پس از آن، صاحب‌سی و چهار پسر و دختر شد.^۲ (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) (انعام: ۹۶) «این تقدیر خداوند توانا و داناست.»
 درود خدا بر پیامبر رحمت و رسول مهربانی؛ هم او که همواره در کنار یاران خود بود؛ به آن‌ها توجه می‌کرد؛ به درد و مصیبت آن‌ها گوش می‌داد و برای رفع آن اقدام می‌کرد؛ برای بیمارانشان دعا می‌فرمود؛ برای مردگان‌شان طلب مغفرت می‌کرد؛ و آرامش خود را با آن‌ها شریک می‌کرد تا آرامش بیابند.

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۴۸۸)؛ صحیح البخاری (۲۷۴۲، ۳۹۳۶)؛ صحیح مسلم (۱۶۲۸)؛ و فتح الباری (۳۶۵، ۳۶۴/۵).

۲. نگاه کنید به: فتح الباری (۳۶/۶). ابن جوزی برای او سی و پنج فرزند ذکر کرده است. نیز نگاه کنید به: الشذای الفیاح (۵۵۷/۲).



این چنین، پیامبر در ابطح در کنار مردم بود و به عنوان معلم و مربی، آن‌ها را راهنمایی کرد. در روز هفتم، پیامبر پس از ادای نماز ظهر برای مردم سخن راند و آداب و مناسک حج را به آن‌ها آموزش داد.^۱ پیامبر ﷺ در روز هشتم، یا روز ترویجه، به سوی منا رهسپار شد و کسانی که در ابطح با ایشان بودند، هنگامی که شتران‌شان با آنان فرستاده شد، برای حج احرام بستند و به سوی منا حرکت کردند و نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح را، در وقت آن و به صورت دو رکعتی، در منا اداء کردند.^۲

به نظر می‌رسد حرکت پیامبر و مؤمنان به سوی منا، در روز ترویجه، تدارک راهپیمایی به سوی عرفات در روز عرفه بود، تا کار حج و مناسک آن را تکمیل کند و امت خود را به میراث پدرشان ابراهیم عليه السلام رهبری کند. از این رو خطاب به مؤمنان فرمود: «مناسک حج خود را از من بگیرید.»^۳ این چنین، رسول خدا در هر موقعیتی درسی و در هر فرصتی هدایتی برای مؤمنان دارد. درود خدا بر بنده و پیامبر او، محمد عليه السلام، که بهترین معلم نیکی به مردم است.

۱. نگاه کنید به: صحیح ابن خزیمه (۲۷۹۳) و مستدرک الحاکم (۱۶۹۳).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۰۸۲) و صحیح مسلم (۶۹۴).

۳. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۹۷)؛ و سنن بیهقی (۱۲۵/۵).

در سرزمین عرفات



روز جمعه بود؛ نهم ذی الحجه سال دهم هجری. با طلوع خورشید، مسافر گرامی ما از منا به سوی عرفات حرکت کرد. شمار زیادی از حجاج نیز با ایشان هم‌کاب شدند. قوم ایشان گمان می‌کردند در مزدلفه در کنار آن‌ها وقوف خواهد کرد. قریش در جاهلیت در مزدلفه وقوف می‌کردند و برای خود موقفی ویژه مشخص می‌کردند، زیرا معتقد بودند به دلیل همجواری با خانه خدا، منزلت و شأنی ویژه دارند و از این‌رو، در عرفات در کنار مردم وقوف نمی‌کردند.

اما رسول خدا، که دینش را برای همه جهانیان آورد و گروهی خاص از مردم محل دعوت او نبودند تا آنان را از دیگران جدا سازد، وقوف در کنار قوم خود را ترک کرد تا همراه مردم باشد؛ به فرمان پروردگارش: (ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ) (بقره: ۱۹۹) «سپس از همان جایی که مردم روان می‌شوند شما نیز روان شوید».^۱ این‌گونه، پیامبر و یاران ایشان از راه «ضب»^۲ به عرفات رفتند؛ برخی آنان به ذکر و نیایش مشغول بودند و برخی دیگر تلبیه می‌گفتند؛ عده‌ای به تهلیل مصروف بودند و عده‌ای نیز تکبیر می‌گفتند؛ حال آن‌که هیچ‌کدام مزاحم احوال دیگری نمی‌شد و دیگری را منع نمی‌کرد.^۳ پیامبر خدا ﷺ همراه مردم راه می‌رفت و هرکس می‌خواست نزد ایشان می‌آمد و از او چیزی می‌پرسید. می‌مونه دختر گُردَم می‌گوید: من همراه پدرم در حج رسول خدا بیرون رفتم. پیامبر را دیدم و صدای مردم را می‌شنیدم که می‌گفتند: رسول خدا! رسول خدا! من نگاه خود را به ایشان دوختم. پدرم به ایشان نزدیک شد؛ درحالی که پیامبر بر شتری سوار بود و چوبی باریک و صاف مانند چوب دیبران [چوب مخصوص نوشتن] در دست داشت. مردم و اعراب اطراف می‌گفتند: «الطَّبِطِيَّةُ، الطَّبِطِيَّةُ!»^۴

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۴۵۲۰) و صحیح مسلم (۱۲۱۹).

۲. راهی میانبر از مزدلفه به عرفات است که از دامنه کوه مأزم در عرفات جنوبی می‌گذرد و حجاج در سمت چپ خود در این راه، بنای نهر عین‌زبیده را می‌بینند که چسبیده به کوه است و امروز جاده‌های شماره (۳) و (۴) منتهی به عرفه از آن می‌گذرد. رجوع کنید به: اخبار مکه از ازرقی (۸۰۲/۲)، به تعلیق دکتر دهیش.

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۹۷۰) و صحیح مسلم (۱۲۴۸).

۴. الطَّبِطِيَّة: حکایت صدای پاهاست. یعنی با پاهای خود طب‌طب می‌گویند. درحالت مفعولی به‌عنوان تحذیر است؛ یعنی از طَبِطِيَّة حذر کنید.



پدرم به ایشان نزدیک شد و پای پیامبر ﷺ را گرفت. پیامبر نیز به او توجه کرد و ایستاد و سخن او را شنید. پدرم گفت: ای رسول خدا، من نذر کرده‌ام که اگر خدا به من فرزند پسری عطا کند، در مکانی به نام «بُوانه»، در بالای گردنه‌ای، چند گوسفند قربانی کنم. رسول خدا پرسید: «آیا آن‌جا از بت‌های عصر جاهلیت چیزی پرستیده می‌شود؟» پدرم پاسخ داد: نه! پیامبر باز پرسید: «آیا در آن‌جا یکی از اعیاد آن‌ها برگزار شده بود؟» پدرم جواب داد: نه! پیامبر ﷺ فرمود: «پس به آن‌چه که برای خدا نذر کرده‌ای وفا کن!»^۱

ابن‌المنفّق ﷺ می‌گوید: به من خبر رسید که رسول خدا ﷺ برای حج خود، حجة‌الوداع، بیرون شده است. پس شتری از شترانم را آماده کردم و به‌راه افتادم تا در مسیر عرفات خود را به ایشان برسانم. در بین راه گروهی از سوارگان را دیدم و با صفاتی که از پیامبر ﷺ شنیده بودم، ایشان را در میان آن‌ها شناختم. مردی که جلوتر از پیامبر ﷺ بود گفت: راه را باز کن! پیامبر فرمود: «او را اجازه بده، شاید نیاز یا حاجتی داشته باشد.» پس به ایشان نزدیک شدم تا اینکه شترم رو به‌روی شتر آن‌حضرت قرار گرفت. من افسار شتر پیامبر را گرفتم و گفتم: ای رسول خدا مرا به کاری راهنمایی کن که مرا به بهشت ببرد و از جهنم نجاتم دهد. پیامبر فرمود: «همین کار را داشتی؟» گفتم: آری! فرمود: «به‌به! اگر در خطبه کوتاهی کردی، در مسئله به‌خوبی رسیدی. پس بدان! خدای متعال را عبادت کن و چیزی را شریک او قرار نده و نماز خود را ادا کن و زکات مالت را بده و به حج خانه خدا برو و ماه رمضان را روزه بگیر. با مردم چنان رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند و برای مردم همان را ناپسند بدان که برای خود ناپسند می‌دانی.» [سپس فرمود:] «افسار شتر را رها کن»^۲.

در نمره برای پیامبر خیمه/چادری پشمی برپا کرده بودند و پیامبر ﷺ تا زوال آفتاب

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۷۰۶۴) و سنن ابی داود (۳۳۱۴).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۵۸۸۳، ۲۳۱۶۴).



در آن چادر نشست. آن حضرت بلافاصله بعد از زوال آفتاب، ساعت حدود دوازده و نیم، به وقت مکه، بر اسب خویش سوار شد و در وادی غرنه اطراق کرد. وادی غرنه سرزمین خوش آب و هوا و وسیعی ست که برای تجمع مردم آماده است. در غرنه، مردم دور پیامبر ﷺ جمع شدند. ایشان در موقعیتی قرار داشت که همه مردم را می دید. آن حضرت پاهایش را در زین شتر قرار داد و با یک دست بر جلو زین و با دست دیگر بر پشت آن تکیه کرد و فرمود: «ای مردم! ساکت باشید، ممکن است بعد از این سال مرا نبینید.»^۱ با این ندا، گوش ها به او گوش دادند؛ صورت ها به سوی او چرخیدند؛ دل ها به عشق او تپیدند و چشم ها به سوی او خیره گشتند و به چهره او نگریستند تا سخنانش را بشنوند؛ سخنان بزرگی که در آن اصول دین، عصمت دین و تعظیم مقدرات را گردهم آورد.

صدای حمد پیامبر و ذکر ثنای او در میان مردم طنین انداز شد. پس از حمد و ثنای باری تعالی فرمود: «خون ها و مال های تان برای شما حرام است؛ همچنان که این روز شما، در این ماه شما، و در این شهر شما حرام و محترم هستند. آگاه باشید تمام امور جاهلیت زیر پاهای من قرار گرفته است و خون هایی که در زمان جاهلیت ریخته شده، در زیر پا قرار گرفته و اولین خونی که از آن در می گذریم، خون ابن ربیعہ ابن الحارث بن عبدالمطلب است که شیرخواری بین بنی سعد بود و توسط طایفه هذیل کشته شد. من آن را می بخشم. ربای زمان جاهلیت پرداخت نمی شود و اولین ربایی که من از بین می برم، ربای دارایی عباس بن عبدالمطلب است، زیرا تمام ربا ساقط است. اموال شما برای شماست، شما ستم نمی کنید و بر شما ستم نیز نمی شود.»

پیامبر ﷺ ادامه داد: «ای مردم در مورد زنان از خدا بترسید، زیرا آن ها را به امانت خدا در اختیار گرفتید و با نام خدا آنان را برای خود حلال کرده اید. مراقب باشید که با زنان به نیکی رفتار کنید، زیرا آن ها نزد شما اسیرند و مالک چیزی برای خود نیستند و شما نیز مالک چیزی برای آن ها، جز این نیستید؛ مگر اینکه مرتکب عمل زشت

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۲۱۶) و المعجم الکبیر از طبرانی (۷۶۷۶).



آشکاری شوند. شما بر آن‌ها حقوقی دارید و آن‌ها نیز بر شما حقوقی دارند. اما حق شما بر آن‌ها این است که نباید به خانه شما کسی را اجازه دهند که شما دوست ندارید. حق آن‌ها نیز بر شما این است در تأمین غذا و پوشاک با آن‌ها به نیکی رفتار کنید. اگر از نافرمانی آن‌ها می‌ترسید، آن‌ها را نصیحت کنید و در بستر از آن‌ها دوری کنید و آن‌ها را تنبیه کنید؛ ولی تنبیهی ملایم، اما اگر از شما اطاعت کردند، راهی برای آزار آن‌ها نجوید.

رسول خدا ﷺ سپس فرمود: «در میان شما چیزی را گذاشتم که اگر به آن تمسک جوید هرگز گمراه نخواهید شد، و آن کتاب خداست. آگاه باشید که من پیشوای شما در کنار حوض [کوثر] خواهم بود و به کثرت شما در میان امت‌ها افتخار می‌کنم. پس مرا نزد خدا شرمنده نسازید. آگاه باشید که من گروهی از مردم را نجات می‌دهم و گروهی نیز از من دور و جدا می‌شوند. من می‌پرسم: پروردگارا، آیا اینان یاران من نیستند؟ به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که آنان پس از تو چه بدعت‌هایی پدید آوردند. پس ای مردم! هوشیار باشید و سخن مرا به خوبی بشنوید، که من پیام را رساندم.»^۱

پیامبر اکرم ﷺ سپس رو به این جمع کرد و از آن‌ها مبنی بر اینکه پیام خود را ابلاغ کرده و مسئولیت خود را اداء کرده، گواهی بزرگی گرفت: (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (الاعراف: ۶) «و قطعاً از کسانی که پیامبران به‌سوی‌شان فرستاده شدند، و از خود پیامبران خواهیم پرسید». پیامبر با این گواهی به شهادتی که در قیامت گرفته می‌شود اشاره کرد که «از شما درباره من پرسیده می‌شود، پس چه می‌گویید؟»^۲ چه پرسش بزرگی! و چه جایگاه بزرگی! پیامبر ﷺ بیست و سه سال را در ابلاغ و دعوت، در صبر و استقامت و در جهاد و کوشش سپری کرد؛ شهر خود را که محبوب‌ترین شهرها برایش بود، ترک کرد؛ در «بدر» به جهاد پرداخت؛ در «أُحُد» مجروح گردید؛ در

۱. نگاه کنید به مسند احمد (۲۰۶۹۵)؛ صحیح البخاری (۴۴۰۳، ۶۵۲۶)؛ و صحیح مسلم (۱۲۱۸).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸).



«خندق» محاصره شد؛ از گرسنگی روی شکم خود سنگ بست؛ در خانه خود محبوس شد؛ و نزدیکترین افراد و بستگانش در مقابلش شهید شدند. پیامبر ﷺ تمام این مشقتها را برای رساندن دین و تحقق رسالت متحمل شد، با این وجود، بازهم از مردم پرسید و امتش را بر ابلاغ و ادای رسالت خود به گواهی گرفت.

جماعت با بهترین روش ممکن و با بهترین جوابی که شایسته پیامبر ﷺ بود، پاسخ داد و تمامی اعضای آن به یک زبان شهادت داده و گفتند: شهادت می دهیم که شما پیام‌های پروردگار خود را رسانده‌اید؛ امت خود را نصیحت کرده‌اید و مسئولیت خود را انجام داده‌اید. پیامبر ﷺ سپس انگشت شریف خود را به سمت آسمان بلند کرد و به‌سوی مردم اشاره کرد و فرمود: «خدایا تو شاهد باش؛ خدایا تو شاهد باش؛ خدایا تو شاهد باش!»^۱

اکنون، با گذشت بیش از هزار و چهارصد سال، ما نیز همان شهادتی را تکرار می‌کنیم که یاران ایشان نسبت به آن حضرت اداء کردند: ایشان رسالت خود را به‌انجام رسانید؛ امانتی که به ایشان سپرده شده بود را به‌درستی ادا کرد؛ امتش را به‌نیکویی نصیحت کرد؛ و ما را در مسیری روشن ترک کرد که هرکه از آن منحرف شود، هلاک می‌گردد. درود خدا بر او باد.

جالب است بدانیم کسی که پیام رسول خدا را با صدای بلند به دیگران می‌رسانید، ربیعہ رضی اللہ عنہ بود. ربیعہ صدایی رسا داشت. پیامبر ﷺ به او می‌فرمود: «این را اعلام کن؛ این را اعلام کن!»^۲ ربیعہ نیز با صدای بلند فرمایشات و هدایات پیامبر را به مردم و کسانی که در موقعیت دورتری قرار داشتند، می‌رساند. این ربیعہ فرزند امیه ابن خلف است؛ همان امیه که هرگز پیام رسول خدا را نشنید و در جنگ «بدر»، در مواجهه با رسول خدا کشته شد. ربیعہ، فرزند امیه، اینک پیام‌رسان رسول خداست و با صدای

۱. نگاه کنید به: حدیث حدیث پیشین

۲. نگاه کنید به: صحیح ابن خزیمه (۲۹۲۷).



بلند خود، کلمات رسول خدا را فریاد می‌زند و پیام ایشان را به گوش‌ها می‌رساند. آری! این‌ها چراغ‌های پُر نور نبوت و هدایت رسالتند که وسوسه‌ها و پیامدهای دوران جاهلی را در دل‌هایی که وارث نفرت بودند و حرارت انتقام در آن‌ها شعله‌ور بود، خاموش کردند و هنگامی که فیض و برکت نبوت بر آن‌ها تأیید، تغییر کردند و به شخصیت دیگری بدل شدند؛ (اهْتَرَّتْ وَرَبَّتْ وَأُتْبِتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ) (حج: ۵) «پس به جنبش و حرکت در می‌آید و رشد می‌کند و انواع گیاهان زیبا و باطراوت می‌رویند.» این چنین، رسول خدا نزد آن‌ها از پدران و مادران‌شان عزیزتر و محبوب‌تر شد. (ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ) (انعام: ۸۸) «این هدایت خداست؛ هر که را بخواهد به وسیله آن هدایت می‌کند.»

هنگامی که رسول خدا ﷺ مشغول ایراد خطبه بود، برخی از مردم ایشان را می‌دیدند و عده‌ای دیگر نمی‌توانستند ایشان را ببینند اما با اشاره، آن حضرت را به یکدیگر نشان می‌دادند. سلمه بن نبیط، رضی الله عنهما، می‌گوید: پدرم به من گفت: من با پدرم و عمویم حج کردم. پدرم به من گفت: صاحب آن شتر سرخ را می‌بینی که سخترانی می‌کند؟ ایشان رسول خداست.^۱ وقتی خطبه رسول خدا تمام شد، بلال رضی الله عنه اذان گفت و سپس اقامه گفت و نماز ظهر را برپا داشتند. بلال سپس دوباره اقامه گفت و نماز عصر را اداء کردند؛ بدون اینکه نماز دیگری بین این دو نماز بخوانند. رسول خدا نماز ظهر و عصر را به صورت شکسته، با هم «جمع تقدیم» کرد.^۲ این چنین، رسول خدا شب را زود برخاست؛ خطبه را نیز کوتاه کرد؛ و دو نماز ظهر و عصر را با هم جمع کرد تا شامگاه این روز خجسته و بزرگ را برای ادامه دعا و نیایش، برای خود و یاران خود، خالی نگهدارد.

۱. نگاه کنید به: مسند الدارمی (۱۶۴۹).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸) و سنن ابی داوود (۱۹۰۵).



در کوه رحمت

پیامبر ﷺ بر شتر خود سوار شد و به بلندی عرفات در کوه اِلال، که امروزه به «جبل الرحمه» یا «کوه رحمت» معروف است، رفت و بر شتر خود در دامنه کوه وقوف کرد. پیامبر ﷺ در کنار جبل الرحمه و رو به قبله، دستانش را بلند کرده دعا و تلبیه می‌گفت.^۱ آن حضرت در هنگام وقوف در عرفات هم به آموزش، توجیه و رهنمایی مردم ادامه داد. ایشان در عرفات بود که کسانی از نجد خدمت ایشان رسیده و پرسش‌هایی درباره حج مطرح کردند. رسول خدا ﷺ در پاسخ به پرسش‌های آنان فرمود: «حج عرفات است.»^۲ ایشان همچنین خطاب به مردم گفت: «من اینجا وقوف کردم و تمام عرفات جایگاه وقوف است.»^۳

مردم در عرفه بودند. ابن مربع انصاری رحمته الله مأموریت یافت تا پیام رسول خدا را برای مردم برساند. او در سراسر عرفه ندا می‌داد: من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم. رسول خدا ﷺ به شما می‌گوید: «بر مشاعر حج خود باشید زیرا این مشاعر از پدرتان ابراهیم به شما به ارث رسیده است.»^۴ «کسی که پیراهنی پیدا نمی‌کند، شلوار بپوشد و هرکه دمپایی پیدا نمی‌کند، موزه بپوشد.»^۵

در عرفات، مردی از اهل موقف از شتر خود در کنار صخره‌ها به زمین افتاد و گردنش شکست و وفات کرد. نمی‌دانیم او که بود؛ نامش چه بود؛ و از کدام قبیله و شهر بود. اما او بنده‌ای از بندگان خدا بود و پروردگارش او را آفریده و حال و سرنوشت او را می‌دانست. پیامبر ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر بشوید و در جامه‌هایش کفن کنید و سر و روی او را نپوشانید. زیرا او در حال تلبیه خواندن در روز قیامت زنده می‌شود.»^۶ در

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸) و سنن ابی داوود (۱۹۰۵).

۲. نگاه کنید به: جامع ترمذی (۲۹۷۵) و سنن نسائی (۳۰۱۶).

۳. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸).

۴. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۳۰۱۱) و سنن ابی داوود (۱۹۱۹).

۵. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۸۴۳) و صحیح مسلم (۱۱۷۸).

۶. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۲۶۶) و صحیح مسلم (۱۲۰۶).



عرفات، بادیه‌نشینان نیز همانند دیگر مردم، به محل وقوف رسیدند. آن‌ها در اطراف رسول خدا ﷺ جمع شده تا صورت و سیمای مبارک آن حضرت را ببینند. بادیه‌نشینان وقتی سیمای رسول خدا ﷺ را دیدند، گفتند: این صورت چقدر مبارک است.^۱

در عرفات بود که روح الامین ﷺ از جانب پروردگار نازل شد تا در این موقعیت بزرگ، خبر بزرگ کامل شدن دین را برای پیامبر برساند: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (المائدة: ۳) «امروز برای شما دین‌تان را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به اتمام رسانیدم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.» رسول خدا ﷺ با شنیدن این خبر خشنود شد و پیام را برای مردم قرائت فرمود. ایشان کمال دین و تمکیل فضل و عبودیت بشریت به وسیله اسلام را، که مورد رضایت پروردگار است، برای بندگان خدا اعلام کرد؛ چیزی که خدای متعال غیر از آن را از بندگان خود نمی‌پسندد.

هنگامی که عمر فاروق رضی الله عنه این خبر را شنید، معنای آن را درک کرد و دانست که رسالت رسول خدا با تکمیل شدن دین به پایان رسیده و پایان عمر مبارک ایشان نزدیک است. عمر رضی الله عنه با این مسئله به گریه افتاد. پیامبر ﷺ پرسید: «چرا گریه می‌کنی ای عمر؟» عمر رضی الله عنه پاسخ داد: یا رسول خدا، به دلیل اینکه که ما در حال فراگیری دین خود قرار داشتیم، و اما حال که دین کامل شده است، پس بعد از اكمال و اتمام، چیزی جز نقصان وجود ندارد. پیامبر ﷺ با تأیید نگرانی عمر فرمود: «راست گفتی.»^۲

رسول خدا ﷺ آن روز را درحالی سپری کرد که پیوسته به دعا و تضرع مشغول بود؛ تاجایی که یاران آن حضرت گمان کردند آن روز را روزه گرفته است. از این رو، هنگام وقفه در عبادت، مادر فضل ابن عباس، رضی الله عنهم، ظرفی از شیر خدمت ایشان فرستاد. رسول خدا ﷺ همان‌گون که بر روی شتر نشسته بود، از آن شیر نوشید و مردم نیز ایشان

۱. نگاه کنید به: ادب المفرد (۱۱۴۸) و سنن ابی داود (۱۷۴۲).

۲. نگاه کنید به: مصنف ابی شیبہ (۳۴۴۰۸) و اخبار مکه از فاکهی (۷۸۰).



را تماشا می‌کردند.^۱ پیامبر ﷺ هنگامی که دعا می‌فرمود، دستانش را تا برابر سینه‌اش بلند می‌فرمود؛ به‌گونه‌ای که سفیدی زیر بغل ایشان نمایان می‌شد. کف دست‌های ایشان همانند فقری که طعامی طلب می‌کند گشوده بود.^۲

رسول خدا ﷺ هنگام دعا، با حالتی از تواضع و انکسار در برابر خداوند متعال ایستاده می‌شد. آن حضرت در کمال اطاعات و فرمانبرداری غرق مناجات با پروردگار خود بود. گویی ایشان نمی‌خواست لحظه‌ای از این لحظات را از دست بدهد و از این‌رو، لحظه‌ای نبود که آن را با ذکر و دعایی سپری نکند؛ تا جایی که افسار شتر به پایین افتاد و نزدیک بود مهارش از دستان‌شان خارج شود. آن حضرت با یک دست مهار شتر را گرفت ولی دست دیگر همچنان برای دعا بلند بود.^۳

رسول خدا ﷺ پیوسته پروردگار خود را با تهلیل، تحمید و تلبیه ستایش می‌کرد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ لَا شَرِيكَ لَكَ.» از جمله دعاهایی که ایشان در عرفه خواند یکی نیز این بود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي، وَتَرَى مَكَانِي، وَتَعْلَمُ سِرِّي وَعَلَانِيَتِي، لَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي، أَنَا الْبَائِسُ الْفَقِيرُ الْمُسْتَغِيثُ الْمُسْتَجِيرُ الْوَجِلُ الْمُشْفِقُ الْمُقِرُّ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُسْتَكَينِ وَأَبْتَهِلُ إِلَيْكَ ابْتِهَالَ الْمُذْنِبِ الذَّلِيلِ، وَأَدْعُوكَ دُعَاءَ الْخَائِفِ الضَّرِيرِ مَنْ خَضَعَتْ لَكَ رَقَبَتُهُ وَفَاضَتْ لَكَ عَيْنَاهُ وَذَلَّ جَسَدُهُ وَرَغِمَ أَنْفُهُ لَكَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي بِدُعَائِكَ شَقِيًّا، وَكُنْ بِي دَوْمًا رَحِيمًا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَيَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ.»^۴

«خدایا! تو صدای مرا می‌شنوی و مکان من را می‌بینی، و هیچ چیز از امور من بر تو پوشیده نیست. من فقیر در درسیده؛ مستغیث پناه‌برنده؛ و خائف مشفق، که به گناه

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۹۸۸) و صحیح مسلم (۱۱۲۳).

۲. نگاه کنید به: المعجم الأوسط طبرانی (۲۸۹۲) و المطالب العالی (۱۲۴۲).

۳. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۱۸۲۱) و سنن نسایی (۳۰۱۱).

۴. نگاه کنید به: معجم الكبير طبرانی (۱۱۴۰۵) و الاحادیث المختاره ضیاء المقدسی (۲۳۴/۱۱).



خود معترف است؛ مثل یک فقیر از تو درخواست می‌کنم و مثل یک گناهکار ذلیل به درگاه تو زاری و التماس می‌کنم و همانند یک انسان هراسان و نابینا به درگاهت دعا می‌کنم؛ کسی که گردنش تسلیم تو و بدنش ذلیل توست و بینی‌اش به خاک آلوده شده است. خدایا! مرا از دعا کردن به درگاهت محروم مگردان و همواره نسبت به من رئوف و مهربان باش! ای بهترین سوال‌شوندگان و ای بهترین بخشنندگان.»

به نظر می‌رسید آرزوی رسول خدا ﷺ برای دیدار با پروردگارش افزایش یافته و ایشان رحلت قریب الوقوع را پیش‌بینی کرده بود. در آستانه آن روز، یاران ایشان از ایشان شنیدند که به کثرت در دعاهایش می‌فرمود: «لَبَّيْكَ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ»^۱ «گوش به فرمان توام؛ هیچ زندگی بهتری جز زندگی آخرت نیست.»

ساعات روز گذشت و رسول خدا ﷺ همچنان با تضرع و زاری و خشوع و خضوع به دعا و نیایش مشغول بود، تا روز به پایان رسید. پیامبر اسامه پسر زید را فراخواند تا پشت سر ایشان بر شتر سوار شود. همه مردم اسامه را صدا می‌زدند. بادیه‌نشینان و برخی تازه‌مسلمانان با کنجکاوی منتظر بودند بدانند فردی که به چنین افتخاری نایل شده کیست. آن‌ها گمان می‌کردند که او فردی از بزرگان صحابه باشد، اما هنگامی که جوانی سیاه‌پوست را دیدند که به‌سوی شتر رسول خدا می‌رود و بر شتر ایشان سوار شده و پشت سر رسول خدا قرار گرفته، همه متعجب شدند. این رویداد برای تازه‌مسلمانان بیشتر موجب شگفتی شد. آن‌ها با تعجب می‌گفتند: آیا به‌خاطر این، یعنی غلام سیاه‌پوست، از حرکت بازداشته شدیم؟^۲

برای این جماعت عجیب بود که چگونه این جوان سیاه‌پوست، که پدرش طعم بردگی را چشیده بود، نزد رسول خدا چنین جایگاه و اهمیتی دارد؛ تاجایی که آن‌حضرت او را از میان جمعیت اهل موقف فرا می‌خواند و به او شرف همراهی با خود می‌بخشد.

۱. نگاه کنید به: مسند شافعی (۵۶۹) و مصنف ابن ابی شیبہ (۱۵۸۰۶).

۲. نگاه کنید به: طبقات ابن سعد (۶۴/۳) و تاریخ کبیر (۲۰/۲).



رسول خدا ﷺ، اما، با این گزینش و انتخاب، هرگونه تبعیض بین انسان‌ها را مردود اعلام کرد و تمامی شعارهای جاهلیت، برتری‌های طبقاتی و نزاع‌های نژادپرستانه را زیر نعل‌های شتر خود دفن کرد: «هیچ عربی بر عجمی، و هیچ عجمی نیز بر عربی برتری ندارد. هیچ سفیدی بهتر از سیاهی نیست و هیچ سیاهی نیز از سفیدی برتر نیست؛ مگر به تقوا.»^۱

خورشید در حال غروب بود. رسول خدا رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! همانا از دنیای شما در آنچه گذشته، چیزی باقی نمانده است، مگر آنچه که از امروز شما باقی مانده است که در حال گذشتن است.»^۲ با غروب آفتاب، پیامبر رو به بلال کرده و فرمود: «ای بلال! مردم را ساکت کن تا حرف‌هایم را بشنوند.» بلال ۲ مردم را متوجه کرد تا به رسول خدا ﷺ گوش دهند و از فیض و برکت این لحظه معنوی نیز بی‌بهره نمانند. پیامبر خطاب به مومنان فرمود: «ای مردم! جبرئیل ﷺ آمد و سلام پروردگار مرا به من رساند و گفت: همانا خداوند گناهان اهل عرفات و اهل مشعرالحرام را بخشیده است و ادای حق‌الناسی را که برآنان است نیز [با کمک برای پرداخت آن‌ها] برعهده گرفته است.» در این میان، عمر فاروق رضی الله عنه برخاست و پرسید: ای رسول خدا! آیا این فقط مخصوص ماست؟ پیامبر پاسخ داد: این برای شما و کسانی است که بعد از شما تا روز قیامت می‌آیند.» عمر با این پاسخ رسول خدا بسیار خوشحال شد و گفت: مهربانی و خوبی خدا بسیار است.

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۳۴۸۹) و معجم کبیر طبرانی (۱۶).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۶۱۷۳) و مستدرک حاکم (۳۶۵۶).

به سوی مشعر الحرام



با غروب کامل خورشید، رسول خدا ﷺ فرمان ترک عرفات را صادر کرد. ایشان به مردم اشاره کرده و فرمود: «به نام خدا برگردید.»^۱ مردم به همراه ایشان عرفات را ترک کردند و به منا برگشتند. این دستور پیامبر در واقع مخالف با مناسک مشرکان بود که ترک عرفات تا قبل از غروب را شایسته تر می پنداشتند. این گونه، پیامبر در مخالفت با روش مشرکان تا غروب آفتاب وقوف فرمود و پس از غروب دستور بازگشت داد.^۲

رسول خدا در میان انبوه جمعیت و ازدحام آن ها حرکت کرد. ایشان نه طریق ویژه ای برای حرکت داشت و نه موکب خاصی، بلکه در میان مردم و امام آن ها بود. هیچ کس از پیش روی ایشان کنار زده نمی شد و نه هم احدی از دنباله روی ایشان بازداشته می شد. آن حضرت دست راست خود را دراز کرد و با اشاره به سوی مردم فرمود: «ای مردم! آرام و متین باشید، زیرا نیکوکاری با تاختن اسب و شتر نیست.»

هنگامی که صدای همهمه و ازدحام مردم را پشت سر خود شنید و فشار و هل دادن و تاختن شتران به راست و چپ را دید، به سوی آنان برگشت و گفت: «آهسته ای مردم! آرام باشید! نیکی با شتاب زدگی به دست نمی آید.» پیامبر ﷺ خود اولین فردی بود که به این سخن عمل کرد. ایشان افسار شتر خود را به دست گرفت و آن را مهار کرد؛ تا جایی که به خاطر کشیدن زیاد افسار، سر شتر به زمین او می خورد. ایشان به گونه ای مهار را می کشید که شترش در این ازدحام شتاب نکند و وقتی به جای بلند می رسید، به شتر اجازه می داد که آرام حرکت کند تا به بالا برود.^۳

پیامبر خدا با آرامش، ابهت و وقار حرکت می کرد. اسامه رضی الله عنه می گوید: من ندیدم که شتر پیامبر خدا (ص) دست هایش را بالا بیاورد و با شتاب حرکت کند؛ تا این که به «مُزْدَلِفَه» رسیدیم. ایشان از راه «مَأْزَمِينَ»^۴، که مسیر حجاج امروزی است، حرکت

۱. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۳۰۲۴) و الضعفا عقیلی (۱۹۶/۲).

۲. نگاه کنید به: مسند شافعی (ص ۳۶۹) و مصنف ابن ابی شیبہ (۱۵۱۸۴).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۷۱) و صحیح مسلم (۱۲۸۲).

۴. المأزم: هر راه باریکی بین دو کوه، و راهی ست میان عرفات و مزدلفه که در آن سه راه هموار است. یکی از آن ها برای عابران در نظر گرفته شده است.



کرد تا به «شعب‌الاذخر» رسید که در سمت چپ است و پایین‌تر از مزدلفه قرار دارد. آن حضرت شتر خود را آنجا خواباند و سپس برای رفع قضای حاجت به مکانی پایین‌تر رفت و هنگامی که برگشت، اسامه برایش آب وضو فراهم کرد. رسول خدا وضوی سبک و آسانی گرفت. سپس اسامه از ایشان پرسید: نماز می‌خوانید ای رسول خدا؟ پیامبر پاسخ داد: «نماز را جلوتر اداء می‌کنیم.» سپس سوار شتر خود شد و به سوی مزدلفه حرکت کرد.^۱

خداوند از اصحاب رسول خدا راضی باشد؛ همان‌ها که عملکرد پیامبر را مشاهده کردند؛ سخنان ایشان را حفظ کردند؛ و سپس به آن‌ها عمل کردند و به نسل‌های پس از خود رسانیدند. آنان سخنان و رفتار پیامبر را، حتی در جزئی‌ترین رفتار و ساده‌ترین حالت‌ها، با امانت و دقت کامل برای ما منتقل کردند؛ گویی هم‌اکنون خود ما آن‌ها را از زبان مبارک پیامبر می‌شنویم و با آن‌ها زندگی می‌کنیم؛ آن‌چه را که دیدند، می‌بینیم؛ و آن‌چه را که شنیدند، می‌شنویم.

از انس بن سیرین رضی الله عنه روایت است که گفت: در عرفات به همراه ابن عمر، رضی الله عنهما، بودم. هنگامی که در مسیر حرکت می‌کرد ما نیز با او در حرکت بودیم، تا به تنگه‌ای پایین‌تر از مازمین رسیدیم، او پیاده شد و ما نیز پیاده شدیم و فکر کردیم که او قصد دارد نماز بخواند. غلامش که شتر را در دست داشت گفت: او قصد ندارد که نماز بخواند، اما یادآوری کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مکان، قضای حاجت کرده بود، بنابراین، او نیز دوست دارد در همین جا قضای حاجت کند.^۲

وقتی یاران گرامی پیامبر درباره جزئیات ساده زندگی پیامبر این‌گونه وفادارند و به پیروی از آن‌ها علاقمندند، پس در مورد امر و نهی آن حضرت چگونه رفتار خواهند کرد؟! آیا کسی بعد از این می‌تواند ادعا کند که چیزی از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله به عهده

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۳۹) و صحیح مسلم (۱۲۸۰).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۶۱۵۱).



کسی باقی مانده باشد؟ یا وصیتی از وصیت‌های رسول خدا نادیده گرفته شده و از امت اسلامی پنهان شده و مخفی مانده باشد؟ به درستی که یاران پیامبر و راویان احادیث و هدایات مبارکش و حافظان سنت و متولیان میراث او هستند.

بر گردیم به داستان. پیامبر ﷺ به مزدلفه رسید، سپس در مکانی که امروز مسجد قرار دارد، در نزدیکی «کوه قُزَح»^۱ از شتر خود پایین شد. ایشان، در اولین اقدام و پیش از آنکه شتران بخوابند، برای اقامه نماز اقدام کرد. پیامبر وضویی طولانی گرفت، سپس بلال رضی الله عنه اذان داد و اقامه گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله سه رکعت نماز مغرب خواند و چون نماز تمام شد، هر کس شتر خود را در محلی استراحت داد. هنوز بارهای سفر را باز نکرده بودند که اقامه نماز عشاء گفته شد. پیامبر نماز عشاء را در دو رکعت به صورت کوتاه خواند و به این ترتیب نماز مغرب و عشاء را به یک اذان و دو اقامه اداء فرمود و هر دو نماز را با هم «جمع تأخیر» کرد. ایشان بین این دو نماز، هیچ نماز نفلی ادا نکرد.^۲ هنگامی که نماز تمام شد، هر کس به سمت بارهای سفر خود رفت و آن‌ها را باز کرد. ام المؤمنین سُوده رضی الله عنها، در شب مزدلفه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست که پیش از ازدحام جمعیت به سوی منا حرکت کند، زیرا سنگین وزن بود و به کُندی حرکت می کرد. رسول خدا برایش اجازه داد. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها، نیز می گوید: اگر همان گونه که سوده از رسول خدا اجازه خواسته بود، من نیز اجازه می گرفتم، از هر چیز دیگری برایم فرح بخش تر بود.^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس، پس از یک روز طولانی و پر از اعمال بزرگ، که سراسر عبادت و دعا و ذکر و آموزش و ارشاد و رهنمایی مردم بود، شب را به نیکویی خوابید. پیامبر آن شب نماز شب را ترک کرد و تا طلوع فجر خوابید؛ در حالی که پیامبر هرگز از نماز شب

۱. کوه قُزَح، تپه‌ای بلند در کنار مسجد مشعر الحرام است و به آن «کوه قُزَح مشعر الحرام» می‌گویند. تمامی مزدلفه مشعر حرام است.

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۳۹) و صحیح مسلم (۱۲۸۰).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۸۱) و صحیح مسلم (۱۲۹۰).



غافل نمی‌شد. جسم شریف پیامبر آن شب، پس از تلاش روز عرفه خسته بود و بنابراین، برای کسب نیرو برای انجام بهتر اعمال روز قربانی به این استراحت نیاز داشت. با طلوع سپیده‌دم، ﷺ از خواب بیدار شد، زنان و کودکان خانواده خود را، که نسبت به دیگر حجاج ضعیف‌تر بودند، به منا فرستاد. ام حبیبه، ام سلمه و پسر بچه‌های بنی‌عبدالمطلب، از جمله ابن عباس، رضی الله عنهم، در این جمع بودند.^۱ پیامبر به عمویش عباس رضی الله عنه فرمود: «مردان و زنان ضعیف و مریض ما را با خود ببر، نماز صبح را به منا ادا کنید و رمی جمره عقبه را قبل از اینکه مردم برسند و زحمت بسیار شود، ادا کنید.» آن‌ها سحرگاه حرکت کردند و نماز صبح را در منا اداء کردند.^۲

هنگامی که طلوع فجر دمید، پیامبر خدا ﷺ برخاست و به‌سوی نماز صبح شتافت. ایشان نماز را در اول وقت صبح اداء کرد؛ به‌گونه‌ای که حتی برخی در اینکه طلوع فجر دمیده شده یا نه، تردید داشتند. این اقدام پیامبر به این دلیل بود که ایشان در طول روز پیش‌رو، به زمان بیشتری برای ذکر و انجام مناسک نیاز داشت. رسول خدا پس از ادا نماز صبح بر شتر خود سوار شد و از «کوه قُرَح»، که بلندترین نقطه مُشْرِف به مسجد است، بالا رفت. پیامبر در موقعیت بالا قرار گرفت تا امور حجاج را نظارت کند و مردم نیز ایشان را ببینند. سپس رو به قبله کرد و دستان خود را بلند کرده و به نیایش پروردگار شروع کرد؛ همان‌گونه که خدای متعال دستور فرموده که: (فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ) (البقره: ۱۹۸) «پس خداوند را در مشعرالحرام یاد کنید.»

پیامبر ﷺ پس از حمد و ثنای خداوند، به تکبیر و تهلیل او تعالی پرداخت و به یگانگی او شهادت داد و تلبیه گفت. ایشان با تضرع و خضوع، به نیایش پروردگار خود پرداخت. ایشان، همزمان مردم را نیز آموزش می‌داد و احکام و مناسک حج را نیز برای آن‌ها توضیح می‌داد. آن حضرت خطاب به مردم فرمود: «من اینجا ایستادم، و تمام

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۹۷۸)؛ صحیح مسلم (۱۲۹۳)؛ و جامع ترمذی (۸۹۲).

۲. نگاه کنید به: شرح معانی آثار (۲۱۵/۲).



مزدلفه موقوف است و [از درنگ] در وادی محسر خودداری کنید [زیرا خارج از محدوده مزدلفه است].^۱

عروه بن مدرس طایی رضی الله عنه نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا، من از کوه طیء به سوی تو آمدم، خودم را خسته کردم و شترم نیز ناتوان گردید، به خدا قسم کوهی را بدون وقوف در آن رها نکردم، آیا برای من حج حساب شده است؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «هر کسی این نماز - یعنی نماز صبح - را با ما حاضر بود و با ما وقوف کرد تا این که آن جا را ترک کردیم و قبل از آن شب یا روز را در عرفات سپری کرده بود، حجهش تمام شده و مناسک خود را به پایان رسانیده است.»^۲

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۸۹۶) و صحیح ابن خزیمه (۲۸۱۶).
 ۲. نگاه کنید به: سنن ابی داوود (۱۹۵۰) و جامع ترمذی (۸۹۱).

روز حج اکبر



پیامبر اکرم ﷺ شب را در مشعرالحرام به صبح رساند؛ تا اینکه هوا کاملاً روشن شد و نزدیک بود آفتاب طلوع کند. ایشان به پسر عمویش فضل بن عباس، رضی الله عنهما، دستور داد تا برایش مقداری سنگریزه برای رمی جمرات فراهم کند و فرمود: «بیارا! برایم جمع کن.» فضل هفت سنگریزه کوچک، به اندازه یک نخود یا کمی بزرگتر، برای آن حضرت برداشت. ایشان سنگریزه‌ها را در دست خود گذاشت و آن‌ها را در کف دست خود تکان می‌داد و سپس دستش را بلند کرد و درحالی که با دست اشاره می‌کرد و گویی قصد داشت سنگریزه‌ها را پرتاب کند، خطاب به مردم فرمود: «به امثال این‌ها رمی کنید و از تعصب و افراط در دین پرهیزید. همانا کسانی که قبل از شما بودند نیز با همین افراط در دین هلاک شدند.»^۱

پیامبر ﷺ سپس فضل را همراه با خود بر شتر خود سوار کرد و پیش از طلوع آفتاب، کاروان را به حرکت درآورد. این اقدام پیامبر ﷺ بر خلاف سنت مشرکان بود که تا زمانی که خورشید، همانند عمامهٔ مردان، از قلهٔ کوه سر بر نمی‌آورد، مزدلفه را ترک نمی‌کردند و رو به خورشید می‌گفتند: بر [کوه] ثبیر طلوع کن تا [از مزدلفه] حرکت کنیم.^۲ ثبیر، کوهی بزرگ مقابل «کوه قزح» است.^۳ این گونه، رسول خدا ﷺ با سنت‌های جاهلی مخالفت کرد و مؤمنان را پیش از طلوع آفتاب از مزدلفه حرکت داد.

گروهی از جوانان پیشتاز قریش، به شمول اسامه بن زید رضی الله عنه، با پای پیاده به سوی منا دویدند و از مسافران دیگر پیشی گرفتند.^۴ پیامبر اکرم ﷺ مزدلفه را با آرامش و وقار ترک کرد و از مردم نیز خواست تا آرامش خود را حفظ کنند. ایشان خطاب به همراهان می‌فرمود: «آرام باشید!»^۵ این آرامش و وقار، حال همیشگی رسول خدا ﷺ در همهٔ

۱. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۳۰۲۹) و سنن نسائی (۳۰۵۷).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۸۴) و سنن ابن ماجه (۳۰۲۲).

۳. ثبیر بلندترین کوه مزدلفه است و امروزه به آن «کوه مزدلفه» می‌گویند. نگاه کنید به: نظر دکتر عبدالملک بن دهش در اخبار مکه الازرقی (۹۲۹/۲).

۴. نگاه کنید به: «صحیح مسلم» (۱۲۸۰) و «سنن ابی داوود» (۱۹۲۱).

۵. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۷۹۴) و صحیح مسلم (۱۲۸۲) و آنچه پیشتر دربارهٔ خروج ایشان از عرفه گفته شد.



امور بود. ایشان مهربان بود و نرمی و ملایمت را دوست داشت.

رسول خدا ﷺ هنگامی که به وادی محسر، میان مزدلفه و منا، رسید حرکت شتر خود را سرعت بخشید و به اندازه یک پرتاب سنگ دوید.^۱ ایشان ﷺ راه میانی را که به «جمرة کبری»^۲ منتهی می شود در پیش گرفت. پیامبر ﷺ در راه تلبیه و تکبیر می خواند تا به جمرة عقبه رسید. هنگام ایستادشدن در برابر جمرة عقبه، منا در سمت راست آن حضرت و مکه در سمت چپ ایشان قرار گرفت. بلال و اسامه، رضی الله عنهما، نیز با ایشان بودند. یکی از آن ها مهار شتر را به دست گرفته بود و دیگری با پارچه ای بر رسول خدا سایه می انداخت.

رسول خدا ﷺ با هفت سنگریزه به جمرة عقبه سنگ زد و با هر سنگریزه ای تکبیر گفت و تا پایان جمرة از تلبیه باز نماند.^۳ پیامبر در تمامی امور در برابر خدا خاضع بود و شعائر الهی را بزرگ می داشت. قدامه بن عبدالله کلابی رضی الله عنه روایت کرده که: دیدم که رسول خدا ﷺ روز عید قربان جمرة عقبه را سوار بر شتری سرخ رنگ می انداخت؛ بدون اینکه [فریاد] بزند، بدون رم دادن، و بدون [اینکه به کسی بگوید] «برو کنار! برو کنار!»^۴ مردم دور پیامبر ﷺ جمع شدند. ایشان خطاب به مردم گفت: «ای مردم! یکدیگر را نکشید و نه هم کسی، کسی را زخمی کند. هرگاه جمرة را رمی کردید، آن را مانند سنگریزه با انگشتان خود رمی کنید. مناسک خود را [از من] بگیرید، زیرا فکر نمی کنم بعد از این حجی داشته باشم.»^۵ روایت شده که هنگامی که مردم دور ایشان جمع شده بودند، هرکس پرسش و مسئله ای داشت مطرح می کرد و ایشان نیز آن را پاسخ می داد. این گونه، هرکه می خواست می توانست به آن حضرت نزدیک شود و کسی مانع نزدیک شدن مردم به ایشان نمی شد.

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸) و سنن ابن ماجه (۳۰۷۴).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸).

۳. نگاه کنید به: صحیح بخاری (۱۵۴۴) و صحیح مسلم (۱۲۸۱).

۴. نگاه کنید به: جامع ترمذی (۱۵۴۱۰) و سنن نسائی (۳۰۶۱).

۵. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۹۷) و سنن ابی داوود (۱۹۷۰).



در این هنگام دختری زیبا و جوان نزد پیامبر اکرم آمد و از ایشان مسئله‌ای پرسید. فضل ابن عباس رضی الله عنه که پشت سر رسول خدا بر شتر سوار بود، به‌سوی دختر نگاه کرد و ظاهراً از او خوشش آمد. پیامبر هنگامی که متوجه نگاه فضل به آن دختر شد، چانه فضل را گرفته و صورت او را برگرداند. فضل از طرف دیگر نگاه کرد. پیامبر ﷺ سپس دوباره صورت او را برگرداند. عباس رضی الله عنه پدر فضل که آن‌جا بود پرسید: چرا گردن پسر عمویت را پیچاندی یا رسول‌الله؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: «دختر و پسر جوانی را دیدم و از مکر شیطان نسبت به آن‌ها ترسیدم.» دختر مسئله‌ای از رسول خدا پرسید: ای رسول خدا! حج از جمله فرائض الهی است ولی پدرم پیرمردی است که نمی‌تواند روی شتر بایستد. آیا من از جانب او حج را به‌جا آورده می‌توانم؟ پیامبر پاسخ داد: «آری! از جانب پدرت حج را انجام بده.»^۱

همان‌گونه که گفتیم، فضل ابن عباس، رضی الله عنهما، پشت سر رسول خدا و بر شتر ایشان سوار بود. او که جوانی خوش‌تیپ و سپیدروی بوده و موهای زیبا داشت، روایت شده که به زنانی که سوار بر مرکب‌هایشان از کنارش می‌گذشتند نگاه می‌کرد. رسول خدا ﷺ دست خود را بر صورت فضل گذاشت و فضل صورت خود را به طرف دیگر برگرداند و به نگاه کردن ادامه داد. رسول خدا دستش را از آن طرف نیز به صورت فضل گذاشت، اما فضل صورتش را از آن طرف نیز برگرداند و به نگاه کردن ادامه داد. پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای برادر زاده! امروز روزی ست که هر کس شنوایی، بینایی و زبان خود را در اختیار داشته باشد، آمرزیده می‌شود.»^۲

چه صحنه‌های شگفت‌انگیزی! به این برخوردها تأمل کنیم! پیامبر ﷺ متواضعانه در میان مردم است؛ مردم به ایشان نزدیکند؛ هر که مسئله‌ای دارد بدون مانعی، مستقیماً از ایشان می‌پرسد؛ در میان این ازدحام، دختری جرأت می‌کند و خود را به ایشان رسانده

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۵۶۲)؛ صحیح البخاری (۱۵۱۳)؛ و صحیح مسلم (۱۳۳۴).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۳۰۴۱).



و از آن حضرت سوالی می‌پرسد. همزمان برخورد پیامبر ﷺ با مسائل اخلاقی در میان مسلمانان نیز تأمل‌پذیر است. ایشان تمایلات جوانی را درک می‌کند و از این‌رو سریعاً اقدام می‌کند و آنرا با برگشتاندن صورت پسر عموی خود او را تأدیب می‌کند؛ تأدیبی لطیف که توأم با ملامت و محبت است. حتی تکرار صحنه نیز پیامبر را به خشونت و تندخویی وا نمی‌دارد و اقدام اول خود را تکرار می‌کند.

هر قدر به این منظره زیبا نگاه کنیم، معانی شگفت‌انگیزتری به چشم ما خواهد خورد؛ معناهایی از آداب پرورش، نیکویی آموزش و لطف و مهربانی در راهنمایی، که پیامبر در تربیت امت خود به کار می‌بست. این‌ها جلوه‌هایی از حسن تعامل آن حضرت ﷺ با پیروان اوست؛ هم‌او که بهترین معلم خیر برای مردم بود. صلوات و درود و رحمت خدا بر ایشان باد.

خطبه روز عید قربان

روز عید قربان، هنگام ضحی، و در میان جمرات، رسول خدا ﷺ، در حالی که بر شتر لاغر خود سوار بود، رو به مردم ایستاد. برخی یاران ایشان اطرافش نشسته و برخی نیز ایستاده به دور ایشان حلقه زدند. رسول خدا ﷺ به جریر بن عبدالله البجلی رضی الله عنه، که مردی قبلند بود و صدای رسایی داشت، فرمود: «مردم را متوجه من بگردان.» مردمان سکوت کردند که گویی پرندگانی بر سرهای شان نشسته‌اند. همه به سخنان رسول خدا ﷺ گوش می‌دادند. پیامبر خطبه بزرگی ایراد کرد و همگان آن را به درستی شنیدند. پیامبر ﷺ، طبق معمول همه خطبه‌ها، پس از حمد و ثنای باری تعالی فرمود: «زمان همانند روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید، می‌گذرد. سال دوازده ماه است؛ چهار ماه از آن، ماه‌های حرامند که سه ماه آن ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم پی‌درپی است و رجب جداست که در بین جمادی و شعبان قرار دارد.» ایشان سپس این آیه مبارکه را قرائت فرمود: (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ



يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ (توبه: ۳۶) «شمار ماه‌ها به نزد خداوند و در کتاب الهی، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است. چهار ماه از آن حرام است. دین درست این است. پس در این [چهار ماه] بر خویشتن ستم مکنید.»

پیامبر ﷺ سپس پرسید: «این چه ماهی است؟» مردم گفتند: خدا و پیامبرش داناترند. پیامبر سکوت کرد تا اینکه همه گمان کردند ممکن است اسم این ماه را تغییر دهد. پیامبر ﷺ دوباره پرسید: «آیا ذی‌الحجه نیست؟» یاران پاسخ دادند: بله ای رسول خدا! پیامبر ﷺ پرسید: «این کدام شهر است؟» مردم پاسخ دادند: خدا و رسولش داناترند. پیامبر باز سکوت فرمود؛ تاجایی که همگان کردند ممکن است نام شهر را نیز تغییر دهد. پیامبر باز پرسید: «آیا این مکه نیست؟» مردم پاسخ دادند: بله یا رسول الله!

پیامبر ﷺ باز پرسید: «امروز چه روزی است؟» مردم همانند دو پرسش قبلی و از روی ادب پاسخ دادند: خدا و رسولش داناترند. پیامبر ﷺ باز سکوت کرد تاجایی که مردم گمان کردند شاید نام دیگری برای روز به کار ببرد. پیامبر پرسید: «آیا امروز روز قربانی نیست؟» مردم گفتند: بله یا رسول الله! پیامبر فرمود: «همانا خون‌های شما، مال‌های تان و آبروی تان همانند حرمت امروز، حرمت این شهر و حرمت این ماه بر شما حرام است. آگاه باشید که مسلمان برادر مسلمان است، برای هیچ مسلمانی حلال نیست که چیزی از برادر مسلمانش را [تصاحب کند] مگر اینکه او با رضایت خود آن را به او ببخشد، و حتی اگر مسلمانی، مسلمانی دیگر را هُل دهد [یا به او ضربه‌ای بزند] درحالی که نیت بدی دارد، این کار حرام است. آیا پیام را رساندم؟ خدایا شاهد باش!»

پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: «شما را از مسلمانی خبر می‌دهم: مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند، و مؤمن کسی ست که مردم از دست او بر مال و جان‌شان در امان باشند، و مهاجر کسی ست که از خطاها و گناهان دست بردارد



و مجاهد کسی ست که با نفس خود در اطاعت امر خدا جهاد می کند. آگاه باشید که هیچ جنایت کاری جز بر [زیان] خود جنایت نمی کند؛ نه پدر بر گناه فرزند مؤاخذه می شود و نه فرزند بر گناه پدر. آگاه باشید که بعد از من به کفر برنگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگران را بزنند. شما با پروردگار خود ملاقات خواهید کرد و او درباره کردارتان از شما خواهد پرسید. آیا پیام را رساندم؟ خدایا گواه باش.»

پیامبر ﷺ ادامه داد: «ای مردم! شیطان از آنکه در سرزمین شما پرستیده شود برای همیشه ناامید شده است. اما در بعضی از اعمال کوچک شما، که آن ها را بی اهمیت می شمارید، اطاعت و فرمانبری خواهد شد و از آن راضی می گردد. پس بر دین خود از او برحذر باشید! ای مردم! گوش فرا دهید و اطاعت کنید! حتی اگر رهبری بر شما گمارده شود که بنده ای سیاه پوست از حبشه بوده و بینی اش بریده و نازیبا باشد، مادامی که شما را براساس کتاب خدا [قرآن کریم] رهبری می کند، سخن او را بشنوید و از او پیروی کنید. سه چیز است که دل هیچ مسلمان مؤمنی نسبت به آن ها خیانت و کینه نمی ورزد: خالص کردن عمل برای خدا؛ نصیحت [خیرخواهی و دلسوزی] برای حاکمان مسلمان؛ پای بندی به جماعت مسلمانان [و وحدت امت]، زیرا دعای جماعت مسلمانان، آنان را از پشت سر حمایت و محافظت می کند.»

پیامبر ﷺ سپس از دجال یاد کرده و درباره او به تفصیل صحبت کرده و فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر آنکه امت خود را هشدار داد؛ نوح علیه السلام این گونه هشدار داد، و پیامبران پس از او نیز همین کار را کردند. او در میان شما خروج خواهد کرد، پس هرچه از ویژگی های او تا به حال پنهان بوده و بر شما پنهان بماند، این ویژگی بر شما پنهان نیست. [بدانید که] پروردگار شما یک چشم نیست، بلکه او [دجال] از چشم راست نابیناست؛ گویی چشم او همچون دانه انگور گندیده است.»

«ای مردم! به خدا سوگند، نمی دانم شاید دیگر شما را پس از امروز و در این مکان



نبینم. پس خداوند رحمت کند کسی را که امروز سخنان مرا بشنود و به خوبی درک کند و به دیگران برساند. چه بسا کسی دانش فقه را حمل می‌کند، ولی خود فاقد آن است، و چه بسا کسی دانش فقه را به‌سوی کسی می‌برد که از او فقیه‌تر است. ای مردم! باید کسی که حضور دارد، به کسی که غایب است برساند، شاید برخی از کسانی که این پیام به آن‌ها می‌رسد، نسبت به برخی از کسانی که خود شنیده‌اند، بهتر و بیشتر درک کنند.» رسول خدا ﷺ سر مبارک خود را به‌سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خدا یا! آیا رساندم؟ خدا یا! آیا رساندم؟» مردم گفتند: بله یا رسول الله! پیامبر دست‌های خود را به‌سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خدا یا شاهد باش! خدا یا شاهد باش! خدا یا شاهد باش!»^۱

پیامبر ﷺ قد راست کرد و ایستاد شد تا مردم بشنوند، و می‌گفت: آیا نمی‌شنوید؟ ایشان صدایش را بلند می‌کرد^۲، و ندا می‌داد: «ای اُمّت من! آیا پیام را به شما رساندم؟» تاجایی که کودکی که در آن جایگاه کنار مادرش بود گفت: مادر! چرا او مادرش را صدا می‌زند؟ مادر به او گفت: پسر، او مادرش را صدا نمی‌زند؛ منظورش «اُمّت»^۳ خویش است. رسول خدا ﷺ سپس با مردم وداع کرد و از این‌رو آن حج «حجة الوداع»^۴ نامیده شد.

مردم احساس کردند که این خطبه خدا حافظی است. مردی از میان جمع پرسید: ای رسول خدا چه عهد و سفارشی به ما سپردی؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: «پروردگارتان را پرستش کنید؛ نمازهای پنج‌گانه خود را بخوانید؛ ماه رمضان را روزه بگیرید؛ حج خانه خدا را انجام دهید؛ زکات اموال‌تان را بپردازید [که] چیزی پاکیزه [است] که جان‌های‌تان را

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۳۳۵۰)؛ مسند بن عبد حمید (۸۵۸)؛ صحیح البخاری (۱۲۱، ۱۷۴۱، ۴۴۰۲)؛ صحیح مسلم (۱۲۹۸)؛ مسند الدارمی (۲۳۳)؛ جامع ترمذی (۳۰۸۷)؛ مسند البراز (۳۷۵۲)؛ و مستدرک الحاکم (۳۱۸).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۲۱۶۱).

۳. نگاه کنید به: معجم الکبیر طبرانی (۵۳۸) و معرفة الصحابه ابی نعیم (۷۵۵۷).

۴. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۴۴۰۲).



پاکیزه می‌سازد؛ و صاحبِ امرتان را اطاعت کنید، تا وارد بهشت پروردگارتان شوید.^۱

این‌گونه، مردم نزد رسول خدا ﷺ می‌رفتند و از احکام و مناسک حج می‌پرسیدند. مردی نزد ایشان آمد و گفت: من قبل از زدن جمره سرم را تراشیدم. پیامبر فرمود: «مشکلی نیست؛ الان جمره را بزن!» مرد دیگری آمد و گفت: من قبل از ذبح قربانی سرم را تراشیدم. پیامبر ﷺ فرمود: «حرجی نیست؛ [حالا] قربانی کن!» دیگری به ایشان مراجعه کرد و گفت: من نفهمیدم و قبل از رمی جمره، قربانی‌ام را ذبح کردم. پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «مشکلی نیست؛ اکنون رمی جمره را انجام بده!» فرد دیگری پیش ایشان رسید و گفت: من قبل از رمی جمره طواف کردم. پیامبر ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد.» فرد دیگری نیز گفت: من قبل از طواف سعی کردم. پیامبر ﷺ به او نیز فرمود: «اشکالی ندارد.» به همین ترتیب، هرچه از ایشان دربارهٔ تقدیم و تأخیر اعمال روز حج پرسیده شد، ایشان پاسخ داد که «انجام بده و مشکلی نیست.» و چیزی از ایشان نپرسیدند جز اینکه پاسخ داد: «اشکالی ندارد؛ اشکالی ندارد.»^۲

بادیه‌نشینان نیز از گوشه‌وکنار آمدند و خطاب به رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول الله! نسبت به فلان و فلان مسئله برای ما فتوا بده. پیامبر در پاسخ فرمود: «ای مردم! خداوند سختی را از شما دور کرده است، مگر مردی که از آبروی مرد مسلمان وام گرفته باشد که او ظالم است و خجالت‌زده و هلاک شده است.» پرسیدند: ای رسول خدا، آیا برای معالجه [بیماری‌ها] اقدام کنیم؟ گفت: «بله، درمان کنید، زیرا خداوند جز یک بیماری، بیماری دیگری را بدون ایجاد علاج آن، نیافریده است.» گفتند: آن یک بیماری چیست؟ فرمود: «نهایت پیری.» پرسیدند: ای رسول خدا بهترین چیزی که به مردم داده شده چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین چیزی که به مردم داده شده، خلق نیکوست.»^۳

رسول خدا ﷺ سپس در منا، در مکانی که اکنون «مسجد خیف» است، اطراق کرد.

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۲۲۶۰).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۸۳) و صحیح مسلم (۱۳۰۶).

۳. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۸۴۵۴)؛ سنن ابی داود (۲۰۱۵، ۳۸۵۵)؛ و معجم الکبیر طبرانی (۴۶۳).



یاران پیامبر نیز در کنار ایشان منزل زدند؛ مهاجران به طرف راست پیامبر و انصار به طرف چپ پیامبر قرار گرفتند. سایر مردم نیز در اطراف ایشان گرد آمدند.^۱ یاران پیامبر از ایشان خواستند در محلی در منا که سایه داشت، برای ایشان بنایی برپا کنند تا ایشان را از گزند آفتاب در امان نگه دارد. پیامبر اما از داشتن جایگاهی که ایشان را از بقیه مردم متمایز کند، خودداری کرد و فرمود: «نه! [لازم نیست] بلکه این [جا] محل اطراق کسی ست که زودتر از دیگران به آن رسیده است.»^۲ زیرا پیش از پیامبر کسان دیگری به محل سایه رسیده بودند و پیامبر با این امتناع، به یاران خود فهماند که در منا هر که زودتر در محلی اطراق کرده، نسبت به دیگران به آن مکان سزاوارتر است.

در قربانگاه

رسول خدا ﷺ سپس به قربانگاه رفت تا قربانی خود را تقدیم کند. قربانگاه در منا بین مسجد خیف و جمره صغری واقع شده است. ایشان فرمود: «ابوالحسن را بخوانید.» یاران، علی را صدا زدند. پیامبر به علی ﷺ فرمود: «پایین تیغ را بگیر» و خودشان، بالای تیغ را گرفته بود. ایشان سپس قربانی را که دست چپ او بسته بود، به سمت خود کشید و در مقابل دست و پاهای حیوان ایستاد شده و تیغ را به گردن حیوان و محل ذبح کشید. شگفت‌انگیز است بدانید که شتر قربانی، خود را به رسول خدا ﷺ نزدیک می‌کرد تا در پیشگاه خدای متعال قربانی گردد. این گونه، خیل شتران، یکی یکی خود را به رسول خدا نزدیک می‌کردند تا هر کدام اولین نفری باشد که در پیشگاه خدا قربانی می‌شود.^۳

این شرح حال حیوانات بی‌زبانی ست که در روز قیامت محل خطاب قرار می‌گیرند که «خاک باشید!» و آن‌ها نیز بدون هیچ نوع حساب و کتابی خاک خواهند بود. وقتی

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۶۵۸۸) و سنن ابی داوود (۱۹۵۱).

۲. نگاه کنید به: سنن ابی داوود (۲۰۱۹) و جامع ترمذی (۸۸۱).

۳. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۹۰۷۵) و سنن ابی داوود (۱۷۶۵).



این حیوانات این‌گونه مشتاقانه در صف قربانی قرار می‌گیرند، حال مؤمنانی که در مکتب رسول خدا تربیت شدند و در کنار ایشان برای اقامه دین خدا ایستادند، چگونه بود؟ بدون شک خواهند گفت که: ما چشم‌های مان‌کور و گوش‌های مان‌کر بود و دل‌های مان‌مهر زده شده بود تا اینکه خداوند آن‌ها را به وسیله محمد ﷺ باز و زنده کرد. به‌راستی این پیامبر والا مقام سزاوار چگونه عشق و محبتی ست؟ سوگند به خدا، اگر دل‌ها در عشق او ذوب می‌شد و سینه‌ها در شوق او فرو می‌شکست، برای عشق و محبت او کم بود؛ درود و صلوات خدا بر او باد.

رسول خدا ﷺ با دست مبارک خود، به تعداد سال‌های عمر پربرکت خود، شصت و سه شتر ذبح کرد و به علی رضی الله عنه دستور داد تا شتران باقی مانده را ذبح کند. پیامبر این‌گونه علی را با قربانی خود شریک کرد و سپس به مردم گفت: «هرکه می‌خواهد سهم خود را بردارد.»^۱ پیامبر ﷺ به علی دستور داد تا بر سر قربانی بایستد و به او فرمود: «گوشت و پوستش را بین مردم تقسیم کن و از گوشت و پوست چیزی به قصاب نده؛ مزد قصاب را از خود می‌دهیم. از هر شتر گوشتی بردار و در یک دیگ قرار ده، تا از گوشتش بخوریم و از آبگوشت آن بنوشیم.»^۲ ایشان سپس فرمود: «اینجا قربانی کردم و تمام منا قربانگاه است. هر جای مکه راه و قربانگاه است، پس در منزل‌گاه خود قربانی کنید.»^۳

رسول خدا ﷺ از طرف همسران خود که عمره کرده بودند، گاوی قربانی کرد. ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها، می‌گوید: مردم در روز قربانی با مقداری گوشت گاو پیش ما آمدند. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: رسول خدا از طرف همسرانش گاوی را ذبح کرده است.^۴ یاران رسول خدا نیز قربانی کردند؛ به‌گونه‌ای که هفت هفت نفر در قربانی شتر

۱.

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۳۵۹)؛ صحیح البخاری (۱۷۱۷)؛ و صحیح مسلم (۱۳۱۷).

۳. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۴۴۹۸)؛ صحیح مسلم (۱۲۱۸)؛ و سنن ابی داود (۱۹۳۷).

۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۶۱۰۹)؛ صحیح البخاری (۱۷۰۹)؛ و صحیح مسلم (۱۲۱۱).



و گاو شریک شدند.^۱

رسول خدا ﷺ در قربانگاه باقی ماند و برای یاران خود، که قربانی نداشتند، گوسفندانی تقسیم کرد، از جمله برای سعد بن ابی وقاصؓ بُزی رسید که آن را از جانب خود قربانی کرد.^۲ عقبه ابن عامرؓ روایت کرده که پیامبر ﷺ به او گوسفندانی داد تا بین یاران ایشان تقسیم کند. پس از تقسیم، بزغاله‌ای باقی ماند. عقبه موضوع را به اطلاع پیامبر رساند. پیامبر در پاسخ به او فرمود: «آن را از جانب خود قربانی کن.»^۳ ابی بکرهؓ روایت کرده که: رسول خدا در روز عید قربان به ما خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «خون، مال و آبروی شما در این ماه، همانند این روز، در این ماه و در این شهر، بر شما حرام است. باید حاضران این پیام را به غایبان برسانند. (پیامبر این جمله را دوبار تکرار فرمود) شاید خبردهنده از شنونده آگاه‌تر باشد.» ایشان سپس بر شتر خود تکیه داد و غنایم را بین ما تقسیم کرد.^۴

یاران رسول خدا از ایشان در مورد ذخیره کردن گوشت قربانی پرسیدند. پیامبر یک سال قبل از آن روز، به دلیل کثرت هیئت‌هایی که به مدینه منوره آمده بودند، از ذخیره کردن گوشت قربانی برای بیش از سه روز منع فرموده بود. بنابراین، امسال یاران ایشان پرسیدند: یا رسول الله! آیا مانند سال گذشته عمل کنیم؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: «همانا من شما را به دلیل حضور مسافران و گروه‌هایی از اعراب که از بیرون به مدینه آمده بودند، از ذخیره کردن گوشت قربانی برای بیش از سه روز منع کرده بودم، زیرا آن سال برای مردم سال سختی بود. اینک اما بخورید، ذخیره کنید و صدقه دهید. این گونه، یاران از گوشت‌های قربانی خوردند تا به مدینه رسیدند.»^۵

پیامبر به خادم خود ثوبانؓ فرمود: «ای ثوبان! این گوشت را درست کن!»؛

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۵۰۴۳) و صحیح مسلم (۱۲۱۳).
 ۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۸۰۲) و صحیح ابن خزیمه (۲۹۲۷).
 ۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۲۳۰۰) و صحیح مسلم (۱۹۶۵).
 ۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۰۴۵۳) و صحیح مسلم (۱۶۷۹).
 ۵. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۵۵۶۹) و صحیح مسلم (۱۹۷۱).



یعنی خشک کن و نمک کن تا قدید شود و زود فاسد نگردد. ثوبان می گوید: گوشت را درست کردم و از آن تا وقتی به شهر مدینه رسیدیم، استفاده می کرد.^۱ این چنین، پیامبر ﷺ معنای قول خود را با عمل نیز افاده کرد و یاران ایشان پاسخ پرسش خود را، آن گونه که در قول از رسول خدا شنیدند، در عمل نیز مشاهده کردند.

کار قربانی به پایان رسید و رسول خدا ﷺ، سلمان را برای تراشیدن موی مبارک خود فراخواند. معمر بن عبدالله العدوی رضی الله عنه با تیغی به خدمت رسول خدا حاضر شد. پیامبر به چهره معمر نگاه و سپس با مهربانی به او فرمود: «ای معمر! رسول خدا تورا، درحالی که تیغ در دست توست، از نرمه گوشش آزاد کرد.» معمر گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند این از منت و رحمت خدا بر من است. پیامبر ﷺ به او گفت: «الآن برای توقرار می گیرم»؛ یعنی ثابت می مانم و مستقر می گردم و سپس با دست خود موهایش را برابر کرد و موی طرف راست سرش را گرفت و به سلمان گفت: «بتراش!» آنگاه یاران دورش را گرفتند و نخواستند که مویی از رسول خدا به زمین بیفتد؛ مگر در دستان یکی از اصحاب و بعداً به تقسیم یک تار و دو تار موبین یاران شروع کرد. ایشان سپس موی سمت چپ سرش را در دست گرفت و به سلمان گفت: «بتراش!» به پهلوی چپش اشاره کرد و پرسید: «ابوطلحه کجاست؟» ابوطلحه حاضر شد. پیامبر تمام موهای سمت چپ سر مبارک خود را به او داد.^۲

پیامبر با این اقدام، گویی ده سالی را که در مدینه و خانه ابوطلحه و همسرش ام سلیم و پسرخوانده اش انس بن مالک، رضی الله عنهم، سپری کرده بود، به یاد آورد، زیرا خانه ابوطلحه در این مدت همانند خانه ای از خانه های رسول خدا، همواره در خدمت ایشان بود؛ پیامبر ﷺ او را در این روز از میان تمام اهل این موقف انتخاب کرد و تمام موهای طرف چپ سر مبارک خود را به او بخشید؛ کاری که برای هیچ کس دیگری

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۹۷۵).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۱) و صحیح مسلم (۱۳۰۵).



انجام نداد. ابوطلحه رضی الله عنه به راه افتاد و در دستان خود موهای مقدسی داشت که آن‌ها را با هیچ جواهری برابر نمی‌کرد؛ گویی خاک زمین در دستان او طلا و نقره گشته است. خدا رحمت کند ابن سیرین را، هنگامی که این حدیث را نقل می‌کرد می‌گفت: اگر یک تار موی پیامبر اکرم نزد من می‌بود از دنیا و هر چه در آن است برایم عزیزتر بود. خدا عیبه سلمانی را مورد رحمت خود قرار دهد که وقتی این حدیث را شنید گفت: اگر یک تار موی آن حضرت نزد من باشد، از هر زردی و سفیدی [طلا و نقره] که بر روی زمین و در دل زمین باشد، برایم عزیزتر است.^۱

رسول خدا برای کسانی که موهای سر خود را تراشیدند دعا کرد و فرمود: «خدایا به کسانی که سرشان را تراشیده‌اند، رحم کن.» یاران ایشان گفتند: برای کوتاه‌کنندگان یا رسول الله! پیامبر فرمود: «خدایا به کسانی که سرشان را تراشیده‌اند، رحم کن.» گفتند: برای کوتاه‌کنندگان ای رسول خدا. پیامبر فرمود: «و برای کوتاه‌کنندگان.» مالک بن ربهعه رضی الله عنه می‌گوید: من در آن روز سرم را تراشیده بودم و هنگامی که شنیدم پیامبر این‌گونه فرمود، تراشیدن موهای سرم چنان مرا خوشحال کرد که به داشتن شتران سرخ موی هم آنقدر خوشحال نمی‌شدم.^۲

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ناخن‌های مبارک خود را کوتاه کرد و آن را نیز بین مردم تقسیم کرد.^۳ عبدالله بن زید رضی الله عنه روایت کرده که: من در کنار مردی از انصار شاهد قربانی پیامبر صلی الله علیه و آله در قربانگاه بودیم. پیامبر قربانی‌ها را تقسیم کرد، اما نه من و نه همراهم چیزی دریافت نکردیم. سپس پیامبر سر خود را درون پارچه‌ای تراشید و آن را به من داد، و بخشی از آن را بین مردان تقسیم کرد، و سپس ناخن‌هایش را گرفت و آن را به دوست من داد. موی ایشان که با حناء و کتم آماده شده بود، تابه‌حال نزد ماست.^۴

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۱) و سنن بیهقی (۴۲۳۳، ۱۳۴۱۰).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۷۵۹۸)؛ صحیح البخاری (۱۷۲۷)؛ و صحیح مسلم (۱۳۰۱).

۳. قسطلانی در المواهب اللدنیه (۳/۳۳۹) آن را ذکر کرده است.

۴. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۶۴۷۵) و صحیح ابن خزيمة (۲۹۳۱).



پیامبر ﷺ پس از آنکه روز عید جمره را با سنگ‌ریزه‌ها رمی کرد و قربانی خود را ذبح کرد و سرش را تراشید، از احرام خارج شد و به گمان غالب، غسل کرد تا عرق و آثار تلاش و زحمت را از او بزدايد. ایشان سپس لباس خود را پوشید و عایشه رضی الله عنها، او را با بهترین عطری که در آن زمان پیدا می‌شد، خوشبو کرد و مقداری مشک را با دستانش بر سر مبارک ایشان نیز کشید.^۱

به‌سوی حرم

پیامبر بر مرکبش سوار شد و به‌سوی حرم و بیت‌الله الحرام حرکت کرد. اسامه بن زید رضی الله عنه نیز پشت سر ایشان سوار بود. پیامبر وارد مسجدالحرام شد و همان‌گونه سواره به طواف پرداخت تا مردم ایشان را ببینند و مسائل خود را با ایشان در میان بگذارند. مردم دور و بر پیامبر را گرفتند و ازدحام کردند؛ طوری که استلام حجرالاسود را با خمیدگی سر عصای خود انجام می‌داد و «الله اکبر» می‌گفت و سپس کناره عصایش را می‌بوسید.^۲ پیامبر هنگامی که از طواف فارغ شد از شترش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند^۳ و یاران ایشان، که نیت حج تمتع داشتند، سعی صفا و مروه کردند؛ همان‌گونه که پیش از آن برای عمره سعی کرده بودند. اما رسول خدا و کسانی که نیت حج قران کرده و قربانی خود را فرستاده بودند، پس از طواف، بین صفا و مروه سعی نکردند.^۴

پیامبر ﷺ سپس به سقایت عمویش عباس رفت؛ جایی که به حاجیان آب «نیزد»^۵

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۵۴) و صحیح مسلم (۱۱۸۹).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۳۲) و صحیح مسلم (۱۲۷۲).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۹۲) و صحیح مسلم (۱۲۲۷).

۴. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۵۶) و صحیح مسلم (۱۲۱۱). همچنین، در روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه در صحیح مسلم (۱۲۱۵) آمده که فرمود: پیامبر و یارانش بین صفا و مروه جز یک طواف، طواف [دیگری] نکردند، ولی عایشه رضی الله عنها، در تفصیل این موضوع می‌گوید: کسانی که عمره را به پایان رسانده بودند، خانه و صفا را طواف کردند، سپس خود را حلال کردند و بعداً طواف دیگری را پس از بازگشت از منا برای حج، انجام دادند (متفق علیه). بنابراین، آنچه در روایت جابر آمده در مورد کسانی است که حاجی قران بوده‌اند و روایت عایشه در مورد کسانی است که تمتع کرده‌اند.

۵. «نیزد» آبی است که در آن خرما یا کشمش می‌ریزند تا طعم آن شیرین شود. این کار در روستاهایی در مکه و مدینه که آب خود را از چاه‌های آب شور می‌گیرند، انجام می‌شده است. نیزد شراب مست‌کننده نیست.



می نوشانید. پیامبر از همان ظرف‌هایی نوشید که عمویشان برای مردم آب می‌داد. عباس رضی الله عنه با دیدن این کار، به فرزند خود فضل گفت: پیش مادرت برو و برای رسول خدا نوشیدنی بیاور. پیامبر نپذیرفت و فرمود: «نیازی به آن ندارم! از همان نوشیدنی که به مردم می‌دهی به من نیز بده.» عباس گفت: ای رسول خدا! مردم دست خود را داخل آن می‌گذارند و آب با دستان مردم مخلوط شده است، آیا شیر یا عسل به شما ندهیم؟ منظورش این بود که دست مردم به نبیذ خورده و خواست که برای پیامبر نوشیدنی ویژه و دست‌نخورده بیاورد.

پیامبر اما از اینکه در نوشیدن آب از مردم متمایز باشد و از آبی ویژه، که دیگران به آن دسترسی ندارند، بنوشد نیز خودداری کرد. ایشان حتی این کار را از عموی خود نیز نپذیرفت و از این رو دوباره به عباس فرمود: «چیزی به ما بده که مردم را از آن می‌نوشانی.» سپس برای پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران‌شان از همان «نبیذ» آوردند. ایشان پیش از آنکه سیراب شود، سرش را بلند کرد و فرمود: «کار خوب و زیبایی کردید؛ چنین کارهایی انجام دهید.» آن حضرت سپس از اضافه نوشیدنی، اسامه را سیراب کرد. ابن عباس می‌گوید: این رضایت پیامبر برایم بسیار خوشحال‌کننده‌تر از این بود که تمام مردم مکه را از شیر و عسل سیراب می‌کردم.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله سپس به کنار چاه زمزم آمد. مسئولیت سیراب کردن مردم با بنی عبدالمطلب بود. پیامبر برای تشویق آن‌ها فرمود: «انجام دهید، زیرا شما کار نیکی انجام می‌دهید.» برای پیامبر دلوی از آب زمزم کشیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده آب نوشید و سپس مقداری آب را دوباره از دهن مبارک خود برگرداند و در دلور یخت. ساقیان آب را برداشتند و در چاه زمزم ریختند تا برکت نوشیدنی رسول خدا برای همه کسانی که پس از ایشان از آب زمزم نوشیدند و می‌نوشند برسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به خدمتکاران زمزم فرمود: «اگر مغلوب نمی‌شدید، پایین

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۹۴۴)؛ صحیح البخاری (۱۶۳۵)؛ و صحیح مسلم (۱۳۱۶).



می آمدم تا اینکه طناب دلورا بر این یکی بگذارم.» و به شانه‌اش اشاره کرد، زیرا اگر آن را خود پیامبر بر شانه خود حمل می کرد، تبدیل به سنتی می شد که مردم از آن پیروی می کردند و بنی عباس در کار آبدادن به مردم، که از قبل از اسلام به آن‌ها به میراث مانده بود، مغلوب می شدند. پیامبر ﷺ به این دلیل، از دلوی نوشید که عموزادگان ایشان از چاه کشیده بودند و خودش دلورا نکشید تا وظیفه آن‌ها همچنان پابرجا باقی بماند. پیامبر ﷺ سپس به منا بازگشت و نماز ظهر را برای مردم امامت داد.^۲

ممکن است از خود پرسیم چگونه رسول خدا همه این کارها را در یک روز انجام داد؟ یعنی چگونه رسول خدا اموری نظیر رمی جمره، ایراد خطبه، فتوادادن به مردم و همراهی با آن‌ها، ذبح شصت و سه شتر، تراشیدن موی سر، آماده سازی لباس برای طواف، رفتن به مسجدالحرام و انجام طواف و برگشتن دوباره به منا را در نصف روز انجام داد و وقت کافی برای همه این امور داشت؟ بدون شک این برکتی ست که خداوند در زمان و کار رسول گرامی خود قرار داده بود و به همین دلیل است که ایشان همه این کارها را در این زمان کوتاه انجام داد. حال تصور کنیم ایشان چگونه بیست و سه سال عمر پربرکت خود را در خدمت به مردم سپری کرد و آن را در راه رساندن پیام الهی به بندگان او تعالی و نجات آن‌ها از جهنم و تاریکی به سوی نور و روشنایی به انجام رسانید.

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۳۵۲۷) و صحیح البخاری (۱۶۳۵).

۲. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۳۰۸) از حدیث عبدالله بن عمر، رضی الله عنهما. همچنین، نقل شده که پیامبر نماز ظهر را در مکه خوانده است؛ نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸)، اما قول اول ظاهرتر است، زیرا اگر پیامبر نماز ظهر را در مکه خوانده باشد، باید از کسی که نماز ظهر را با مردم در منا خوانده باشد به ما نقل می شد، در حالی که ابن عمر، رضی الله عنهما، نماز ظهر روز قربانی را در منا می خواند و این نشان می دهد که او به دنبال الگوبرداری از رسول خدا بوده است؛ نگاه کنید به: زادالمعاد (۲/۲۵۸-۲۶۱).

روزهای منا



رسول خدا ﷺ پس از انجام مناسک روز اول عید به منا بازگشت. ایشان یک روز تمام را در آن جا ماند. آن حضرت ﷺ نمازها را در اوقات معین آن‌ها و همراه با مردم در مسجد خیف اداء کرد. ایشان اما نمازها را کوتاه کرد؛ به گونه‌ای که نمازهای چهار رکعتی را در دو رکعت خواند. پیامبر ﷺ درباره ادای نماز در مسجد خیف فرمود: «در مسجد خیف هفتاد پیامبر نماز خوانده‌اند»^۱

مسجد خیف، فضایی بدون دیوار بود. ابن عباس، رضی الله عنهما، در توصیف نماز خود در این مسجد متبرک می‌گوید: من نوجوانی در آوان بلوغ [سیزده ساله] بودم. آن روز که بر ماده‌الاعی سوار بودم، آمدم. پیامبر خدا در حجه الوداع، در منطقه منا مردم را در ساحه‌ای بدون دیوار امامت می‌داد. من الاغ را به چرا فرستادم و از جلوی صف عبور کردم و در صف نمازگزاران داخل شدم و هیچ‌کس مرا از این کار منع نکرد.^۲

هنگامی که رسول خدا ﷺ نماز فجر را در مسجد خیف خواند، روی خود را به طرف مردم برگرداند و دید دو مرد پشت سر مردم هستند که با مردم نماز نمی‌گزارند. ایشان فرمود: «این دو مرد را نزد من بیاورید.» یاران دو مرد را، درحالی که از ترس می‌لرزیدند، پیش پیامبر ﷺ آوردند. پیامبر برای آن‌ها فرمود: «چه چیز شما را از نماز خواندن با مردم بازداشت؟» آن‌ها پاسخ دادند: ای رسول خدا ما نماز را در استراحتگاه خواندیم. پیامبر ﷺ فرمود: «چنین نکنید؛ اگر یکی از شما در استراحتگاه خود نماز می‌خواند و سپس نماز جماعت را در می‌یابد، پس به همراه امام نماز را بخواند، زیرا این نماز برای او نفل است.» یکی از آن‌ها گفت: برای من استغفار کن یا رسول الله. پیامبر ﷺ برای او طلب آمرزش کرد. یزید بن الاسود رضی الله عنه می‌گوید: مردم به‌سوی رسول خدا شتافتند و من نیز به‌سوی ایشان رفتم. من در آن زمان جوان‌ترین و قوی‌ترین مردان بودم. برای دیدن رسول خدا در ازدحام مردم حرکت کردم؛ دست ایشان را گرفتم و بر صورت یا سینه‌ام

۱. نگاه کنید به: المعجم الكبير طبرانی (۱۲۲۸۳) و المستدرک الحاکم (۴۱۶۹).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۷۶) و صحیح مسلم (۵۰۴).



گذاشتم و هرگز از دست رسول خدا ﷺ خوشبوتر و سردتر ندیدم.^۱

پیامبر ﷺ در مسجد خیف برای مردم خطبه نیز ایراد فرمود. نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت کرده که: رسول خدا در مسجد خیف ما را خطاب کرد و فرمود: «خداوند چهره بنده‌ای را نورانی کند که سخن مرا بشنود و آن را حفظ کند. چه بسا حامل فقهی که خود فقیه نیست و چه بسا حامل فقه، [فقه] را به سویی کسی می‌برد که از او داناتر است. سه چیز است که قلب مؤمن نباید از آن غافل شود: عمل خالصانه برای خدا، نصیحت متولیان امر و پای‌بندی با جماعت مسلمانان، زیرا دعای‌شان از پشت سر آن‌ها را در بر می‌گیرد.»^۲

ابن عباس، رضی الله عنهما، روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ در مسجد خیف به ما خطبه‌ای ایراد کرد. ایشان بعد از ذکر و حمد خدای سبحان فرمود: «هر که تمام دغدغه او دنیاست، خداوند امور او را پراکنده می‌کند و فقرش را در میان چشمان او می‌گذارد و از دنیا، جز آن‌چه برایش مقدر شده، عطا نمی‌کند.»^۳

پیامبر ﷺ بنا به فرموده خداوند متعال که (وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ)، تمام وقت مبارک خود را با ذکر و یاد الهی پُر می‌کرد. اگر به اخبار و احوال رسول خدا ﷺ نگاه کنیم، در می‌یابیم که پیامبر در خیمه/چادر خود در منا تکبیر می‌گفت و اهل مسجد و کوچه و بازار با تکبیر ایشان تکبیر می‌گفتند؛ تاجایی که شعار «الله اکبر» سراسر منا را فرا می‌گرفت. روایات در این باره ثابت کرده‌اند که عمر رضی الله عنه نیز این کار را انجام می‌داده است^۴ و ما گمان نمی‌کنیم اقدام او جز به پیروی از رسول خدا بوده باشد.

پیامبر ﷺ به گروهی از یاران خود، به شمول علی بن ابی طالب، ابوهریره، عبدالله ابن عمر، بشر بن سعیم، کعب بن مالک، اوس بن الحداث، عبدالله بن حذفه، سعد

۱. نگاه کنید به: «مسند احمد» (۱۷۴۷۶) و «سنن ابی داوود» (۵۷۵).

۲. نگاه کنید به: «المعجم الکبیر» طبرانی (۹۴) و «المستدرک الحاکم» (۲۹۷).

۳. نگاه کنید به: المعجم الکبیر طبرانی (۱۱۶۹۰).

۴. نگاه کنید به: صحیح البخاری و الفتح (۴۶۲/۲) و اخبار مکه فاکی (۲۵۸۰).



بن ابی وقاص و بدیل بن ورقاع، رضی الله عنهم، دستور داد تا به صخره‌های منا بروند و به مردم اطلاع دهند که: «هر که روزه دارد، افطار کند، زیرا روزه‌های منا روزه‌ای خوردن و آشامیدن و تسبیح خدای متعال است و روزه‌ای در آن‌ها نیست.»^۱

روز قر (روز بعد از عید قربان؛ روز اجتماع حاجیان در منا)

روز یازدهم ذی الحجه به نام روز سرها و «یوم القَر» معروف است.^۲ پیامبر ﷺ درحالی که خرجه‌ای سرخ پوشیده بود و بر قاطری خاکستری‌رنگ سوار بود، به مردم سخنرانی کرد و علی‌السلام پیام پیامبر را به مردم می‌رساند. رسول خدا ﷺ در این سخنرانی، همانند همه خطبه‌های خود، شکر خدا را به جای آورد و او تعالی را ستایش کرد. ایشان سپس پرسید: «این چه شهری است؟» یاران ایشان پاسخ دادند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: مگر مشعر الحرام نیست؟ گفتند: بله! پیامبر ﷺ باز پرسید: این چه روزی است؟ یاران پاسخ دادند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: مگر وسط ایام تشریق نیست؟ گفتند: بله! پیامبر ﷺ فرمود: «پس خون، آبرو و مال شما، همانند حرمت این روز شما، ماه شما و این شهر شما، برای شما حرام است. پس، آنکه نزدیکتر است پیام را به آنکه دورتر است برساند. ای مردم! به تحقیق مؤمنان با هم برادرند و برای مسلمان جایز نیست که مال برادرش را بگیرد؛ مگر به طیب خاطر از جانب او. پس هر کس امانتی نزد اوست، باید آن را به کسی که او را بر آن امین دانسته بازگرداند. آیا رساندم؟ خدایا شاهد باش!» پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: «ای مردم! پروردگار شما یکی ست و پدر شما [نیز]

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۵۶۷، ۱۴۵۶، ۱۰۶۶۴، ۲۱۹۵۰)؛ صحیح مسلم (۱۱۴۲)؛ السنن الکبری نسانی (۲۸۹۲)؛ صحیح ابن خزیمه (۲۹۶۰)؛ و مستدرک الحاکم (۲۹۸۸).

۲. روز یازدهم ذی الحجه را به این دلیل روز سر می‌گویند چون سرهای قربانی را می‌خوردند تا فاسد نشوند. همزمان به این روز، روز «قر» نیز می‌گویند، زیرا حجاج آن را در منا تصدیق می‌کنند. همچنین این روز را وسط ایام تشریق نیز می‌گویند؛ یعنی بهترین این روزها، چنانچه در حدیث کعب بن عاصم اشعری رضی الله عنه آمده که رسول خدا ﷺ در وسط ایام تشریق، که فردای روز بعد از قربانی است، خطبه خوانده است. این حدیث را الرویانی در مسند خود روایت کرده است (۱۵۳۰). همچنین نگاه کنید به حجه الوداع ابن حزم، (ص ۲۱۷) و فتح الباری (۳/۵۷۴).



یکی ست. همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است. هیچ عربی بر غیر عربی برتری ندارد و هیچ سفیدی را بر سیاهی برتری نیست؛ مگر با تقوای الهی. خدای متعال می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (الحجرات: ۱۳) «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زنی [به نام آدم و حوا] آفریده ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله گردانیده ایم تا همدیگر را بشناسید. بی گمان گرامی ترین شما نزد خدا متقی ترین شما است.»

آن حضرت ادامه داد: «ای مردم! بردگان شما، بردگان شما هستند؛ به آن ها از آن چه می خورید بدهید و از آن چه می پوشید، بپوشانید. اگر گناهی از آن ها سرزد که نمی خواهید آن را ببخشید، آن بندگان خدا را بفروشید و آن ها را عذاب نکنید. آگاه باشید که فرزند از آن بستر ازدواج است، و برای زناکار جز محرومیت و کیفر بهره ای نیست و حساب آنان با خداوند متعال است. هر کس خود را به غیر پدرش نسبت دهد، یا به غیر موالی خویش وابستگی جوید (از روی بی اعتنایی به آنان) لعنت کامل خدا تا روز قیامت بر اوست و خداوند هیچ توبه یا فدیة ای از او نمی پذیرد.» پیامبر ﷺ سپس فرمود: «خداوند! آیا رساندم؟ خداوند! آیا رساندم؟ خداوند! آیا رساندم؟» مردم پاسخ دادند: رسول خدا ﷺ پیام را ابلاغ کرد.

رافع بن عمرو المزنی رضی الله عنه در توصیف این صحنه می گوید: در کودکی با پدرم در حجة الوداع حاضر شدم. دیدم که رسول خدا بر قاطری خاکستری به مردم سخنرانی می کند و علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از او سخنانش را به مردم می رساند. عده ای از مردم نشسته و برخی نیز ایستاده بودند. پدرم نشست و من نیز پیاده شدم تا اینکه به قاطر پیامبر رسیدم؛ رکابش را گرفتم و دستم را روی زانوی ایشان گذاشتم؛ ساق پای ایشان را مسح کردم تا به پای آن حضرت رسیدم؛ و سپس کف دستم را بین نعل و کف پای ایشان فرو بردم تا سرمای پای او را در کف دستم حس کردم.^۱

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۶۴۰۹، ۱۷۶۴۴)؛ مسند الدارمی (۲۵۷۶)؛ سنن ابی داوود (۱۹۵۶)؛ و المعجم الکبیر



اگر عجیب است که رافع بن عمرو از سردی کف پای پیامبر شگفت‌زده شد، ما از خلق و خوی پیامبر، نیکویی نفس و بزرگی اخلاق او شگفت‌زده می‌شویم؛ نفس او رضایت‌مند و خلقتش بزرگ بود که به‌عنوان رهبر جامعه، درحالی‌که خطبه می‌خواند، اجازه می‌داد کودکی کف پای او را لمس کند و دستش را زیر کف پایش ببرد، و هم‌زمان، با وقار و آرامش و با حال و گفته‌ای با عظمت و آراسته، به مسیرش ادامه می‌داد. آیا این سخنان و رفتارهای او در طول سه روز متوالی شما را شگفت‌زده نکرد؟! در بزرگترین روزهای حرام، در بزرگترین ماه‌های حرام، در مقدس‌ترین شهرها: «همانا به‌سان حرمت این روز و این سرزمین، جان و مال و آبروی‌تان بر یکدیگر حرام است.»

رسول خدا حرمت خون را با این حصار نفوذناپذیر احاطه کرد و تذکر داد، اما پس از گذشت بیست و پنج سال از این وضعیت، و پیش از آنکه طنین آن سخن رسای رسول خدا قطع شود، برخی از مسلمانان حرمت خون خلیفه را شد آن‌حضرت را شکستند و سپس عده‌ای از کسانی که در این روز همراه رسول خدا بودند و سخن ایشان را شنیدند، با شمشیر در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. گویی پیامبر از حجابی نازک به غیب می‌نگریست و این صحنه‌ها را می‌دید که این‌گونه سخنش را تکرار می‌کرد و بر درخواستش پافشاری می‌کرد.

چه سخنی از بیان و ابلاغ رسول خدا روشن‌تر و گویاتر برای حرمت این حقوق، و چه مصیبتی بزرگتر از اینکه حرمت‌های انسان تحت تأثیر طمع‌های ناچیز دنیوی، گاه و بیگاه زیر پا گذاشته شود، و چه فاجعه‌ای وحشتناک‌تر از اینکه خون مسلمانان به‌بهانه دین و جهاد ریخته شود؟! این بیان و پیام رسول خداست؛ پیامی که ایشان خدا را بر آن شاهد و گواه گرفت. «بارالها! آیا پیام را رساندم؟ خدایا شاهد باش!» پس بارالها! پناه و هدایت را می‌طلبیم.



رمی جمرات

پیامبر ﷺ در نیمه روز و هنگام زوال آفتاب، پیاده به سوی جمره رفت. ایشان از جمره صغری آغاز کرد و رو به قبله، هفت سنگریزه به سوی آن پرتاب کرد و با هر سنگریزه «الله اکبر» گفت. رسول خدا ﷺ پس از رمی جمره صغری، کمی جلوتر رفت تا از ازدحام دور شود و سپس رو به قبله کرده و دستان خود را برای دعا بلند فرمود و مدتی طولانی به دعا پرداخت.

بعد از ختم دعا، پیامبر ﷺ به سوی جمره وسطی رفت و همانند جمره صغری، رو به قبله، به سوی آن هفت سنگریزه پرتاب کرد. پس از رمی این جمره نیز پیامبر ﷺ به دعا ایستاد و برای مدت طولانی دعا کرد. مدت زمان دعای پیامبر در جمره وسطی از جمره صغری بیشتر بود. دعای پیامبر در نزدیک هر دو جمره، به حدی بود که به اندازه تلاوت سوره بقره نزدیک بود. پس از رمی جمره وسطی، پیامبر به سمت جمره عقبه حرکت کرد. ایشان روبروی جمره عقبه ایستاد. هنگام قرارگرفتن در برابر عقبه، منا در سمت راست پیامبر و قبله در سمت چپ ایشان قرار گرفت. رسول خدا جمره عقبه را نیز همانند دو جمره پیشین با هفت سنگریزه رمی کرد و هنگام رمی تکبیر می گفت. ایشان اما در پایان رمی این جمره، برخلاف دو جمره پیش برای دعا توقف نکرد.^۱

پیامبر ﷺ روز دوازدهم ذی الحجه را نیز این گونه گذراند و اعمال و مناسک را تکرار کرد. ایشان انجام مناسک را با آرامش و بدون عجله انجام می داد و در هر دو روز، با پای پیاده برای رمی جمرات رفت، اما در بازگشت، گاهی سواره به خیمه گاه بر می گشت.^۲ در یکی از رفت و آمدها برای رمی جمرات، هنگام رمی جمره اول، مردی به ایشان مراجعه کرد و پرسید: یا رسول الله کدام جهاد بهتر است؟ رسول خدا ﷺ سکوت کرد و پاسخی نداد. هنگام رمی جمره دوم، مرد دوباره پرسش خود را مطرح کرد. پیامبر ﷺ این بار نیز

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۴۵۹۲)؛ صحیح البخاری (۱۷۵۱)؛ و سنن ابی داود (۱۹۷۳).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۵۹۴۴).



پاسخی به پرسش او نداد. هنگامی که پیامبر جمره عقبه را رمی کرد و پایش را در رکاب گذاشت تا سوار مرکب شود، پرسید: «سوال‌کننده کجاست؟» مرد گفت: اینجا هستم ای رسول خدا! پیامبر ﷺ در پاسخ به پرسش او فرمود: «سخن حقی که نزد حاکم ظالم گفته شود.»^۱

شیوه و روش رسول خدا ﷺ در انجام مناسک حج مبتنی بر آسان‌گیری بود. ایشان همانند مبنای رسالت حنیف خود، صبور و بردبار بود و با مردم با مهربانی برخورد می‌کرد. مثلاً، برای چوپان‌ها اجازه داد تا پس از رمی جمرات در روز عید، منا را ترک کنند و فردا برای رمی جمرات، دوباره به منا برگردند.^۲ ایشان به ابن عباس رضی الله عنه اجازه فرمود تا برای تأمین آب آشامیدنی مردم، شب را خارج از منا و در مکه بگذراند.^۳ کسی به یاد ندارد که پیامبر خدا برای کسی «دمی» را واجب دانسته باشد؛ جماعت‌های زیادی با ایشان حج کردند و اولین حج آن‌ها نیز بود و مناسک را به خوبی نمی‌دانستند. سخن پیامبر ﷺ در مواجهه با مسائل مردم این بود که: «انجام بده و مشکلی نیست؛ مشکلی نیست؛ مسئله‌ای نیست؛ خدا حرج و مشکل را از شما برداشته است.» و این، تفسیر عملی کلام پروردگار ایشان بود: (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) «و [پروردگارتان] برای شما در دین سختی قرار نداده است.»

یادآوری خاطرات

پیامبر ﷺ سه روز در منا ماند؛ جایی که دره‌ها و گذرگاه‌هایش چند ده سال پیش، شاهد نخستین دعوت ایشان بود. پیامبر در نخستین روزهای دعوت خود، در ایام حج، به‌سوی قبایل عرب می‌رفت و با عبور از دره‌ها و گذرگاه‌های منا، عرب‌ها را به پذیرش یکتاپرستی فرا می‌خواند و این درحالی بود که قوم ایشان، آن حضرت را مورد حمله قرار

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۲۲۰۷) و سنن ابن ماجه (۴۰۱۲).

۲. نگاه کنید به: سنن ابی داود (۱۹۷۵) و جامع ترمذی (۹۵۵).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۳۴)؛ صحیح مسلم (۱۳۱۵).



می‌دادند؛ ایشان را کافر می‌خواندند؛ به تجاوزگری و شورش متهم می‌کردند؛ و با ایشان قطع رابطه می‌کردند.

پیامبر همه این خاطره‌ها و حوادث را در ذهن خود مرور می‌کرد. پیچ‌وخم‌های منا ایشان را به یاد روزهای پرپیچ‌وخم گذشته می‌انداخت. پیامبر روزی را به‌خاطر می‌آورد که به‌صورت پنهانی با گروهی از انصار ملاقات کرد. این ملاقات در تاریکی شب صورت گرفته بود و انصار آن شب همانند پرنده «قطا»^۱ راه می‌رفتند. رسول خدا ﷺ آن شب با انصار ملاقات کرد تا با ایشان بر سر پذیرش مهاجران از مکه بیعت کنند. طبیعی‌ست که این ملاقات از بیم دشمنی قریش، مخفیانه انجام شده بود. رسول خدا ﷺ یک‌به‌یک این خاطرات را در ذهن خود مرور می‌کرد و از این‌رو، وقتی از ایشان پرسیدند فردا کجا توقف خواهد کرد، پاسخ داد: «در خیف بنی‌کنانه؛ جایی که در کفر با هم شریک بودند».^۲

پیامبر خدا، هنگام خروج از منا، برای نشان‌دادن زیبایی کار خدا و تحقق وعده‌های او تعالی، «خیف بنی‌کنانه» را به‌عنوان محل اطراق انتخاب کرد. «خیف بنی‌کنانه» جایی بود که قریش و یاران شان در بنی‌کنانه، بر سر تحریم بنی‌هاشم و بنی‌المطلب موافقت کرده بودند. محاصره آن‌ها در شعب بنی‌هاشم، عدم بیعت و عدم انعقاد هرگونه نکاح و ازدواج با بنی‌هاشم، از بنود این توافق بود تا تسلیم شده و پیامبر را به آن‌ها بسپارند.^۳ این پیمان در واقع تلاشی برای خاموش کردن نور خدا بود، «ولی خداوند نور خود را کامل می‌کند؛ هر چند کافران از آن متنفر باشند، و خداوند بر اجرای اوامر خود غالب است، اما اکثر مردم نمی‌دانند.»

این‌گونه، رسول خدا ﷺ در جایی اطراق کرد که نشانه‌ای از پیروزی ایشان و غلبه دین خدا بر همه ادیان و پیمان‌های باطل بود. خداوند متعال در بیست‌وسه سال دین

۱. «قطا» پرنده‌ای است شبیه کبوتر، که به‌خوبی و با احتیاط راه می‌رود.

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۳۴) و صحیح مسلم (۱۳۱۴، ۱۳۱۵).

۳. نگاه کنید به: سیره ابن هشام (۳۵۲/۱).



خود را مسلط کرد؛ پیامبر خود را یاری رسانید؛ پیروان پیامبر را عزت بخشید؛ دین را برای آن‌ها کامل ساخت؛ نعمت خود را برای مومنان کامل کرد؛ و با ورود دسته‌دسته مردم به دین، چشمان پیامبر خود را روشنایی بخشید. اینک، این پیامبر اسلام است که با مردم حج گزارده؛ احکام دین خدا را برای بندگان خدا بیان کرده؛ مناسک حج را برای رهروان خود اقامه کرده؛ و اینک در جایی رحل اقامت افکنده که روزی دشمنان دین خدا، در ستم و تجاوز و قطع رابطه با مؤمنان، باهم متحده شده بودند.

این، تدبیری برای بیزاری از شرک و شکرگزاری از پروردگار است؛ تدبیری حکیمانه از پیامبری حکیم، که اکنون در محل توافق دیروز دشمنان خود، پیروزمندان، نصرت دین خدا را به رُخ می‌کشد و برای این پیروزی شکرگزاری می‌کند. این گونه، پیامبر ﷺ پس از رمی جمرات در روز سیزدهم ذی‌الحجه، پیش از نماز ظهر به‌سوی محصب «خیف بنی‌کنانه»^۱ حرکت کرد و خطاب به مردم فرمود: «هیچ‌کس به جایی نرود، تا اینکه آخرین دیدار از خانه خدا را به‌جای آورد.»^۲

پیامبر آسان‌گیر بود

پیامبر خدا در «خیف بنی‌کنانه» منزل کرد؛ جایی کنار آن‌چه امروز «الجمیزه» در اطراف ساختمان پایتخت مقدس خوانده می‌شود. پیامبر ﷺ نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء را در آن مکان اداء فرمود.^۳ ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنہا، آن شب خطاب به رسول خدا گفت: یا رسول الله! مردم با یک عمره و حج بر می‌گردند و من فقط با یک حج. اشاره عایشه رضی‌الله‌عنہا، به این بود که او نتوانسته به‌دلیل عادت ماهیانه، همانند دیگر همسران رسول خدا، قبل از حج عمره‌ای جداگانه به‌جای آورد. پیامبر پاسخ داد: «همان طواف تو برای حج و عمره‌ات کافی ست.» عایشه رضی‌الله‌عنہا، با گریه گفت: یا رسول الله مردم به حج

۱. نگاه کنید به: دیدگاه شیخ عبدالملک بن دهیش در اخبار مکه، به کوشش ازرقی (۲/۷۴۲).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۵۶، ۱۷۸۸) و صحیح مسلم (۱۲۱۳).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۵۶).



و عمره رهسپار شدند و من فقط به حج رهسپار شدم و مردم با دو مزد بر می‌گردند و من با یک ثواب! پیامبر فرمود: «برای تو نیز اجری همانند دیگران است.» عایشه گفت: در دلم احساس ناتمام‌بودن دارم؛ من کعبه را طواف نکردم، تا اینکه حج کردم. پیامبر خدا ﷺ، که آسان‌گیر بود، عبدالرحمن، برادر عایشه را فراخواند و فرمود: «با خواهرت به‌سوی تنعیم برو و هنگامی که از تپه فرود آمدی، احرام عمره ببند و عمره به‌جای آور، زیرا این عمره قبول شده است. سپس، هنگامی که از اعمال عمره فارغ شدید نزد من بیایید که در اینجا منتظران هستم.» پیامبر ﷺ سپس به ام‌المؤمنین فرمود: «به‌قدر زحمات ثواب خواهی داشت.» عایشه رضی الله عنها، پرسید: ای رسول خدا! آیا وارد خانه کعبه شوم؟ پیامبر پاسخ داد: «داخل حجر شو زیرا آن‌جا نیز مشمول خانه کعبه است.»

ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها، می‌گوید: پس از آن برادرم عبدالرحمن مرا پشت سر خود بر روی شتر سوار کرد. درست به یاد می‌آورم که من دختر کم‌سن و سالی بودم. آن شب از فرط خواب‌آلودگی، صورتم به چوب پشت کجاوه می‌خورد. شب بسیار گرمی بود و من روسری‌ام را از گردنم بالا زده بودم، او پاهایم را می‌گرفت و به کیسه روی زین می‌زد. گفتم: آیا کسی را می‌بینی؟! این‌گونه، به تنعیم رسیدیم و من برای عمره، به‌جای عمره‌ای که دیگران قبلاً انجام داده بودند، احرام بستم. سپس نزد رسول خدا آمدم که هنوز در محصب بود و آن‌جا را ترک نکرده بود.

رسول خدا ﷺ در محصب مختصری خوابید تا پاسی از شب گذشت و در آخرین ساعات شب از خواب بیدار شد تا با کسانی که با ایشان بودند، به مسجدالحرام بروند و طواف وداع را به‌جا آورند. عایشه رضی الله عنها، در آخر شب پیش رسول خدا رسید. پیامبر بیدار بود و از آن‌ها پرسید: شما دو نفر از مراسم‌تان فارغ شدید؟ عایشه پاسخ داد: بله! پیامبر فرمود: «این‌جا محل عمره توست.»^۱ این عمره ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها، دلیل مشروعیت عمره برای اهل مکه شد و از این‌رو، هرگاه کسی خواست عمره دیگری از «زمین حلّ»

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۵۵۶، ۱۷۸۸) و صحیح مسلم (۱۲۱۳).



انجام دهد، می‌تواند از این محل احرام ببندد و عمره به‌جای آورد.

سپس پیامبر ﷺ به یارانش فرمان حرکت داد. هنگامی که خواست کوچ کند، همسرش صفیه رضی الله عنها را دید که بر در خیمه‌اش اندوهگین و غمگین ایستاده است؛ او دچار عادت ماهوار شده بود. گفت: گمان می‌کنم جز این نیست که شما را معطل خواهم کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا در روز قربانی طواف نکردی؟» ام‌المؤمنین پاسخ داد: طواف کردم. پیامبر فرمود: «پس اشکالی ندارد، حرکت کن!»^۱ این رویداد نیز سنتی برای زنان قرار گرفت تا در صورتی که زنی طواف افاضه را انجام داده باشد و سپس به عادت ماهیانه دچار گردد، طواف وداع از او ساقط می‌شود. همچنین، روایت شده که ام‌المؤمنین، ام سلمه (رضی الله عنها)، به پیامبر شکایت کرد که بیمار است و نمی‌تواند با مردم طواف کند. پیامبر ﷺ به او فرمود: «وقتی نماز صبح اقامه شد و درحالی که مردم نماز می‌خوانند، تو سوار بر شتر خود طواف کن.»^۲

نگاه‌های خداحافظی

پیامبر خدا ﷺ برای انجام طواف وداع به مسجدالحرام رفت. ایشان هنگام سحر کعبه معظمه را طواف کرد و چون طواف به پایان رسید، روشنایی صبح، افق را فرا گرفت و صدای اذان از مسجدالحرام بلند شد. رسول خدا ﷺ نماز صبح را برای مردم اقامه کرد. آن حضرت در نماز سوره مبارکه «طور» را قرائت کرد.^۳ این آخرین نمازی بود که پیامبر، روبروی کعبه معظمه ادا می‌کرد و آخرین نگاه‌هایی بود که به چهارگوشه خانه معظم خدا می‌انداخت؛ خانه‌ای که بارها با نگاه به آن، به آرامش رسیده بود.

پیامبر ﷺ سپس از محلی پایین، معروف به «الشیکه»، از مکه مکرمه خارج شد

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۷۲) و صحیح مسلم (۱۲۱۱).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۲۶) و صحیح مسلم (۱۲۷۶).

۳. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۶۲۶) و صحیح مسلم (۱۲۷۶).



وراه «کدی»^۱ را در پیش گرفت تا در «ذی طوی»^۲، جایی که هنگام ورود به مکه اقامت گزید تا یاران ایشان و عقب افتادگان از کاروان به آن‌ها برسند، اطراق کرد. رسول خدا ﷺ از مکه مکرمه خارج شد و قبایل همراه ایشان نیز به سوی خانه و دیار خود بیرون شدند. توده‌های مردم پس از ده شب بزرگ و به یادماندنی، که با رسول خدا همراه و همسفر حج بودند، به مقاصد مختلفی پراکنده شدند، اما نمی‌دانستند که وداع پیامبر با آن‌ها، در واقع خدا حافظی نهایی ست و پس از این دیگر با رسول خدا ملاقات نخواهند کرد. آن‌ها نمی‌دانستند که روزهایی را که با رسول خدا گذراندند، آخرین روزهای عمر پربرکت آن حضرت بود و ایشان مسئولیت خود را برای ابلاغ رسالت و پیام خدا به پایان رسانده و اینک برای سفر آخرت آماده می‌شود. آن‌ها نمی‌دانستند که پیامبر تا پایان حضور پرنور خود در زمین، فقط دو ماه و چند روز دیگر در میان مسلمانان خواهد بود و سپس به بالاترین همنشین و بهترین مکان خواهد پیوست.

۱. «کدی»، که امروزه به نام «ریع الرسام»، بین «حارت الباب» و «جرول» شناخته می‌شود، به عنوان بخشی از طرح اخیر توسعه حرم تخریب شده است. نگاه کنید به: دایره المعارف مکان‌های جغرافیایی در سیرت پیامبر (ص ۲۶۲).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۶۹) و فتح الباری (۵۹۳/۳).



من در خروج پیامبر خدا ﷺ از مکه انبوهی از احساسات و عواطف را مشاهده می‌کنم که عبارات و جمله‌ها در توصیف آن‌ها ناتوانند. کافی ست این صحنه عظیم را تصور کنیم که قلب را به تپش می‌اندازد و احساسات را به تلاطم می‌کشاند. سعی می‌کنم احساسات پیامبر را در آن صبح تصور کنم و آن‌ها را ترکیبی از احساساتی می‌دانم که از آن قلب بزرگ و نورانی عبور می‌کنند؛ ترکیبی از احساس شادی برای انجام موفقانه مراسم و مناسک حج، و احساس غم و اندوه برای وداع با سرزمین و دیار امن الهی.

قلب پیامبر به دلیل اتمام نعمت، کمال دین، ابلاغ رسالت، به پایان رساندن شعائر و مناسک، و خوشحالی از لطف و رحمت خداوند و شکرگزاری به خاطر تحقق وعده‌های او تعالی، مملو از شادی و شادمانی بود. به همین دلیل، ایشان در بلندی‌های صفا و مروه شادمانی خود را اظهار می‌کرد و می‌فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»^۱ «جز خدای یگانه، هیچ معبودی لایق پرستش و عبادت نیست؛ [خدایی که] به وعده خود وفا کرد و بنده خود را نصرت بخشید و به تنهایی همه گروه‌ها را شکست داد.» در واقع، صحنه‌های حجة الوداع، صحنه‌های تحقق این وعده الهی به پیامبر او بود: (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (توبه: ۳۳) «تا آن را بر سایر ادیان غالب و مسلط بگرداند؛ هرچند [این امر] برای مشرکان ناخوشایند باشد.»

این جا مکه است؛ شهری که در آن دین خدا خالص گردانیده شد؛ جایی که پس از تحقق وعده نصرت و فتح، مردم دسته‌دسته وارد دین خدا شدند و هیئت‌هایی از قبایل سراسر جزیره به این شهر آمدند و به پیامبر ایمان آوردند و از راهنمایی‌های آن حضرت ﷺ پیروی کردند. گویی شادمانی پیامبر را نسبت به امت ایشان احساس می‌کنم؛ پیامبری که قلبش لبریز از عشق و محبت برای امت او و چهره‌اش غرق در شادی برای شکرگزاری از پروردگار خود است که وعده خود را تحقق بخشید و نعمت خود را برای مؤمنان به

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۲۱۸).



اتمام رسانید. اکنون این پیامبر عظیم بر احساسات خود غلبه می‌کند و آرامش و رضایت سراسر وجود گرامی او را فرا می‌گیرد؛ گویی جسم پاکیزه او در زمین و روح مطهر او در ملکوت اعلی سیر می‌کند.

درد این وداع را، اما، زمانی حس می‌کنم که تصور می‌کنم رسول خدا ﷺ از جاده «کُدی» خارج می‌شود و کوه‌های مکه کم‌کم خانه‌های مکه را پوشانده و از نظر دور می‌دارند. گام‌های شتر رسول خدا کم‌کم آن حضرت را از مکه دور می‌کند؛ شهری که ایشان در آن بزرگ شد و به پیامبری رسید؛ شهری که محبوب‌ترین شهرها نزد خداست. پیامبر اکنون در حال خداحافظی با مکه است، اما آیا حس و حال پیامبر، با سه سال قبل، که در جریان عمره قضایی مکه را ترک کرد، یکسان است؟ پیامبر ﷺ آن روز در منطقه «حزوره»^۱ قرار داشت. آیا امروز نیز آن‌چه را که آن روز در وصف مکه گفته بود، گفت؟ «به خدا سوگند تو بهترین و محبوب‌ترین زمین نزد خدا هستی و اگر از تو رانده نمی‌شدم هرگز تو را ترک نمی‌کردم.»^۲

این وداع اما، از جنس دیگر خداحافظی‌ها نیست؛ این بار پیامبر با شهر محبوب خود برای همیشه خداحافظی می‌کند. خدای من! پیامبر چه احساسی داشت هنگامی که مکه را ترک کرد و می‌دانست که این وداع، وداع آخر است. وقتی پیامبر ﷺ می‌دانست که این آخرین نگاه به این شهر است، چگونه به آن نگاه کرد؟ خاطرات مکه، که گنجینه زندگی و خانه عمر ایشان بود، چگونه در ذهن ایشان جمع شد؟ در آن جا کودکی و صباوت، نوجوانی و جوانی، میان‌سالی و پیری، همه و همه را در کوچه‌ها و تنگناهایش، در کوه‌ها و دره‌هایش و در حرم و کعبه‌اش گذرانده بود. در همه این ساحات، روزهای عمر و حوادث زندگی پربار رسول خدا ﷺ جاری و ساری ست. این خاطرات

۱. «حزوره» بلندی‌ای روی‌روی المسعی است. این منطقه در گذشته یکی از بازارهای مکه بوده و به «قشاشیه» معروف بوده است. درباره توسعه حرم، مراجعه کنید به: معجم البلدان (۲/ ۲۵۵) و دایره المعارف مکان‌های جغرافیایی در سیرت پیامبر (ص ۹۸).

۲. نگاه کنید به: سنن ابن ماجه (۳۱۰۸) و جامع الترمذی (۳۹۲۵).



چگونه در ذهن پیامبر تداعی شدند؟

کوه‌های مکه، که در این سفرِ خداحافظی پیامبر را بدرقه می‌کردند، چه می‌گفتند؟ سنگ‌هایی که زمانی به او سلام می‌کردند، چه گفتند؟ خاک مکه، که همیشه در راه‌رفتن پاهایش را بر دوش گرفته و در سجده‌های ایشان، با چهرهٔ کریمش روبرو شده بود، چه می‌گوید؟ راه‌های مکه که همیشه با پای پیاده آن‌ها را پیموده و طی می‌کرد، اکنون دربارهٔ این عبور بی‌بازگشت چه می‌گویند؟

چه وداع تلخی! اکنون کسی که می‌داند این آخرین دیدار است و پس از این خداحافظی، دوباره دیداری نخواهد بود، چه حسی دارد؛ «شاید بعد از این دیگر شما را ملاقات نکنم.»^۱ پیامبر مهربان و محبوب ما هنگامی که مکه را ترک می‌کرد و می‌دانست که این آخرین نگاه‌هایش، آخرین روزهای اقامتش و آخرین قدم‌هایش در مکه است، چه احساسی داشت؟ چه کسی می‌تواند آن احساسات را جمع کند؛ آن‌ها را تصور کند؛ و سپس آن‌ها را به تصویر بکشد؟ چه کسی می‌تواند این احساسات را درک کند و سپس آن‌ها را توصیف کند؟

کجای شعر شاعران و بلاغت سخنوران می‌تواند این احساس را برای ما توصیف کند یا ما را به آن نزدیک کند؟ کافی ست آن صحنه‌ها را در خاطر خود تصور کنیم! بدون شک قلب‌ها به تپش افتاده و احساسات برانگیخته می‌شوند و این چنین، شاید دم‌به‌دم به حال‌وهوای پیامبر نزدیک شویم. ای کاش درک می‌کردم که مردم مکه، هنگامی که رسول خدا را در حال خروج از مکه بر بلندی‌های راه «کُدی» و رو به سوی مدینه می‌دیدند، چه احساسی داشتند؟ چگونه قلب آن‌ها می‌تپید و چشمان‌شان به قافلهٔ پیامبر می‌نگریست که از آن‌ها دور می‌شد و کوه‌ها قافله را از نظر پنهان می‌ساخت؟

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۲۲۷۷) و جامع الترمذی (۳۶۲۴).

۲. نگاه کنید به: جامع الترمذی (۸۸۶).



اکنون، پس از ده روز اقامت در مکه، پیامبر ﷺ دوباره بار سفر بسته و شهر و مردم خود را ترک می‌کند؛ گویی هر یک روز این ده روز، معادل یک سال از ده سال غیبت ایشان از این شهر بود. اکنون، پس از آن که مردم این شهر به ایشان ایمان آوردند؛ از ایشان پیروی کردند؛ آن حضرت را دوست و گرمی داشتند و به ایشان افتخار کردند و دل‌های‌شان با عشق و احترام به آن حضرت وابسته شد؛ و راهش را ادامه می‌دهند، ایشان را می‌بینند که از شهر خود خارج می‌شود. چه اتفاقی می‌افتاد اگر می‌دانستند که ایشان با مکه وداع می‌کند و نزدیک است که از زندگی نیز وداع کند و این نگاه‌ها به‌سوی آن حضرت، آخرین نگاه‌هاست و این خداحافظی، آخرین خداحافظی است که بعد از آن هیچ ملاقاتی نخواهد بود؟

همان‌گونه که مکه و مردمش با پیامبر وداع کردند، جماعت‌هایی که از سراسر شبه‌جزیره آمده بودند نیز با ایشان وداع کردند. هیئت‌هایی که از مدینه نیز همراه و هم‌صحبت پیامبر بودند، پس از این وداع، هر یک به راه خود رفتند. این‌ها کسانی بودند که قبلاً به نزد رسول خدا آمدند و با آن حضرت به حج رفتند تا از ارشادات ایشان مستفید شوند و زمانی که مراسم خود را به پایان رساندند، هر کدام متفرق شده و به‌سوی شهر و دیار خود حرکت کردند. تنها مهاجران و انصار و کسانی که خانه‌های‌شان در مدینه بود، با رسول خدا ﷺ همراه شدند.

کاروان پیامبر ﷺ از مکه به مدینه حرکت می‌کند و راهی را می‌پیماید که از آن آمده بودند؛ گویی دشت‌ها با آن‌ها جریان می‌یابند و کوه‌ها آن‌ها را در بر می‌گیرند. همراه رسول خدا، صدای ذکر به گوش می‌رسد؛ همان‌گونه که در آغاز حرکت صدای بلند تلبیه‌شان شنیده می‌شد. هرگاه از بلندی‌ها بالا می‌رفتند تکبیر می‌گفتند، و هرگاه به دره‌ای فرود می‌آمدند، تسبیح خدا را می‌گفتند.^۱

عادت رسول خدا ﷺ این بود که هرگاه غزه یا حج یا عمره‌ای را تمام می‌کرد،

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۴۵۶۸) و صحیح البخاری (۲۹۹۳).



بر هر بلندی سه بار تکبیر می‌گفت و سپس می‌فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آيُّونَ تَائِبُونَ سَاجِدُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»^۱ «معبودی جز خدا نیست؛ یکتاست و هیچ شریکی ندارد؛ پادشاهی از آن اوست؛ و حمد و ستایش مخصوص اوست، و او بر همه چیز توانا است. توبه‌کنان، عبادت‌کنان و حمدگویان برای پروردگارمان، باز می‌گردیم. خداوند وعده‌اش را تحقق بخشید؛ بنده‌اش را نصرت داد؛ و به تنهایی گروه‌ها را درهم شکست.

پیامبر ﷺ با تکرار این ذکر در مسیر راه‌ها، گویی کوه‌ها و دره‌ها را به تسبیح و تعظیم خداوند سبحان فرا می‌خواند و کوه‌ها و دره‌های زمین نیز با آن‌ها در بزرگداشت و تقدیس خدا گواهی می‌دادند. کاروانیان بیابان‌ها و مکان‌های خالی را با عبادت و یاد خدا آباد می‌کردند، و گویی کوه‌ها، سنگ‌ها و درختان زمین به تکبیر و تسبیح آن‌ها پاسخ می‌دادند؛ (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) [اسراء: ۴۴] «و هیچ موجودی نیست، مگر اینکه پروردگار را به پاکی و بزرگی می‌ستاید.»

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۱۷۹۷) و صحیح مسلم (۱۳۴۴).



پیامبر ﷺ و همراهان پس از چهار روز به منطقه «جحفه» رسیدند. این منطقه تقریباً در میانه راه مدینه منوره موقعیت دارد. رسول خدا ﷺ در «جحفه»، سمت راست راه را در پیش گرفت و به محلی نه‌چندان دور، که برکه‌ای سرسبز با درختانی فراوان و چشمه آبی بود، حرکت کرد. این آبگیر را «غدير خُم» می‌نامند. «غدير خُم» برکه‌ای مناسب برای استراحت کاروانیان بود و مرکب‌های آنان نیز در این منطقه به چرا مشغول می‌شدند. یاران پیامبر در میان سایه درختان پراکنده شدند و از تلاطم و خستگی سفر آرام گرفتند. هنگام زوال خورشید منادیان در میان مردم بانگ «الصلاة الجامعة»^۱ سر دادند؛ ندایی که به معنای «هنگام برپایی نماز است» و معمولاً چنین بانگی، برای جارزدن و فراخواندن مردم به گردهمایی و اجتماع درباره موضوعی مهم بود.

محل خطبه پیامبر ﷺ را آماده کردند؛ میان دو درخت سبز را جارو زدند و چوب‌ها و خارهایی را که آن‌جا افتاده بود، برداشتند و با پارچه‌ای که بر روی دو درخت انداختند، سایبانی ساختند تا در برابر گرمای خورشید، بر رسول خدا ﷺ سایه اندازد. مردم پیرامون پیامبر ﷺ گرد آمدند. آنان که جلوتر رفته بودند، برگشتند و آنان که عقب بودند، به جمع پیوستند. پیامبر ﷺ در حالی به نزد مردم آمد که علی رضی الله عنه با ایشان بود و دستش در دست پیامبر ﷺ قرار گرفته بود. پیامبر ﷺ نماز ظهر را برای یاران خود اقامه کرد. علی در نماز پشت سر ایشان قرار گرفته بود. هنگامی که پیامبر ﷺ برای ایراد خطبه برخاست، علی دقیقاً روبروی ایشان قرار داشت.

پیامبر ﷺ طبق معمول حمد و ثنای خدای متعال را به جای آورد و مردم را پندوانداز داد. ایشان سپس فرمود: «ای مردم! آیا پیام خدا را ابلاغ کردم؟» پاسخ دادند: آری! فرمود: «بارالها! شاهد باش؛ بارالها! شاهد باش؛ بارالها! شاهد باش». خطبه پیامبر ادامه یافت: «اما بعد؛ ای مردم! همانا من بشری هستم و انتظار می‌رود که فرستاده پروردگارم [فرشته

۱. قرار دادن «نماز» به عنوان برانگیختن و «جامعه» به عنوان حال و اکنون؛ نگاه کنید به: شرح صحیح مسلم النووی (۸۰/۱۸).



مرگ] به سراغم بیاید و اجابتش کنم. من دو چیز گران بها و بسیار مهم در میان شما برجای می‌گذارم: اول کتاب خدا، که در آن هدایت و نور است؛ قرآن، همان ریسمان ناگسستنی الهی که هرکس به آن چنگ زند، بر هدایت است و هرکه ترکش کند و از آن کناره گیرد، بر گمراهی ست. پس کتاب خدا را محکم بگیرید و به آن تمسک جوئید.» این گونه، پیامبر ﷺ به تمسک به کتاب الهی تشویق کرده و سپس فرمود: «درباره اهل بیتم؛ خدا را به شما یادآوری می‌کنم. درباره اهل بیتم از خدا بترسید؛ درباره اهل بیتم از خدا بترسید!»

رسول خدا ﷺ سپس دست علی را گرفت و او را بلند کرده و فرمود: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» گفتند: بله؛ می‌دانیم. دوباره پرسید: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» پاسخ دادند: بله؛ می‌دانیم. پیامبر برای بار سوم پرسش خود را تکرار فرمود: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» گفتند: آری! گواهی می‌دهیم که شما نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترید. پیامبر ﷺ فرمود: «هرکه من مولا و دوست اویم، پس علی دوست و مولای اوست؛ خدایا دوست بدار کسی را که دوست دار علی ست و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی ورزد.»^۱

خدای من! علی را آن دم که هزاران نفر پیرامون پیامبر جمع شده بودند و او نزدیک‌ترین آن‌ها به پیامبر بود، چه احساسی داشت؟ حس و حال علی، هنگامی که دست او در دستان گرمی پیامبر قرار داشت و رسول خدا دست او را در برابر هزاران نفر بالا برده بود، چگونه بود؟ علی را تصور می‌کنم و تلاش می‌کنم احساسات او را در آن لحظه دریابم. گویی به‌سوی ملاً اعلی بالا می‌رود، انگار دست پیامبر ﷺ، دست علی را تا بلندای آسمان بالا می‌کشد و علی از آن بالا به همه دنیا می‌نگرد و تمامی دنیا را فروتر از این مقام والا می‌بیند؛ همان مقام والایی که ندا و خطاب رسول خدا او را تا به

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۸۴۷۹) و صحیح مسلم (۲۴۰۸).



این حد والامقام گردانید.

علی علیه السلام در آن لحظه پرافتخار به سوی کدام افق و کرانه والا اوج گرفت؟ شگفتا از آن شادمانی و سروری که به سبب آن سخن، تمام اعضا و وجودش را دربرگرفت؛ شرافت و افتخاری که همه افتخارات در برابرش ناچیز و هر سربلندی‌ای در برابرش دون و سرافکنده است. هر بار که آن لحظه پرافتخار زندگانی علی را به خاطر می‌آورم و می‌خواهم حس او را در آن لحظه دریابم و عواطفش را تصور کنم، می‌فهمم که هیچ عبارتی نمی‌تواند آن احساس را تعبیر کند و هیچ بیانی را یارای به تصویر کشیدن آن احساس نیست، بلکه انگیزه‌های عاطفی، بزرگتر و بیشتر از آنند که در عبارات بگنجند یا کلام را توان وصف آن‌ها باشد.

چاره‌ای نیست جز آنکه آن احساس را در خیال آوریم و بکوشیم تا اثر آن را در زندگی حس کنیم و در نتیجه بگوییم: سلام خدا بر تو باد ای ابالحسن! به راستی که فضل خداوند بر تو بزرگ بوده است و تو را سزا است که بر این فضل بی‌کران شادمان باشی؛ (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ) (یونس: ۵۸) «بگو باید به فضل و رحمت خدا شادمان شوند که از آن چه جمع می‌کنند، بهتر است.» سلام خدا بر تو باد ای ابالحسن! فضل الهی و کرامتش بر تو گرمی باد و مبارکت باد نزدیکی ات به پیامبر و نزدیکی پیامبر به تو؛ (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ) (الانعام: ۵۳) «آیا جز این است که الله سپاس‌گزاران را بهتر می‌شناسد؟»

دلیل ایراد این خطبه توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید بر فضیلت و مقام علی علیه السلام و وجوب موالات و دوستی با او بود. روایت شده که برخی یاران از عملکرد علی علیه السلام در ماموریت او در یمن، از او دلخور شده بودند و در مورد او سخنانی گفته بودند. این سخنان به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. واقعه از این قرار بود که علی در استفاده از غنایم به دست آمده در یمن، بر مجاهدان سخت گرفته بود، زیرا قصد داشت این غنایم به صورت عادلانه میان همه



مؤمنان تقسیم شود. برخی از مجاهدان حاضر در یمن، از این اقدام علی علیه السلام ناراحت شده و آن را به دل گرفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله اما از کار علی علیه السلام دفاع کرده و اقدام او را ستود. ایشان علی را در این واقعه ذی حق شناخت و تأکید کرد که علی در اجتهاد خود به صواب بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله با این توصیف گویی قصد داشت قبل از رسیدن به مدینه منوره، دل‌های مؤمنان را از این دلخوری پاک کند و جایگاه علی را در قلوب مومنان تثبیت کند. همین‌گونه هم شد؛ بعد از این بیان تاریخی پیامبر، قلب‌ها نسبت به علی مهربان شد و قدر و منزلت او به خوبی شناخته شد. حتی بُریده بن حُصیب رضی الله عنه، که در این واقعه از علی علیه السلام دلخور شده بود، درباره او گفت: پس از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ‌کس نزد من از علی محبوب‌تر نبود.^۱ بزرگان صحابه نیز در این واقعه، جایگاه علی علیه السلام را به او تبریک گفتند. عمر رضی الله عنه به او گفت: مبارکت باشد ای پسر ابوطالب! به‌راستی که مولا و یار هر مرد و زن مؤمن شدی.^۲

این موضع، نشان‌دهنده وفاداری پیامبر صلی الله علیه و آله به سابقه درخشان علی علیه السلام و سبقت او در پذیرش اسلام است، زیرا هنگامی که مردم تردید کردند، علی با یقین پذیرفت و زمانی که دیگران پشت کردند، او با اخلاص روی آورد. علی زمانی اسلام آورد که مدت زیادی از تابش خورشید رسالت نگذشته بود و پیامبر حامیان و پیروانی نداشت. هنگامی که علی علیه السلام اسلام آورد، شرک همه‌جا را گرفته بود و بت‌ها را در برابر چشمان او گرامی می‌داشتند و بر روی زمین، جز او و سه مسلمان دیگر، هیچ مسلمانی وجود نداشت. آن زمان، خورشید درحالی طلوع می‌کرد و بر زمین می‌تابید که علی یک‌چهارم اسلام و یکی از چهار مسلمان موجود بر روی زمین بود.

اسلام علی، ایمانی بود که یقین و باوری کامل در پی داشت و شهادت و شجاعتی

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۲۲۹۶۷) و صحیح البخاری (۴۳۵۰).

۲. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۸۴۷۹).



بود که عزم و اراده استوار را به ثمر نشاند. عطا و بخشندگی علی برای دین و پیامبر دین بسیار بزرگ بود؛ او جان فشانی کرد و در یاری رسانی به دین، جانش را در معرض خطر و مرگ قرار داد تا از رسول و رسالت او حمایت کند. او نخستین مبارز نبرد بدر، هماورد ظفرمند خندق و مهاجم صف شکن و فاتح خیبر است. این نیکوترین عهد از جانب رسول خدا ﷺ نسبت به علی ﷺ است؛ همان گونه که فرمود: «همانا حُسن عهد جزء ایمان است.»^۱

شیعه امامیه اما، به روایت های دیگری از حدیث غدیر قائلند. همزمان، لازم است بدانیم که سیاق و ساختار روایت های خود آنان نیز از نظر مختصر بودن یا طولانی بودن، و نیز کلیات و جزئیات، با هم اختلاف و تفاوت چشم گیری دارند. درون مایه همه این روایت ها اما، موضوع وصیت برای امامت علی ﷺ و خلافت و جانشینی او پس از رسول خدا ﷺ و مبتنی بر این مدعاست که خداوند این موضوع را به پیامبر خود وحی فرموده و آن بزرگوار را به ابلاغ آن دستور داد و پیامبر ﷺ در غدیر خم سخنرانی کرد و دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: همانا علی بن ابی طالب برادر، وصی، خلیفه و امام پس از من است... بشنوید و اطاعت کنید.^۲

آن ها همچنین می گویند صحابه ای که در غدیر همراه پیامبر بودند، همگی با علی بیعت کردند؛ از جمله ابوبکر، عمر، عثمان و مهاجران و انصار و دیگر کسانی که آنجا حضور داشتند. با این حال، بر اساس این روایت، این وصیت و پیمان به یکباره در روز وفات رسول خدا، یعنی هشتاد و چهار روز پس از بیعت، نقض شد و دیگران حق علی را غصب کردند و عهد و پیمان رسول خدا را شکستند و سه تن از یاران پیامبر، که در غدیر با علی بیعت کرده بودند، یکی پس از دیگری خلافت را به دست گرفتند.

این داستان مایه تعجب و پرسش های فراوان است. آیا می توان تصور کرد این

۱. نگاه کنید به: مستدرک الحاکم (۴۰) و شعب الایمان (۸۷۰۱).

۲. نگاه کنید به: الغدیر از امینی (۲۱۵/۱).



جماعتی که از قبایل و نواحی مختلف با پیامبر ﷺ گرد آمده بودند، به کتمان این عهد و شکستن آن و عدم وفای به آن با هم متفق شوند؟! هر رازی که از دو نفر فراتر رفت، فراگیر می شود، پس چگونه ممکن است وصیت نبوی در یک خطبه عمومی، که برای آن بانگ فراخوان «الصلوة الجامعة» سر داده شد و پیامبر در آن خطبه بر وفای به عهد و پیمان، شدیداً تأکید کرده از یادها برود؟ حتی این جماعت به نواحی و قبایل شان می روند، اما این خبر مهم، منتشر و مشهور نمی شود؟ تعجب برانگیزتر اینکه، درحالی که این جماعت خلاف امر رسول خدا را مشاهده می کنند، اما کسی از حاضران و شنوندگان به نکوهش این امر نمی پردازد؟! چگونه نشنیده ایم که کسی برای اعتراض به نقض وصیت خدا و به جانشینی ابوبکر قیام کند، و نشنیده ایم که قبایل اطراف مدینه به این جانشینی اعتراض کنند، یا نسبت به این مسئله توضیح بخواهند یا تعجب کنند؟

همه این ها نشان می دهد که دلیلی برای اعتراض و تعجب وجود نداشته و هیچ فرمان یا عهد قبلی برای محکوم کردن آنچه اتفاق افتاده وجود نداشته است. نشانه های دیگری نیز وجود دارد که می توان آن ها را با ملاحظه ای منصفانه، که لازمه جست و جو و شناخت حقیقت است، دریافت. از خداوند می خواهیم که ما را به حقیقتی که در آن اختلاف نیست هدایت کند؛ هر آینه او هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.^۱

۱. نگاه کنید به: کتاب حدیث غدیر [از نگارنده] که شامل حدود هفتاد دلیل است و حقیقت آنچه در غدیر خم رخ داده را توضیح می دهد. این کتاب خطبه غدیر و دلالت های قبل و بعد آن و مباحث مفصل در این زمینه را ارائه می دهد.

باقی مانده راه



کاروان پیامبر از غدیر خم به سمت مدینه به راه افتاد. ابوبکر، یار صدیق پیامبر، همچنان رفیق راه ایشان بود. وقتی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این سفر نگاه می‌کنم، از خود می‌پرسم: آیا از این همراهی و جمعیت دوروپیش رسول خدا، در ذهن او خاطراتی تداعی می‌شد؟ آیا ابوبکر رضی الله عنه روزی را که ده سال پیش با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بدون هیچ جمعیتی، همین مسیر را طی کرد؛ روزی را که هر دو به‌سوی مدینه هجرت کرده بودند و خود را از کمین‌های قریش و از کسانی که به دنبال آن‌ها بودند مخفی نگه می‌داشتند، به یاد می‌آورد؟^۱

آیا ابوبکر صدیق رضی الله عنه گذشتن از کنار «قُذید» سراقه بن مالک را، که با اسبش پشت سر آن‌ها می‌تاخت تا آن‌ها را دستگیر کرده و جایزه را از آن خود کند، به یاد می‌آورد؟^۲ آیا او زمان عبور از «شمله» ام معبد، چادر و گوسفندان را به یاد می‌آورد؟^۳ آیا او صخره‌ای را که بر آن‌ها سایه افکنده بود و غاری که آن‌ها را پناه داده بود، به خاطر می‌آورد؟^۴ آیا به خاطر دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» «غمگین مباش که خدا با ماست ای ابوبکر!»؛ «مَا ظَنُّكَ بِأَنْتَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا؟» «نظرت در مورد دو کسی که خدا سومین آن‌هاست چیست؟»^۵

گویی همه تابلوها و نشانه‌های مسیر او می‌گویند: از اینجا رد شدید و در اینجا نشستید؛ این سایه محل استراحت شماست و آنجا محل شب‌گذراندن شما؛ اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله به تو چه گفت و آنجا تو به پیامبر چه گفتی! آیا ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسیر آن سفر را در این سفر به یاد می‌آورد؟ این مسیر کجا و آن مسیر کجا؟ چقدر درازای ده سال کوتاه است، اما چه بزرگ است وقایعی که در خلال این ده سال رخ می‌دهد؟!

۱. نگاه کنید به: مستدرک حاکم (۴۲۶۸) و دلائل النبوه از بیهقی (۴۷۶/۲-۴۷۷).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۳۶۵۲) و صحیح مسلم (۲۰۰۹).

۳. نگاه کنید به: علل بن ابی حاتم (۲۶۸۶)؛ معجم الکبیر طبرانی (۳۶۰۵)، مستدرک حاکم (۴۲۷۴).

۴. نگاه کنید به: ادامه داستان سراقه بن مالک، که قبلاً گذشت.

۵. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۳۶۱۵، ۳۶۵۳) و صحیح مسلم (۲۳۸۱).



ابوبکر صدیق رضی الله عنه امروز دوباره در همان مسیر همسفر پیامبر است. امروز اما ده سال پیش نیست. امروز خداوند وعده خود را محقق کرد؛ بنده اش را نصرت بخشید؛ و فتح و پیروزی را به او هدیه کرد که در نتیجه مردم گروه گروه وارد دین شدند. آیا خاطره وقایع آن زمان در ضمیر شیخ اسلام و مسلمانان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه، زنده شد؟ آیا او خاطرات روزی را که با پیامبر راه می رفت، اما از ترس خود را پنهان می کردند، به یاد می آورد؛ روزی که هیچ انسانی یاری دهنده آن ها نبود و دشمنان، مغروران و دنبال شان می کردند. آیا ابوبکر صدیق، تنهایی آن روز را به یاد می آورد؟ آیا این خیل عظیم همراهان، چیزی از بی کسی آن روز به او نمی گوید؟ (وَادْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُكُمْ) (اعراف: ۸۶) «و به یاد آورید زمانی را که اندک بودید و او بر [تعداد] شما افزود.»

من فکر می کنم که احساس شادی و قدردانی بر قلب و روح ابوبکر صدیق رضی الله عنه چیره شده بود و بدون شک، شکر نعمت های الهی ضمیر و روانش را پر می کرد؛ به رغم اینکه بسیاری از نعمت هایی را که مردم دنیا چشیده بودند، لمس نکرده بود. یقین دارم روشنایی چشم ابوبکر صدیق رضی الله عنه این است که در این سفر عظیم نیز همراه و همسفر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ همچنان که در آن سفر تنهایی نیز یار و همسفر ایشان بود. او اینک از این سفر نشانه های آینده ای روشن و متحول را می بیند.

بیایید احساسات و عواطف مهاجران را نیز مرور کنیم. آیا مهاجران، همچنانی که در این سفر همسفر رسول خداوند و با ایشان مسیر را طی می کنند، آن روز را به یاد نیاوردند؟ روزی را که پنهانی از مکه بیرون رفتند و آرام آرام از آن خارج می شدند؛ روزی که در همین مسیر گام می زدند؛ در حالی که برای دین شان و به سوی پیامبرشان مهاجرت می کردند؛ همان روزی را که سرزمین و اموال و خویشاوندان خود را رها کرده، به سوی شهری می رفتند که در آن نه مالی داشتند و نه خانواده ای!

مهاجرین، هنگامی که امروز در همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله، دوباره از مکه به مدینه



برمی‌گردند چه احساسی دارند؟ گویی آن‌ها اولین سفر و اولین مهاجرت خود را دوباره دنبال می‌کنند، اما آن مسیر کجا و این مسیر کجا؟ آن‌ها تحقق وعده‌های خداوند را می‌بینند و گویی در ذهن و با تپش قلب خود تکرار می‌کنند: (هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) (احزاب: ۲۲) «این همان چیزی ست که خدا و رسولش به ما وعده داده‌اند و خدا و رسولش راست گفته‌اند.»

اکنون که مهاجران عزیز شده‌اند و خدای متعال در کلام خود از آن‌ها اعلام رضایت کرده چه احساسی دارند؟ (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (توبه: ۱۰۰) «خداوند از پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که از آنان به نیکویی پیروی کردند، راضی ست و آنان نیز از او خشنودند و [خداوند] برای شان باغ‌هایی آماده کرده که زیر درختان آن جویبارها جاری ست و جاودانه در آن می‌مانند؛ این است رستگاری بزرگ.»

مهاجران امروز چه احساسی دارند، وقتی می‌بینند پیامبر ﷺ این پیشگامی آنان را پاس می‌دارد و برای کسانی که بعد از آنان قصد پیروی از آن‌ها را دارند می‌فرماید: «بعد از فتح هجرتی نیست!» «مهاجرت با اهل آن گذشت و تمام شد»^۱؟ آن‌ها اکنون در این سفر همراه رسول خداوند و مسیری را که در تنهایی و ترس پیموده بودند، با آرامش و اقتدار طی می‌کنند؛ انگار هرکدام از نشانه‌های راه خطاب به آن‌ها می‌گوید تو همانی؛ تو از اهل هجرت نخستینی؛ و هرگز کسی به جایگاه تو نخواهد رسید. «مهاجرت با اهل آن گذشت.»

مدینه نزدیک شده بود و کاروان رسول خدا بیشتر راه را به‌سوی آن طی کرده بود. پیامبر ﷺ در میان راه، در منطقه «روحا»^۲، با گروهی روبرو شد پس از سلام‌گفتن از

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۲۷۸۳، ۲۹۶۲) و صحیح مسلم (۱۳۵۳، ۱۸۶۳).

۲. «روحا» منطقه‌ای بین مکه و مدینه است که در هفتاد کیلومتری مدینه منوره قرار دارد.



آن‌ها پرسید: شما چه گروهی هستید؟ گفتند: از مسلمانان. آنان نیز متقابلاً از رسول خدا پرسیدند: تو کیستی؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: پیامبر خدا هستم. زنی از میان گروه هراسان شد، بازوی کودکش را گرفت و او را از کجاوه بیرون آورد و گفت: ای رسول خدا، آیا برای این کودک نیز حجی (ثواب حج) هست؟ فرمود: آری! و برای تو نیز پاداش است.^۱ از احوال این زن بر می‌آید که با پسر خردسال خود حج کرده و اکنون که رسول خدا را دیده، می‌خواهد یقین حاصل کند که حج او با فرزندش صحیح بوده است. اکنون این زن چقدر خوشحال و مسرور شده که پیامبر به او فرمود: «آری!» و سپس او را با مژده دیگری همراه ساخت و فرمود: «و برای تو نیز اجر و پاداش است.» بسیار شگفت‌انگیز است که هنگامی که رسول خدا از قومیت این افراد پرسید، این گروه، به‌رغم شدت تعصبی که عرب‌ها نسبت به قبیله و خاندان خود دارند، خود را به هیچ قوم و تیره‌ای منسوب نکردند و فقط و فقط از دین خود یاد کردند.

از سؤال آن‌ها از رسول خدا ﷺ نیز تعجب کردم: آن‌ها از رسول خدا پرسیدند: تو کیستی؟ این سوال نشان‌دهنده این واقعیت است که پیامبر خدا هیچ نشانه‌ای، که ایشان را از دیگران متمایز کند، نداشت و نه ظاهر و رسوم خاصی ایشان را از دیگران جدا می‌کرد، بلکه ایشان در میان مردم بود و همانند دیگران می‌زیست و در خدمت آنان بود. این همان شیوه رسولانه بود که دیگر برادران ایشان در جماعت رسولان، در پیش گرفته بودند؛ درود و سلام خداوند بر همه آن‌ها باد: (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ) (فرقان: ۲۰) «پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم؛ مگر اینکه [مانند دیگران] غذا می‌خوردند و در بازارها رفت‌وآمد داشتند.»

کاروان پیامبر اکرم ﷺ به‌راه افتاد تا به مدینه نزدیک شد و در دره مبارک ذی‌الحلیفه منزل کرد. کاروانیان شب را در ذی‌الحلیفه گذراندند تا شب‌هنگام وارد مدینه نشوند و نیز

۱. نگاه کنید به: صحیح مسلم (۱۳۳۶) و سنن ابوداود (۱۷۳۶)



اینکه خبر رسیدن آن‌ها به اهل مدینه برسد و مردم برای استقبال از خویشاوندان خود که از سفر بازمی‌گشتند، آماده شوند. راستی! انصار در آن شب که به شهر خود نزدیک شدند و رسول خدا ﷺ با آن‌ها بود چه احساسی داشتند؟ چه شور و حالی داشتند وقتی می‌دیدند هر یک از قبایل همراه رسول خدا از ایشان جدا شده و به خانه‌های خود می‌رفتند، اما آن‌ها همچنان همراه رسول خدا بودند؟ حتی مردم مکه نیز هنگام خروج رسول خدا از این شهر با ایشان خداحافظی کردند، اما انصار، که همراه پیامبر از مدینه بیرون آمده بودند، اکنون او را دوباره به شهرشان باز می‌گردانند.

حس و حال مردم مدینه منوره، که با پیامبر به مکه آمده بودند و دوباره در رکاب رسول خدا به مدینه برمی‌گشتند، دیدنی ست! چه شادمان بودند هنگامی که با رسول خدا ﷺ همراه بودند و قبایل را می‌دیدند که در دره‌ها و راه‌ها پراکنده می‌شوند، اما رسول خدا در سفر با آن‌ها همراه است و به هر دره‌ای که وارد می‌شدند، وارد می‌شد و از هر مسیر یا راهی که می‌رفتند، ایشان نیز با آن‌ها می‌رفت! آیا روزی را به خاطر می‌آورند که رسول خدا به آن‌ها فرمود: «اگر مردم دره‌ای را در پیش گرفته بودند و انصار راهی را در پیش گرفته بودند، من نیز راه قوم انصار را در پیش می‌گرفتم»^۱؟

آیا روزی را به خاطر دارند که پیامبر ﷺ هنگام تقسیم غنائم حنین، که صدها شتر از غنائم را به دیگران داد اما به انصار چیزی نداد، چه گفت؟ «آیا راضی نیستید که مردم با دنیا بروند و شما با رسول خدا همراه شوید و به‌سوی خانه‌های خود برگردید؟»^۲ اکنون آن شتران کجا هستند و غنایمی که تقسیم شد کجا رفت؟ بدون شک همه از بین رفتند ولی سهمیه انصار باقی ماند و رسول خدا برای همیشه در مدینه ماند؛ حضوری که روشنایی چشمان آن‌ها بود. آن‌ها به این سهم راضی شدند و چه‌بسا آن را با جان و دل پذیرفتند: ما به رسول خدا ﷺ به‌عنوان یک نصیب و یک سهمیه راضی هستیم. به

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۴۳۳۳) و صحیح مسلم (۱۰۵۹).

۲. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۴۳۳۷) و صحیح مسلم (۱۰۵۹).



خدا سوگند بند کفش رسول خدا برای آن‌ها بهتر از غنایم و آن‌چه به دیگران داده شد، بود.

انصار به مدینه نزدیک شدند. سایر مردم و اطرافیان متفرق شدند و به خانواده‌های خود ملحق شدند، اما رسول خدا با انصار ماند و آن‌ها در اطراف ایشان حلقه زدند. خدایا! انصار در این شب چه حس و حالی داشتند؟ چقدر چشمان‌شان برق می‌زد؛ وقتی به مدینه منوره می‌نگریستند که در مقابل‌شان قرار دارد و سپس به رسول خدا ﷺ می‌دیدند که در میان‌شان حضور دارد؟ چگونه شادی و نشاط در دل‌های‌شان موج می‌زد وقتی وعده رسول خدا را به یاد می‌آوردند؛ وعده‌ای که ایشان به آن وفا کرد: «زندگی من زندگی با شماست و مرگ من مرگ با شماست»^۱

۱. نگاه کنید به: مسند احمد (۱۰۹۴۸) و صحیح مسلم (۱۷۸۰).

صبح ورود



با فرارسیدن صبح، کاروانیان برای ورود به شهر مدینه منوره حرکت کردند. کاروان، برخلاف مسیر خروج از مدینه، که از راه «شجره»^۱ از شهر خارج شده بود، از راه «مُعَرَس» وارد شهر شد که به مدینه منوره نزدیکتر است. این عادت پیامبر ﷺ بود که برای رفت و آمد به شهر، از راه‌های مختلف استفاده می‌کرد. این سنت را در ورود و خروج ایشان به مکه مکرمه نیز مشاهده کردیم. من این کار رسول خدا ﷺ را برای کسانی که پیامبر در آمدوشد از منطقه آن‌ها عبور می‌کند، جز سعادت نمی‌دانم. بنابراین، هرکه در این دو مسیر قرار دارد، بهره خود را از برکت عبور ایشان خواهد داشت.^۲

پیامبر هنگام ورود به مدینه منوره فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُّونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ.»^۳ «هیچ معبودی جز خداوند یکتا لایق پرستش نیست؛ پادشاهی و ستایش مخصوص اوست، و او بر هر چیزی تواناست. توبه‌کنان، عبادت‌کنان، سجده‌کنان و حمدگویان برای پروردگارمان باز می‌گردیم. خداوند وعده خود را تحقق بخشید؛ بنده خود را نصرت کرد؛ و به‌تنهایی گروه‌ها را شکست داد.»

پیامبر ﷺ ذکرگویان رو به‌سوی مدینه کرد و چون دیوارهای مدینه ظاهر شد، از شوق بر سرعت شتر خود افزود و به‌سوی شهر شتافت.^۴ همراهان رسول خدا ﷺ پراکنده شدند و هر کدام با عجله رو به‌سوی خانه خود کردند. صحنه پراکنده‌شدن شترها دیدنی بود. مردم خوشحال و مسرور بودند. ساکنان مدینه حتی تا به حال این مطلع را به‌نام «مفرحات» یاد می‌کنند؛ سروری که هنگام رسیدن مسافران به بلندی‌های مدینه

۱. نگاه کنید به: صبح البخاری (۱۵۳۳) و صحیح مسلم (۱۲۵۷).

۲. درباره حکمت انتخاب راه‌های مختلف برای ورود و خروج به شهرها اقوال فراوانی وجود دارد؛ از جمله حافظ ابن اقبال را در فتح الباری (۲/۴۷۲ - ۴۷۳) به بیست قول رسانده است. همچنین نگاه کنید به شرح صحیح مسلم النووی (۸/۱۹۰) ببینید.

۳. نگاه کنید به: صبح البخاری (۱۷۹۷) و صحیح مسلم (۱۳۴۴).

۴. نگاه کنید به: صبح البخاری (۱۸۰۲) و جامع ترمذی (۳۴۴۱).

برپا شد و مسافران با استقبال ساکنان شهر مواجه شدند.

خبر رسیدن کاروان قبلا به شهر رسیده بود و از این رو، در هر خانه مدینه غذایی آماده شده بود؛ زنی در انتظار دیدن شوهر، خود را آراسته بود؛ و کودکی برای دیدن پدر، با شور و اشتیاق چشم به جاده دوخته بود. پیامبر اما، طبق عادت همیشگی، ابتدا وارد مسجد شد. ایشان عادت داشت پس از ورود به مدینه، ابتدا به مسجد بروند و پس از ادای دو رکعت نماز، در مسجد می نشست و مردم به دیدار ایشان مشرف می شدند. رسول خدا ﷺ در مسجد با مردم احوال پرسی می کرد.

همچنین، عادت پیامبر ﷺ چنین بود که پس از فارغ شدن از مسجد، نزد خانواده خود می رفت. ایشان ابتدا از خانه فاطمه، دختر دُرْدانه خود آغاز می کرد و پس از احوال پرسی با او، به خانه های همسران خود می رفت و احوال تک تک آن ها را جویا می شد.^۱ کار دید و بازدید در همین جا خلاصه نمی شد؛ مردم مدینه تا آخر همان روز و روز بعد از آن نیز به حضور رسول خدا ﷺ شرف یاب شده و به ایشان عرض سلام و ادب می کردند.

یکی از کسانی که آن روز به دیدار رسول خدا ﷺ رفت، ام معقل، رضی الله عنها،^۲ بود. هنگامی که ام معقل به حضور ایشان رسید، رسول خدا ﷺ از او پرسید: «چه شد که با ما حج نکردی ای ام معقل؟» ام معقل پاسخ داد: ما آماده سفر حج شدیم ای رسول خدا، اما ابو معقل وفات کرد و شتری که ما به وسیله آن به حج می رفتیم را [قبل از مرگ] در راه خدا وصیت کرده بود. پیامبر فرمود: «آیا با آن شتر برای حج بیرون نشدی؟ حج نیز برای رضای خداوند است! اگر این حج را توانستی با ما انجام دهی، پس در ماه رمضان عمره بگزار، زیرا عمره رمضان مثل یک حج است.»^۳

۱. نگاه کنید به: صبح البخاری (۴۴۱۸)؛ صحیح مسلم (۷۱۶)؛ و مستدرک حاکم (۴۷۳۷).

۲. در مورد این زن اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی او را ام معقل و برخی دیگر او را ام سنان خوانده اند. برای جزئیات به غوامض الاسماء المبهمة ابن بشکوال (۳۱۱/۱-۱۳۵) و الاصابه (۱۴/۵۳۰) مراجعه کنید.

۳. نگاه کنید به: صبح البخاری (۱۷۸۲) و صحیح مسلم (۱۲۵۶).



احوال ام معقل را در نظر بگیریم؛ وقتی با این پرسش پیامبر ﷺ روبرو شد چه حالی داشت؟ «چرا با ما حج نکردی ای ام معقل؟» او این همراهی با رسول خدا ﷺ را چگونه از دست داده بود؛ حال آنکه هزاران نفر در این سفر با ایشان همراه بودند؟! او چگونه همراهی با رسول خدا را از دست داده بود؛ درحالی که ایشان به امور مردم مشغول بود؟! او همراهی با رسول خدا را از دست داده بود و اکنون در برابر پرسش رسول خدا ﷺ قرار گرفته است! نمی‌توانم خوشحالی و غرور او از این پرسش و احساس او از اینکه پیامبر به او این‌گونه توجه می‌کند را تصور کنم. این تدبیر نبوی بود که دیگران را نسبت به اهمیتی که نزد ایشان داشتند آگاه می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که حتی زنی از میان عامهٔ مسلمانان جایگاه خود را نزد رسول خدا درمی‌یابد و آن حضرت نسبت به غیابت او در مراسمی از مراسم مسلمانان جویای احوال می‌شود. این‌گونه، هیچ‌کس در زندگی پیامبر ﷺ نادیده گرفته نشده و یا به حاشیه رانده نمی‌شود.

به‌هر روی، رسول خدا ﷺ احتمالاً روز پنجشنبه، بیست و دوم ذی‌الحجه، دوباره به مدینه بازگشت. میان وداع ایشان با مکه و وداع ایشان با دنیا، هشتاد روز فاصله بود و این، آخرین حج پیامبر و وداع ایشان با امت‌شان بود. درود و سلام و برکات خدا بر ایشان؛ چه بزرگوار است آن حضرت، و چه جایگاه والایی نزد پروردگار خود دارد. پیامبری که حضورش مایهٔ خیر و برکت بود و وجود مبارکش منبع فیض فراوانی برای امتش گردید. خوشا به حال مهاجران، که دنیا را رها کردند تا همراه رسول خدا ﷺ باشند؛ با آن حضرت هجرت کردند؛ و امروز نیز دوباره مکه را، همان‌گونه که برای نخستین بار ترک کرده بودند، ترک کردند تا با ایشان در شهر ایشان ساکن شوند. خوشا به حال انصار، که از ثروت دنیا گذشتند تا رسول خدا با آنان باشد؛ پس اقامت او با آنان و محبت و دعای او بر آنان مبارک باد. به‌یقین، همان‌گونه که خداوند آنان را با ایمان در دنیا دور پیامبر ﷺ جمع کرد، در بهشت نیز در مقام صالحان و شهدا با رسول خود



محشور خواهد کرد. خوشا به آن چهره‌های راضی و رضایت‌بخش. پروردگارا! ما آنها را دوست داریم و از تو التماس می‌کنیم ما را در بهشت خود با آنها محشور گردان.

مسیر کتاب



برای مستندسازی مطالب این کتاب و انتساب آن به منابع اصلی، بهتر است به طرح انتخاب نصوص و شیوه نگارش آن توجه کنیم. من در این کتاب موارد زیر را مورد توجه قرار داده‌ام:

اول: من به قول صحابه در روایت از واقعه و اتفاق، پایبند نیستم. هرچند تا حد امکان پژوهش می‌کنم، اما ممکن است در حدی که مستلزم پیوند آن به نصوص دیگر و ادغام آن است، در لفظ و قول تصرف کنم و آن را با سایر رویدادها وفق دهم. اما به نقل کلام نبوی پایبندم و در آن دخل و تصرفی نمی‌کنم، مگر در اختیار روایات، یا جمع بین روایات، تا از مجموعه آن‌ها کاملترین نصوص حدیثی به دست آید.

دوم: من در این کتاب حتی الامکان از نصوص صحیح استفاده کردم. البته گاهی نیز به روایات و گزارش‌هایی استناد کرده‌ام که در سند خود دارای ضعف‌هایی هستند؛ مشروط بر آنکه با سیاق روایات معتبر مطابقت داشته باشند، زیرا گردآوردن روایات در کنار یکدیگر، امر منکر و ناپذیرفتنی را آشکار می‌سازد. یعنی گاه حدیثی در ظاهر سندش صحیح است، ولی با مجموعه احادیث صحیح سازگار نیست و در کنار آن‌ها ناسازواری‌اش روشن می‌شود. همچنین آوردن برخی روایات دارای ضعف در سند، به دلیل وجود شواهدی برای معنای آن‌ها، یا به سبب اقتضای سیاق اخبار، یا برای پرکردن خالیگاهی در روند حوادث، توجیه می‌شود؛ البته به شرط آنکه در متن آن‌ها نکته منکر و ناپسندی وجود نداشته باشد.

سوم: در بسیاری از احادیث و روایات، زمان و مکان آن‌ها ذکر می‌گردد و این امر باعث می‌شود به راحتی در جای صحیح خود، در سیاق حج پیامبر ﷺ قرار گیرند. اخبار و روایاتی هم هستند که زمان و مکان دقیق آن‌ها ذکر نمی‌شود. بنابراین، چیدمان آن در بستر حوادث و اتفاقات سفر حج پیامبر ﷺ نیازمند تلاش و کوشش است. از این رو، کوشیده‌ام هر خبری، با توجه به آن چه در صیغه و مجموع روایات و تطابق آن با بقیه

اخبار نشان می‌دهد، در بافت زمانی و مکانی خود قرار بگیرد. ممکن است گاهی تلاش ما قاصر باشد و گاهی در اجتهاد خود به خطا رویم، اما همین که زحمت خود را کشیدم و تلاشم نتیجه داد، برای من کافی ست.

چهارم: هنگامی که در سال ۱۴۳۷ هجری قمری تصمیم گرفتم کتاب را با اضافاتی بر آن تجدید چاپ کنم، سفر جست‌وجوگرانه دیگر بین مدینه منوره و مکه مکرمه انجام دادم و مراحل راه را یک‌به‌یک دنبال کردم. من جاده‌ها و کوچه‌ها را گشتم؛ از بلندی‌ها بالا شدم؛ دره‌ها و وادی‌ها را طی کردم؛ و سختی‌های راه را تجربه کردم. همزمان، علایم جاده‌ای که در اول خلافت بنی‌عباس در این مسیر نصب شده بود، را شناختم. این علایم از سنگ‌های بزرگی به ابعاد مساوی ساخته شده که بین هر سنگ و علامت، هزار و هفتصد متر فاصله است و آثاری از آن‌ها همچنان در جای خود باقی ست؛ هرچند بسیاری از آن‌ها به مرور از بین رفته‌اند.

در این سفر دو برادر بزرگوارم، شیخ احمد النعمانی، تاریخ‌نگار جغرافیا، و استاد عبدالحافظ القریقری، کاوشگر جغرافیا، که از اهالی محل بودند و نسبت به راه‌ها، مکان‌ها، جاه‌های دیدنی و علایم آن آگاهی کامل دارند، با من همراه شدند. آن‌ها زحمت این سفر را متقبل شدند و سختی سفر در جاده‌های خاکی و پردست‌انداز را تحمل کردند؛ بابت این همکاری و تعاون آن دو بزرگوار سپاسگزارم و از خداوند کریم برای آن‌ها پاداشی بزرگ استدعا می‌کنم.

من هنگامی که این مسیر را طی می‌کردم، جمعیت عظیمی را تصور می‌کردم که همراه با رسول خدا ﷺ از میان راه‌های دشوارگذر می‌گذرند و در آن بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف و سوزان حرکت می‌کنند. من میزان سختی و مشقتی را که آن‌ها در این سفر متحمل شده بودند، درک می‌کنم. به‌راستی آن زمان سفر به‌خودی خود یک تکه عذاب بوده است.



من در این سفر جاهایی را دیدم که شرفیاب قدم‌های رسول خدا ﷺ بود و از نفس ایشان معطر شده بود و چیزهایی را دیدم که از برکت همراهی با ذکر پیامبر، ذکرشان جاودانه شده است: اینجا «سَرَف» است و آنجا «كُرَاعُ الْعَمِيمِ»؛ اینجا «لَحَى جَمَل» است و آنجا «قُدید»؛ اینجا «هَرَشَى» است و آنجا «كَدید»؛ پیامبر از اینجا راه افتاد و آنجا منزل زد؛ از این تپه بالا رفت و به آن دره پایین شد. اینجا محل طواف‌های پیامبر است و این نشانه‌ها سیرت مبارکش را روایت می‌کنند و اخبار و احادیثش را بیان می‌دارند؛ رحمت و برکت خداوند بر او باد.

پنجم: برادرم شیخ محمود شعبان عبدالمقصود و برادرم شیخ نورالدین عطار، در تخریج احادیث و روایات این کتاب همت کردند و آن‌ها را به منابع ارجاع دادند. من از این بذل مساعی‌شان تشکر و قدردانی می‌کنم، زیرا با این اقدام، کتاب با این تخریجات مفصل و مستندات دقیق ظاهر شده است.

در اخیر، از همه کسانی که این کتاب را می‌خوانند و سپس لطف کرده و برای من تذکری می‌فرستند تا نواقص را تکمیل کرده و خلاهای آن را پُر کنم و خطاهای احتمالی آن اصلاح کنم، تشکر کرده و برای آن‌ها دعا می‌کنم. علم وسیله پیوند است بین اهل علم، و انسان به‌خودی خود ناقص است ولی با دوستان و برادرانش قوی و کامل محسوب می‌شود. هر دانشی که بر علم و دانش ما افزوده می‌شود این قول آفریدگار ما را یادآوری می‌کند که: (وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (اسراء: ۸۵) «از علم جز اندکی به شما داده نشده است».

از خداوند متعال می‌خواهم برای هر کسی که این کتاب را مطالعه کرده تا به این سطور رسیده است، از محبت پیامبرش به او هدیه‌ای عطا کند که پیامبر ﷺ با سخاوت به آن بشارت داد: «انسان با کسی ست که دوستش دارد.»^۱ همچنین، دعا می‌کنم پروردگار دعای کسی را که مرا در دعا‌های خیر خود یاد می‌کند، مستجاب کند و

۱. نگاه کنید به: صحیح البخاری (۶۱۶۸) و صحیح مسلم (۲۶۴۰).



بهتر از آن چه برایم دعا کرده، به خودش عطا کند و من و او را با کسانی که یکدیگر را به خاطر او تعالی دوست دارند، در زیر سایه عرش خود محصور کند؛ روزی که سایه ای جز سایه عرش او نیست: (رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أُنْزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) (آل عمران: ۵۳) «پروردگارا! ما به آن چه نازل کرده ای ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم پس ما را در زمره گواهان قرار بده.»

در این سفر در رکاب رسول خدا ﷺ هستیم؛ با ایشان زندگی می‌کنیم؛ و همراه ایشان، لحظه لحظه سفر مبارک ایشان را مشاهده می‌کنیم. در طول سفر، خیال ما لحظه‌ای از آن حضرت غایب نیست و هیچ چیزی از حال و احوال ایشان از ما مخفی نمی‌ماند. داستان این سفر در خاطرات یاران گرامی ایشان حفظ شده و موبه‌مو برای ما منتقل شده است و ما امروز آن را، مثل اینکه به چشم سر دیده باشیم، مرور می‌کنیم.

این سفر، حرکت بزرگوارترین و بهترین بنده خدا، به‌سوی با فضیلت‌ترین و محبوب‌ترین سرزمین او تعالی‌ست؛ جایی که ایشان در آنجا متولد شد و رشد کرد؛ جوان شد و به عبادت و بندگی پرداخت؛ به پیامبری مبعوث گشت و اولین آیات الهی بر او نازل شد. ایشان در این سرزمین مقدس، رسالت خود را ابلاغ کرد و مأموریت خود را صریح و واضح به انجام رسانید. این‌گونه، وادی‌ها و صحراهای مکه مکرمه مبداء و خواستگاه نبوت شد و نقطه آغاز دعوت اسلام گردید. به همین دلیل، مسیر این سفر، از راه‌ها تا تپه‌ها، و از دره‌ها تا صخره‌ها، شاهد تلاش و کوشش و صبر و استقامت آن حضرت در راه رساندن پیام الهی و انجام رسالت است و این چنین، در هر ناحیه‌ای، تاریخی و در هر دره‌ای، قصه‌ای نهفته است.

